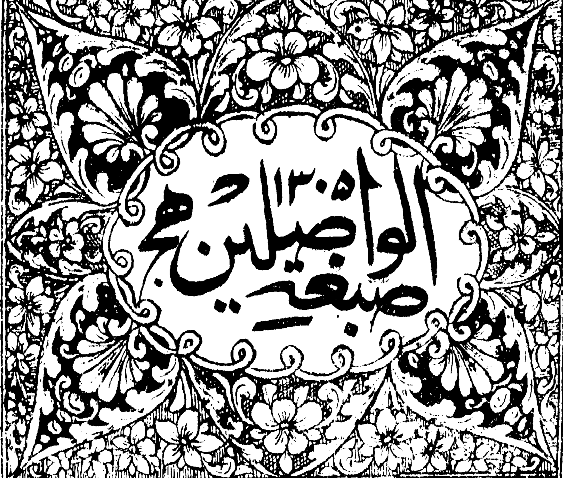
ما شاء الله لا قوة الا بالله

الحمد لله والمنة که درین ایام بتوفیق خداوند انام برای سالکان رسالهٔ نو ایجاد افاضت بنیاد از ملفوظات شیخ الشیوخ قطب الاقطاب معدن علوم ظاهری و باطنی محرم رموزات یزدانی جناب مولانا سید فدا محمد عبد الکریم صاحب است مسمی به



جامع و مؤلف این ملفوظات متبرکه برای مشتاقان طریقت و طالبان حقیقت درین زمانه حکم کبریت احمر دارد زبدة المحققین جامع المعقول والمنقول جناب مولوی فضل الباری صاحب مد ظله المنان ابن مولوی عبد العزیز مرحوم صدر [illegible] جمع کرده اند

در مطبع [illegible] الکتب دار السلطنت کلکته بحلیهٔ طبع در بر پوشید

۲

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ الذی جعل قلوب العارفین مخزن الاسرار وشرح الصدور السالکین بنور العرفان والصلوٰۃ والسلام علی سید المرسلین وعلی الہ الطیبین وعلی ازواجہ امہات المؤمنین وعلی اصحابہ الامینین وعلی عبادک الصالحین من اھل السموات والارضین وعلی جمیع امتہ المرحومین بعدد دوام مستقبل الفرقدان

اعلم کہ درین ملفوظات متبرک احوالات سالکین وآداب مریدین واذکار سلسلۂ قادریہ عالیہ واذکار سلسلۂ قادریہ معنویہ واحوال اذکار نقشبند عالیہ وبعض احوالات مقامات ناسوت

وبعض احوالات مقامات ملکوت وبعض احوالات مقامات جبروت
وبعض از مقامات واحوالات لاہوت وبعض از مقامات واحوالات
ہاہوت وبعض از مقامات واحوالات ہاہوت بیان می شود چنانچہ
فقیر خاکسار **فضل الباری** ابن جناب مولوی عبدالعزیز مرحوم
رحمۃ اللہ علیہ صدر اعلی ساکن موضع نارنگا نون نارنگا نون موضعی است
در اطراف بردوان غفر اللہ لہ ولوالدیہ ولجمیع المومنین والمومنات
کہ از ملفوظات شیخ خود شنیدہ ام جمع کردم یعنی معدن علوم ظاہری
وباطنی محرم اسرار ربانی ومخزن اسرار سبحانی زبدۃ العارفین مرشدنا
ومولانا سید فدا محمد عبدالکریم رحمۃ اللہ علیہ کہ مکان ومولد ایشان
قریب بسمت مشرق غزنیست در ضلع زرمت در دیہہ خواجہا از سادات
حسینی است باین نسبت میرسد بامام حسین رضی اللہ تعالی عنہ
مرشدنا ومولانا سید فدا محمد عبدالکریم رحمۃ اللہ علیہ از اولاد غوث جہان
شیخ سید محمد روحانی رحمۃ اللہ علیہ است نسبت نسب بزرگوار ان او

با امام موسی کاظم و با امام زین العابدین رضی اللہ تعالی عنهما پیوسته میشود
و با امام حسین شهید رضی اللہ تعالی عنه میرسد و نسبت طریقت حضرت
مولانا سید فدا محمد عبد الکریم رحمة اللہ علیه بحضرت سید علی گلشاه
رحمة اللہ علیه و بحضرت محمد جان رحمة اللہ علیه و بحضرت سید غلام علی
شاه رحمة اللہ علیه و بحضرت مظهر جانجانان رحمه اللہ علیه و بحضرت
محمد عابد رحمة اللہ علیه و بحضرت عبد الاحد رحمة اللہ علیه و بحضرت
احمد سعید رحمة اللہ علیه و بحضرت امام ربانی شیخ احمد کابلی رح مجدد الف
ثانی سرهندی رحمة اللہ علیهم میرسد و سلسلهٔ قادریه از مجدد الف
ثانی رحمة اللہ علیه بحضرت غوث الاعظم رحمة اللہ علیه میرسد و نسبت
سلسلهٔ نقشبندیه بحضرت خواجه بهاء الدین نقشبند بخاری رحمة اللہ
علیه میرسد و این ملفوظات متبرکه مسمی به **صبغة الواصلین** گردید

باب در بیان ابتدای سالکین که سالکان را در ابتدا حالت
غنودها شود و این باب مشتمل بر هفت فصل است **فصل اول** در بیان

ھاھوت این باب مشتمل بر چہار فصل است **فصل اول** در بیان
مقامات وبعضی احوالات ھاھوت **فصل دوم** در بیان سیر کہ
تعلق بسیر استعدادی وبسیر مرادی دارد **فصل سوم** در بیان
کشف وکرامات کہ باجماع متقدمین ومتاخرین ثابت اند **فصل**
چہارم در بیان محاسبہ وتفکر **باب** در بیان تعریف وکرامات
وخرق عادات بعضی از اجداد بزرگواران از خاندان جناب حضرت
مرشدنا ومولانا سید فدا محمد عبدالکریم رحمۃ اللہ علیہ این باب مشتمل بر
سہ فصل ست **فصل اول** در تعریف وکرامات وخرق عادات حضرت
قطب الاقطاب شیخ سید محمد عمر رحمۃ اللہ علیہ **فصل دوم** در بیان
کرامات وخرق عادات غوث الاغواث وغوث جہان حضرت
شیخ الاسلام والمسلمین حضرت شیخ محمد روحانی رحمۃ اللہ علیہ
فصل سوم در بیان کرامات وخرق عادات حضرت شیخ سید
فتح اللہ بیابانی رحمۃ اللہ علیہ **باب** در بیان نوافل وادعیہ

این باب مشتمل بر دو فصل است **فصل اول** در بیان نماز تهجد و دیگر نوافل
فصل دوم در بیان ادعیه که بعد از نماز و دیگر اوقات بخواند
باب در بیان ابتدای احوال سالکین که سالکین را در ابتدای
حالت ضرور باشد و این باب مشتمل بر هفت فصل است **فصل اول**
د بیان ابتدای سلوک سالک + سالک را باید که در ابتدای سلوک
توبه مضبوط و محکم بکند و نیز نیت او خالص لله باشد که خلوص نیت
اصل طریقت است توبه بر سه قسم است یکی توبه از گناه است دوم
توبه انابت است سوم توبه اوابت است سالک را باید که توبه از
جمیع ممنوعات بکند که در شرع دیدن و شنیدن و فعل او حرام باشد
یا مکروه باشد و دل از مکروهات و صفات مذمومه که مشائخ متقدمین
شمار کرده اند دوازده اند صفات مذمومه این ست تکبر و غضب
و شهوت و حرص و ایذا مسلمین و حقد و حسد و عجب اعمال حسنه و ریا
و خودبینی و انانیت و بخل هرگاه که سالک ازین صفات مذمومه

دل خالی کرد این را مقام تخلیه میگویند این اول سلوک هرگاه که دل
سالک ازین صفات مذمومه خلو یافت لوح دل سالک قابل
نقوش می شود که دل او از اغیار صاف و خالی شد و قابل تحلیه
صفات محموده گردید و صفات محموده نیز دوازده اند و صفات
محموده اینست صبر و شکر و توکل و قناعت و زهد و ریاضت و رضا
بر قضا و حلم و علم و جود و رحم و تواضع هرگاه که سالک باین صفات
محموده موصوف شد فی الحقیقت بصفات رسول الله صلی الله
علیه و آله وسلم موصوف شد و متخلق باخلاق الله گردید چنانچه
حضرت علی کرم الله وجهه گفته اند که دل سه قسم است یکی دل سلیم
است دوم دل منیب سوم دل شهید سلیم آن دل است که درو
نباشد سوای معرفت الله جل سبحانه و دل منیب آنست که تائب
و متنفر باشد از تعلق همه چیزها و متوجه بحق باشد و قلب شهید
آنست که دل از اسرار الهی و انوار نامتناهی پر است و در هر چیز

اسرار تجلی ذاتی و صفاتی می بیند **فائده** اول توبه می باید کرد
از معصیت ظاهری و باطنی و باید که باطن سالک بظاهر یکسان
باشد و اتباع سنت رسول اللہ صلعم می کند زیرا که نعمت عظمی در طریقت
مشروط است باتباع سنت رسول اللہ ازین سبب طاعت رسول
اللہ عین طاعت خدای جل شانہ است در اتباع سنت رسول
اللہ ہیچ قصور نباید کرد و عامل بظاہر شریعت رسول اللہ می باشد
که عمل بر شریعت سبب نجات دارین است بعضی درویشان درین
زمانہ میگویند که اتباع سنت رسول اللہ چہ ضرورست که شریعت
چیزی دیگر است و طریقت چیزی دیگر است برای حصول طریقت
عمل بشریعت ہیچ ضرور نیست باین اقوال بیہودہ گمراہ می شود و این
قسم سخنان ملحدان و زندیقان میکنند اینقدر نمی دانند که اول رکن
اسلام شریعت است و طریقت و حقیقت بنا برین شریعت است
که شریعت اصل است و طریقت فرع و نتیجہ شریعت است مثلاً اگر

دیوار خانہ بنا شد بنای سقف خانہ محال است چنانچہ اصل درخت
بنا ظہور شاخ ومیوہ از درخت محال است بیت خلاف پیمبر کسی
رہ گزید + کہ ہرگز بمنزل نخواہد رسید + وازین قسم درویشان کہ تنہا
مخالف از شریعت میکنند و اعمال موافق سنت نبوی ندارند
صحبت باین قسم درویشان ممنوع وناجائز است وتصدیق او در
بعض حوالات مثل تصدیق کاہن است کہ تصدیق کاہن ناجائز
است تصدیق این قسم درویشان نیز ناجائز است فائدہ مرید
را در ابتدای بیعت سہ چیز می باید اول توبہ دوم ریاضات سوم صحبت
شیخ کامل زیرا کہ کسی در راہ نادیدہ میرود این شخص را سہ چیز می باید
اول توکل دوم زاد سوم راہبر سالک را نیز ناگزیر از سہ چیز است
کہ اول توکل است دوم ریاضات شاقہ وکنارہ نشینی است سوم
مرشد کامل است کہ صحبت کاملین خاصیت کبریت احمر دارد و نعمت
عظمی است لکن یافتن کامل مربوط بفضل الہی است زیرا کہ شناختن

اولیا مشکل تر است که در عظمت و کبریائی خدا جل سلطانه محفوظ اند
و عوام را اطلاع بر ایشان بسیار مشکل است که باید که سالک تارک
باشد و اعتماد کلی بر خدا دارد و در همه چیزها ترک بر چند قسم است
اول ترک مطلق است ترک مطلق آنست که بالکلیه از امور دنیا
دست بر داشته باشد و دنیا را جمع نکند چنانچه در خبر آمده است
که رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را درا ہم و دنانیر بسیار می آمد آنحضرت
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم ہمہ را در انساعت تقسیم بفقرا میکرد و
برای خرچ یکروز چیزی نمیگذاشت و در خبر آمده است که رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم باصحاب رضی اللہ تعالی عنہم گفت که ہر کسی
برای تہیہ اسباب جہاد چیزی بیارید عمر ابن خطاب رضی اللہ تعالی
عنہ گفت که من در دل خیال کردم که امروز من بر ابوبکر صدیق
رضی اللہ تعالی عنہ زیادہ مال می آرم حضرت عمر خطاب رضی اللہ تعالی
عنہ بخانہ رفت بسیار مال نزد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم آورد

رسول الله صلی الله علیه وسلم از عمر پرسان کرد که ای عمر برای عیال چیزی گذاشتی عمر ابن خطاب رضی الله تعالی عنه گفت که نصف مال برای عیال گذاشتم بعد ازان حضرت ابوبکر صدیق رضی مال آورد رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم از حضرت ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه پرسان کرد که ای صدیق برای عیال چیزی گذاشتی گفت که هیچ نگذاشتم رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم عمر ابن خطاب رضی الله عنه را گفت که میان ابوبکر صدیق و شما اینقدر فرقست چنانچه در گفتن شمایان و دادن مال فرقست این قسم ترک مطلق است و دیگر ترک این است که بقدر ضرورت برای حفاظت نفس و عیال نگاه می کند این ترک لائق بحال مشائخ است و ترک سوم این است که نفقه یکسال نگاه میدارد این ترک مناسب بحال سالکین است و ترک دیگر اینست که نصف مال بفقرا تقسیم میکند و نصف برای خود نگاه میدارد و ترک دیگر اینست که چهار حصه مال نگاه دارد و پنجم

حصه بفقرا تقسیم می کند و دیگر ترک اینست که از مال حقوق واجبه مثل
زکوة وصدقهٔ فطر و دیگر واجبات ادا می کند و دیگر همه مال برای خود
نگاه دارد این قسم لائق بحال مسلمین است که از بخل نجات یافت
فائده توکل برچند قسم است اول درجهٔ توکل اینست که کسب میکند
و در توسط کسب اعتماد کلی برخدا دارند و کسب وسیله وسبب می دانند
وخالق این سبب نیز حق میدانند این قسم متوکلین عوام مومنین اند
وقسم دیگر آنست که کسب میکند بطریقهٔ مسنونه لکن نظر همت او کلی
برافعال حق باشد واعتماد برکسب ندارد وسالک در آثار تجلی افعال
حق فانی باشد وبحقیقت هر چیز از حق می بیند واسباب تابع افعال
حق می بیند چنانچه ظل تابع اصلست ودیگر قسم توکل اینست که سالک
مستغنی باشد بآن خزانه ها که در دست غیب خدا است جل شانه واز
کسب ومخلوقات ظاهری فارغ باشد وهر چیز که سالک می بیند از حق
می بیند ونظر سالک براسباب ظاهری نباشد بلکه برمسبب الاسباب

باشد و دیگر قسم توکل آنست که سالک در معاملۂ حق صادق باشد و
اسباب از نظر ایشان مختفی می باشد و در ہر چیز فاعل و موثر حقیقی اللہ
جلشانہ رامی بیند این را توکل حقیقی می گویند دیگر توکل این است
کہ سالک در اسرار حق اضمحلال کلی یافتہ باشد و در امواج و طلاطم انوار
ذاتی و صفاتی چیزی نام و نشان از سالک عالم شہادت باقی
نباشد و اسرار حق حجاب می گردد و اسباب و آثار ممکنات بالکلیہ
از نظر سالک مختفی میگردد و سالک را بر خود و بر اسباب ہیچ شعور
نباشد و توکل نیز از دست سالک رفتہ باشد زیرا کہ سالک را ہر گاہ
شعور بر ذات و صفات خود نباشد توکل از کجا می آرد این توکل
بعد از مقام جمع الجمع بسالک رو می نماید غرض ہمین است کہ ہر مومن
را بقدر ایمان و یقین خود بر مہربانی و الطاف و رزاقیت و وعدہ
حق توکل و وثوق باشد زیرا کہ ہمہ چیز اللہ تعالیٰ مقدر کردہ است
ہر کسی را مقدر خود بلا تخلف میرساند و کسی را کہ توکل کامل باشد

خدا اجل علی شانہ او را رزق از غیب بلا کسب بقوت توکل میرساند

قولہ تعالیٰ شانہ مَنْ یَّتَوَکَّلْ عَلَی اللّٰہِ فَھُوَ حَسْبُہٗ

ترجمہ کسیکہ برخدا توکل کند او را خدا اجل شانہ بس است قولہ تعالیٰ

مَنْ یَّتَوَکَّلْ عَلَی اللّٰہِ فَکَفٰی بِاللّٰہِ وَکِیْلًا ترجمہ کسیکہ بر خدا اجل

شانہ توکل کرد کافیست او شان را وکالت اللہ قولہ تعالیٰ

اِنَّ اللّٰہَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ وَّکِیْلٌ تحقیق اللہ بر ہر چیز وکیل است

غرض ہمین است کہ در حدیث آمدہ است رسول اللہ فرمودہ اند

کسیکہ توکل کند بر خدا اجل شانہ چنانکہ حق توکل است او را رزق

اللہ تعالیٰ میرساند چنانچہ طیور را میرساند مثنوی ہان توکل

کن ملرزان پا و دست ✤ رزق تو بر تو ز تو عاشق تر است ✤

بر سر ہر لقمہ بنوشتہ است عیان ✤ کز فلان ابن الفلان ابن الفلان

✤ از برای غصہ نان سوختی ✤ دیدہ از صبر و توکل دوختی ✤

فائدہ سالک را باید کہ شاکر و صابر باشد کہ این ہر دو مقام

است در سلوک سالک را باید که به نعمات ظاهری و باطنی شکر الله
جلشانه بجا آرد که شکر مزید نعمت است قوله تعالی لَئِن شَکَرْتُمْ
لَأَزِیدَنَّکُمْ اگر شما یان شکر گذاری کنید بر نعمت ضرور زیاده کنیم
برای شمایان نعمت و باید که سالک در هر حال صابر باشد قوله تعالی
اِنَّ اللّٰهَ مَعَ الصَّابِرِیْن تحقیق مدد و نصرت الله همراه صابرین
است در حدیث آمده است اَلصَّبْرُ نِصْفُ الْاِیْمَانِ وَالصَّوْمُ
نِصْفُ الصَّبْرِ صبر چند نوع است یکی صبر بگزاریدن نماز و دادن
زکوة و دیگر طاعتهاست که سالک باد ای عبادتها صابر و قائم
باشد نوع دیگر آنست که بر بلا و آفتها و رنجها صبر کند نوع دیگر آنکه بظلم
ظالم صابر باشد و صبر مقام عظیم است و شان عالی دارد قوله تعالی
اِنَّمَا یُوَفَّی الصَّابِرُوْنَ اَجْرَهُمْ بِغَیْرِ حِسَابٍ تحقیق میدهد الله جلشانه
صابران را اجر ایشان بی حساب یعنی اینقدر زیاده اجر صابرانرا
میدهد که در حساب گنجایش ندارد فائده سالک را باید که زهد و

ریاضت و قناعت پیشۂ خود ساز د زاہد آنرا گویند کہ تارک دنیا
باشد بظاہر و باطن یعنی دل سالک نیز تعلق بدنیا ندارد و در ریاضت
است کہ در عبادت کوشش شاقہ کند و در فرائض و نوافل
حتی الوسع چیزی نگذاشتہ باشد و صائم الدہر باشد کہ گرسنگی
در سلوک شان عالی و رفیع دارد اول صائم الدہر باشد کہ صائم الدہر
را خواب نیز در عبادت محسوب اند اگر صائم الدہر نباشد یکروز
درمیان روزہ بگیرد اگر اینقدر طاقت ندارد در ہر سہ ماہ روزہ
در ایام بیض بگیرد کہ اجر این صوم ایام بیض را نیز رسول اللہ صلی اللہ
علیہ و آلہ وسلم اجر صائم الدہر گفتہ اند غرض ہمین است کہ رسول اللہ
صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم بعض اصحاب را از صوم دہر منع فرمودہ
اند و بعضی را اجازت دادہ اند ہرگاہ کہ صحبت رسول اللہ صلی اللہ
علیہ و آلہ وسلم از اصحاب معدوم گشت بعض اصحاب صائم الدہر
گشت کہ در وقت حیات رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم

صحابہ بنور صحبت رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم تسکین می یافت
بعد از ہجرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم اصحاب بعبادت
و ریاضات شاقہ وصوم الدہر برای تسکین اوقات را معمور ساختند
و اکثر تابعین و تبع تابعین صائم الدہر بودند صوم چیزی عجیب است
کہ سالک را از و دبمقام تمکین میرساند لکن صوم نعمت عظمی الہی است
ہر کسی کہ لائق این نعمت عظمی باشد اللہ جلشانہ او را اعطا می فرماید
مثنوی جوع مر خاصان حق را دادہ اند ✤ تا شود از جوع شیر زور
مند ✤ جوع ہر جلفی گدا را کی دہند ✤ چون علف کم نیست
پیش او نہند ✤ **فائدہ** سالک را باید کہ از بخل و تکبر و عجب
و ریا جان خود را محفوظ دارد زیرا کہ در حدیث آمدہ است
اَلْبَخِیْلُ بَعِیْدٌ مِّنَ اللّٰہِ وَقَرِیْبٌ اِلَی النَّارِ ترجمہ بخیل از
خدا جلشانہ دور است و بجہنم نزدیک در کتب متقدمین نوشتہ
است کہ ہیچ بخیل در انبیا و اولیا بوجود نیامدہ است سالک

را باید که از تکبر و انانیت مجتنب باشد قوله تعالی اِنَّ اللّٰہَ لَا
یُحِبُّ الْمُتَکَبِّرِیْنَ ترجمہ تحقیق خدایتعالی دوست نمیدارد متکبرین را
در حدیث آمده است که اللہ جلشانہ بروز حشر متکبرین را بصورت
خورد و ذره حشر کند که زیر پای همه مردمان می آید و خدا به نظر رحمت
متکبران را نه بیند و انانیت نیز قسمی از تکبر است که خود را از دیگران
افضل می بیند و خود را بلفظ انا اشارت میکند سالک را باید که
عجب نیز بر عبادت نیارد عجب آنست که سالک بر عبادت
تعجب می کند که من بسیار خوب عبادت کردم این را عجب
گویند اینقدر نمی داند که قوت و توفیق عبادت نیز خدا جل سلطانہ
بنده را عنایت کرده است هر قدر که سالک عبادت می کند
لائق شکرگذاری حق نمی تواند سالک را باید که از ریا نیز
مجتنب باشد و در ظاهر و باطن یکسان باشد و در هیچ عبادت
به دیدن غیر خوش نمی باید شد که دیدن حق سالک را اکافیست

و بر دیدن غیر التفات نکند اگر در تنهائی در نماز و رکوع نقصان
می آرد و بظاهر خلق بوجه احسن ادا می کند این شرک خفی است
و نوعی از نفاق است که ظاهر و باطن او یکسان نیست قوله تعالی
لَا یُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ اَحَدًا ترجمہ یعنی نکند شریک بعبادت خدا
کسی را یعنی عبادت خاص برای خدا بکنید و دیگران را در عبادت
خدا جلشانہ لحاظ نکنید و بدیدن غیر خوش نشوید اگر سالک
بظاهر و باطن یکسان باشد این مقام اخلاص است که اخلاص
اصل طریقت است و بنای طریقت بر خلوص نیت است
در حدیث آمده است که معاذ بن جبل روزی نزد قبر رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نشستہ بود گریہ میکرد کسی ازو پرسان
کرد که سبب گریہ چیست او گفت که رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم فرمودہ است که ریا در نماز و عبادت شرک خفی است
بیت بر زمین سجدہ کردی ز زمین صدا بر آمد

که خراب کردی مارا تو بسجدهٔ ریائی **فائده** سالک را باید که زبان
وچشم وگوش رانگهدارد زبان از گفتن سخنان بیهوده ولایعنی
ودروغ وغیبت پاک دارد که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم
فرموده اند که اکثر مردمان بسبب زبان بجهنم میروند ودرخبر آمده
است که کسی که دروغ میگوید از بدبوئی آن یک میل فرشتها
گریخته میروند وکسیکه غیبت میکند گویا که گوشت مردم میخورد
چنانچه در قرآن مجید آمده است ودر حدیث آمده است که اعمال
مومنین هرروز فرشتها بآسمان می برند ودر آسمان اول در زمین
ایست که بران دروازه فرشتها موکل اند هرگاه که اعمال مومنین
دران دروازه فرشتها میرسانند آن فرشتها که موکل دروازه
اند ازین فرشتها پرسان میکنند که این اعمال ازکیست فرشتها
جواب میدهند که این عمل از فلان شخص است فرشتهای
موکلان میگویند که این شخص امروز غیبت کرده است یانه

اگر غیبت کرده باشد عبادت او مردود میشود و ازان در وازه
باز می آید بروی آن شخص میزند سالک را باید که چشم نیز از دیدن
حرام محفوظ دارد بچیزی ممنوع نظر کردن تیریست از تیرهای
زهر آلوده شیطان خواه نظر بشهوت بزنان نامحرم کند که نظر
باو در شرع حرام باشد که باین قسم نظر دل سالک سیاه میگردد
و دل سالک ازین قسم نظر محرمات مرده میشود و بی حلاوت
میگردد و در نماز حضور نمی ماند و سالک را باید که گوش هم محفوظ
دارد از شنیدن محرمات چنانچه غیبت و بهتان و دیگر لهو و
لعب که شنیدن او در شرع حرام است ازان چیزها گوش را
نگاهدارد که بشنیدن او سالک گنهگار میگردد و دل او سیاه و
بی حلاوت می شود **فصل دوم** در بیان حسن الخلق خلق
عبارتست از هیاتی که او را در نفس انسان اللہ جلبتا نهاده
باشد که افعال حسنه ازین مبدا ء بسهولت از انسان صادر

می شود یا افعال خبیثه از انسان بسبب این مبدأ بسهولت
ظاهر می آید این مطلق تعریف خلق است خلق منقسم است
بر دو قسم یکی خلق حسنه است دوم خلق سیئه است که مبدأ ظهور
افعال خبیثه است و خلق حسن مبدأ ظهور افعال حسنه است خلق
حسن نعمت عظیم است که خدا تعالی جلشانه کسی را میدهد که فضیلت
عظیم دارد خلق حسن گاهی بصحبت صلحا زیاده میگردد و در کسی در
اصل فطرت عالی زیاده باشد و در کسی سبب حسن عادت زیاده
باشد و در کسی بتربیت شیخ کامل که در مقام عالی میرسد باین سبب
زیاده شود چنانکه در خبر آمده است که اِنَّ لِلّٰهِ مِائَةً وَسَبْعَةَ
عَشَرَ خُلُقًا مَنْ عَطَاهُ اللّٰهُ وَاحِدَةً مِنْهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ ترجمہ تحقیق
اللہ جل سلطانہ را یکصد هفده خلق است کسی را که اللہ جلشانہ یک
ازین خلقها داد بسبب این خلق داخل می شود بجنت و کسی را
که همه خلقها از منها بخشد آن شخص متخلق باخلاق اللہ گردید چنانچه

در خبر است که حضرت رسالت مآب صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم اکثر میفرمود
تَخَلَّقُوْا بِاَخْلَاقِ اللّٰہِ کہ شما موصوف شوید باخلاق اللہ جلشانہ
در خبر است که از رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم کسی پرسید که چه چیز است
که مردم بدان بیشتر به بهشت میروند گفت تَقْوَی اللّٰہِ وَحُسْنُ الْخُلُقِ
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمود که اکثر مردمان به سبب ترسیدن
از خدا جلشانہ وحسن خلق بجنت میروند بروایت ابی درداد رضی اللہ
تعالی عنہ آمده است مَا مِنْ شَیْءٍ یُوْضَعُ فِی الْمِیْزَانِ اَثْقَلُ مِنْ
حُسْنِ الْخُلُقِ وَاِنَّ صَاحِبَ الْحُسْنِ الْخُلُقِ لَیَبْلُغُوْا بِہٖ دَرَجَۃَ صَاحِبِ
الصَّوْمِ وَالصَّلٰوۃِ ابی درداء رضی اللہ تعالی عنہ از رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم روایت کرده اند که نیست هیچ شی که می نهد در میزان ثقیل
تر از حسن خلق که بر همه اعمال حسنه گران تر است و تحقیق می یابد بسبب
حسن خلق درجه روزه دار و نماز گزار و عبداللہ بن مبارک حسن الخلق را تمیز کرده
است که حسن الخلق آنست که کشاده دارد پیشانی بر مسلمین و انفقه و

میکنند بہ بندگان خدا وکسی را ضرری نمی رساند نہ بزبان و نہ بدست وقسم دیگر حدیث عائشہ رضی اللہ تعالیٰ عنہا آمدہ است کہ حسن الخلق آنست کہ بخود چیزی بنخورد وآن چیز را بجواران وقریبان و ابن سبیل بیدہد وسائل را محروم نسازد ودر حفظ امانت احتیاط بسیار دارد وحق صلہ رحم بجامی آرد وبہ مسلمین بہ محبت وکشادہ پیشانی ملاقات می کند وتعظیم وتوقیر مہمان بجا آرد وحیا بسیا دارد وبعضی سالکان را بعد از مقام توحید رومی نماید کہ تجلی ذاتی وصفاتی سالک را از خود فانی گرداند وبحق باقی وواصل گردد در آنوقت دل سالک عرش اللہ شود ومظہر اسرار ذاتی و صفاتی گردد وباخلاق الٰہی متخلق شود ودرین مقام از سالک اخلاق حسنہ بلاتکلف صادر می شود این منزلتی عظیم است بعنایت ایزدی میسر میگردد باید کہ سالک از خود بینی وتکبر واخلاق سیئہ محترز باشد **بیت** مرا پیر دانای مرشد شہاب + دو اندرز فرمود

بر روی آب ٭ یکی آنکه بر خویش خود بین مباش ٭ دگر آنکه عجب

بد بین مباش **فصل سوم** در بیان امر معروف امر معروف

در اسلام قطب اعظم است که مدار قیام و ظهور اسلام بامر معروف

و نصیحت است امر معروف چند قسم است یکی قسم فرض است

و دیگر قسم واجب است و سوم قسم سنت است و چهارم قسم اولی و

مستحب است و پنجم مباح است و ششم ترک اولی است اگر بحضور

کسی شخص نماز ترک کرد آن شخص به یقین میدانست که اگر این شخص

را نصیحت کنم این شخص قبول کند نصیحت مرا این قسم امر معروف

فرض است و اگر کسی بحضور کدام شخص ترک واجب کرد و آن

شخص میدانست که اگر این را میگویم بسبب نصیحت ما ترک

واجب نکند در آنوقت نصیحت واجب است اگر کسی ترک سنت

کرد بحضور کدام شخص و آن شخص میدانست که اگر این شخص

را میگویم بسبب نصیحت ما ترک سنت نخواهد کرد در آنوقت

نصیحت سنت است وقسم چہارم این ست کہ اگر ترک افعال
مستحبہ کرد بحضور کدام شخص و او میداند کہ بسبب نصیحت من مستحب
ترک نکند نصیحت دران وقت مستحب و اولی است و اگر کسی ترک
فرض یا واجب یا دیگر افعال مکروہہ بحضور کسی شخص میکرد و آن شخص
میداند کہ نصیحت من قبول نکند و از ترک فرض و واجب و
فعل حرام و مکروہات باز نیاید در آنوقت نصیحت کردن مباح است
خواہ نصیحت کند یا نکند این را اختیار است وقسم ششم این است
کہ اگر کسی بحضور کدام شخص ترک فرضیات یا فعل محرمات می کند
و آن شخص میداند کہ اگر این را منع میکنم فتنہ و فساد برپا می شود دران
وقت ترک نصیحت اولی است **فائدہ** نصیحت بچند نوع است
نوع اول برای سلطان و قاضی و مفتی است و دیگر کسی کہ حکم
قاضی و مفتی در اجرای احکام شرع دار د انہیا را اول نصیحت بزبان
است اگر قبول نکرد بزور منع کند از فعل محرمات و حرام نوع دیگر

نصیحت برای عام علما و صلحا است که فسقا و فجرا را به نصیحت
بزبان منع کند و نوع سوم برای عام مسلمین است که کسی اگر فعل حرام
کند و او شخص را منع کردن نمی تواند از فعل حرام نه بزور و نه زبان
این شخص را لازم است که عداوت قلبی و دشمنی همراه او بدارد اگر در دل
همراه او دشمنی ندارد و این شخص را برابر دانه خشخاش ایمان نیست
چنانچه در خبر آمده است قَالَ رَسُوْلُ اللّٰہِ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ
اِذَا رَاٰہُ مُنْکَرًا فَلْیُغَیِّرْہُ بِیَدِہٖ وَاِنْ لَّمْ یَسْتَطِعْ فَبِلِسَانِہٖ وَاِنْ لَّمْ
یَسْتَطِعْ فَبِقَلْبِہٖ وَلَیْسَ مِنْ وَّرَآءِ ذٰلِکَ خَرْدَلٌ مِّنَ الْاِیْمَانِ ۵
ترجمہ آنحضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرموده اند از وقت
که به بینید فعل حرام پس منع کنید آن شخص را از فعل حرام بدست و
زور و اگر منع کردن بدست نمی توانید بزبان منع کنید و اگر بزبان
هم گفتن نمی توانید بدل منع کنید یعنی حد عداوت قلبی همراه او
بدارید و اگر عداوت قلبی همراه او نداشت نیست او را ایمان بقدر

دانهٔ خردل **قوله تعالیٰ** وَلْتَكُنْ مِّنْكُمْ أُمَّةٌ يَّدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ
وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ **ترجمه** الله جلشانه فرموده
است که هرآئنه باشند از جماعت شمایان که بخوانند مردمانرا بسوی
نیکوئی وامر بفرمایند مردمانرا به نیکوئی و منع کنند مردمان را ازافعال
حرام و ممنوعات باین آیات امر معروف فرض شده است و دیگر
آیات برامر معروف در قرآن بسیار آمده است لاکن بعضی علما میگویند
که امر معروف خاص برای علما و زهداء و صلحاست که اینها بعض
ازامت رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم اند و در آیات که مِنْ
واقع شده است آن مِنْ برای تبعیض است و بعض علما میگویند
که آن مِنْ برای تبعیض نیست یعنی زائد است هرگاه که مِنْ زائد شد
پس نصیحت برای جمیع مسلمانان لازم شد که برای کسی میکند این مختار
فخر رازی و دیگر علماست و برین طبق حدیث نیز آمده است قَالَ رَسُولُ اللهِ
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ الدِّيْنُ نَصِيْحَةٌ النَّصِيْحَةُ لِكُلِّ مُسْلِمٍ

وَمُسْلِمَۃٍ ترجمہ یعنی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودہ اند کہ
قیام وظہور دین من بہ نصیحت است ونصیحت برای ہر مسلمان لازم است
کہ بدیگر مسلمان نصیحت بکند زن مسلمان را لازم است کہ بدیگر زن مسلمین
نصیحت بکند در خبر آمدہ است کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودہ
اَلْاٰمِرُوْنَ بِالْمَعْرُوْفِ خَلِیْفَۃُ اللّٰہِ فِی الْاَرْضِ ترجمہ حضرت رسول
اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودہ اند کہ نصیحت کنندگان خلفای
خدا اند در زمین و زمین ماموروآباد میگردد از جاری کردن احکام
شرع و حدود سالک را لازم است کہ در نصیحت کردن بمسلمان
حتی الامکان سستی نکند در حدیث آمدہ است کہ اَلْمَعْرُوْفُ صَدَقَۃٌ
یعنی امر معروف اجر صدقہ دارد چنانچہ بصدقہ خدا راضی میشود از امر معروف
نیز خدا راضی میشود و کفارۂ گناہ میگردد چنانچہ صدقہ کفارۂ گناہ میگردد
وامر معروف منصب نبوت است کہ انبیا برای این امر معروف فرستادہ
شدہ اند وعلما وصلحا و زہاد نیز وارث این منصب اند فصل چہارم

در بیان اشغال و اذکار قادریۂ عالیہ مخفی مباد کہ قادریہ بدو قسم است
یکی طریقۂ قادریۂ ظاہریہ است وقسمی دیگر طریقۂ قادریۂ معنویہ است
این ہر دو طریقہ بغوث الاعظم سید عبد القادر جیلانی رحمۃ اللہ علیہ
منسوب اند سبقہای طریقۂ قادریۂ ظاہریہ این ست **سبق اول**
نفی اثبات یعنی لا الٰہ الا اللہ لا از دل بالا بطرف دماغ بر دو
از دماغ بالا بکشد و الٰہ بکتف چپ ضرب کند و الا اللہ بزور و
شدت بدل ضرب کند این سبق را نفی اثبات می گویند زیرا کہ طالب
بصدق ارادت و خلوص نیت قدم در طریقت نہاد او را می باید
کہ جمیع ماسوی اللہ را بکلمہ لا نافیہ نفی کند و در سبق نفی اثبات جہر
متوسط نیز جائز و مفید است کہ سبب زیادت شوق طالب را میشود
و دل منبسط میگردد و شوق و ذوق در دل رو می نماید و عدد اعلیٰ
این نفی اثبات دوازده ہزار است و عدد متوسط پنجہزار و عدد
ادنیٰ یکہزار است و اگر بوجہ ضرورت از یکہزار کم بخواند جائز است

وبعد از ہر صد مرتبہ مُحَمَّدٌ الرَّسُوْلُ اللّٰہِ بخواند سبق دوم
اثبات است باین طریقہ بکند کہ یک مرتبہ لَا اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ بخواند
بعد ازان مجرد اثبات یعنی اِلَّا اللّٰہ بخواند و بدل ضرب کند و بعد
از صد مرتبہ مُحَمَّدٌ الرَّسُوْلُ اللّٰہِ بخواند عدد این سبق یکہزار است
و اگر بہ پنج صد مرتبہ اختصار بکند جائز است لیکن آثار کم می یابد
سبق سوم مراقبہ است کہ در دل ضرب لفظ اللہ بکند یا بزبان
دل بتصور لفظ اللہ بخواند این سبق را عدد نیست لیکن تا حدی
بکند کہ در دل جمعیت و حظ و شوق و لطافت بکثرت آید سبق
چہارم بزبان یا اللہ بخواند عدد این سبق نیز یکہزار است
سبق پنجم لفظ ہو ست باین ترتیب بخواند اول یکمرتبہ
بگوید اللہ بعد ازان بگوید صد بار لفظ ہو عدد این نیز یکہزار است
سبق ششم اللّٰہ ھُوْ است کہ این را سبق عروج میگویند
عدد این نیز یکہزار است سبق ہفتم ھُوْ اللّٰہ است این را

سبق نزول میگویند بعد از عروج عدد این نیز یکہزار است **سبق ہفتم**
اَنْتَ الْهَادِیْ اَنْتَ الْحَقُّ لَیْسَ الْهَادِیْ اِلَّا هُوَ این سبق را عدد نیست
هر قدر که طالب بخواهد بخواند این سبق برای عجز و نیاز است بدرگاه
الٰہی **سبق نہم** حَسْبُنَا اللّٰهُ وَنِعْمَ الْوَکِیْلُ فَنِعْمَ الْمَوْلٰی وَنِعْمَ النَّصِیْرُ
این سبق برای تفویض امور بحق است که سالک در امور دنیوی
و اُخروی حق را وکیل خود میگرداند و تفویض امور بحق میکند و این
سبق در دفع مهمات امور دنیوی و اُخروی شان عظیم دارد عدد
این پنجصد مرتبه است این عدد اعلیٰ است و عدد ادنیٰ یکصد مرتبه
است **سبق دہم** یَا حَفِیْظُ است این سبق برای حفاظت سالک
از خطرات نفسانی و شیطانی و آفات و بلیات و ارادات اثر عظیم
دارد عدد اعلیٰ این یکہزار است و عدد ادنیٰ پنجصد مرتبه **سبق یازدہم**
درود شریف است اَللّٰهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ وَبَارِكْ عَلٰی سَیِّدِنَا
مُحَمَّدٍ وَّاٰلِهٖ وَعِتْرَتِهٖ وَاَصْحَابِهٖ وَجَمِیْعِ اُمَّتِهٖ بِعَدَدِ

انفاس ثمینه این سبقهای قادریه طاهریه است عدد اعلی اینها
یکهزار است و عدد ادنی پنجصد است **فصل پنجم** در بیان اذکار
طریقهٔ قادریهٔ عالیهٔ معنویه **سبق اول** نفی اثبات است این
طریقهٔ قادریهٔ طاهریه است بآن طور بخواند چنانچه در طریقهٔ قادریهٔ
طاهریه گذشت **سبق دوم** اثبات است بآن ترکیب بخواند
چنانچه در طریقهٔ قادریهٔ طاهریه گذشت **سبق سوم** مراقبهٔ دل است
زبان بند کند و نفس از بینی بکشد و لفظ الله بدل ضرب کند
از طرف فوق با لفظ الله بزبان دل بخواند تا حدیکه جمعیت و حظ
در دل آید **سبق چهارم** لفظ الله زیر پستان راست است این
طریقه که گذشت بطور مراقبه بخواند به تصور زیر پستان راست
که این محل لطیفهٔ روح است **سبق پنجم** باینطور لفظ الله بخواند به تصور لطیفهٔ در
سر بان ترتیب چنانچه در مراقبهٔ دل گذشت **سبق ششم** لفظ هو است بزبان بخواند
بان ترتیب چنانچه در طریقهٔ قادریهٔ طاهریه گذشت **سبق هفتم** هو الله است بزبان

بخوانند این را بآن طور چنانچه در طریقۂ قادریہ ظاہریہ گذشت
سبق ہشتم حَسْبُنَا اللّٰہُ وَنِعْمَ الْوَکِیْلُ فَنِعْمَ الْمَوْلٰی
وَنِعْمَ النَّصِیْرُ این نیز بآن ترتیب بخوانند چنانچہ در طریقۂ قادریہ
ظاہریہ گذشت **سبق نہم** یَا حَفِیْظُ است این بآن ترتیب
بخوانند چنانچہ در طریقۂ قادریۂ ظاہریہ گذشت **سبق دہم** عروج ونزول
است این عروج ونزول قسمی از مراقبہ است باین طور بکند
کہ طالب بتصور یَا حَیُّ از ناف تا آخر دماغ بردو یَا قَیُّوْمُ بہ تصور
تا زیر عرش رساند وَیَا قُدُّوْسُ بہ تصور تا فوق عرش رساند
این عروج کہ طالب از جان خود تا عرش عروج کرد باید کہ بعد از
عروج نزول بجان خود کند ونزول باین طور بکند اَللّٰہُ سَمِیْعٌ
از عرش تا زیر عرش بہ تصور رساند اَللّٰہُ بَصِیْرٌ از زیر عرش
تا سر برساند و اَللّٰہُ عَلِیْمٌ از سر تا ناف بہ تصور برساند واین سبق
عروج ونزول را اعداد معین نیست ہر قدر کہ می تواند بکند باید

کردرین عروج ونزول تصور کند که حیات وقیام جمیع موجودات
بحیات وقومیت الله جل شانه است والله جل سلطانه پاک ومنزه
است از صفات بشریت این تصور در وقت عروج باید کرد ودر وقت
نزول این تصور باید کرد که الله شنوا و دانا وعلیم برجال سالکان نسبت
این عروج ونزول طالب را اثر عظیم می بخشد سبق یازدهم مراقبه
است کُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَّيَبْقٰى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْاِكْرَامِ
ترجمه یعنی هر چیز که بر زمین است همه نیست ونابود میشود مگر باقی
می باشد پرور دگار شما که خداوند جلال و بزرگیست این مراقبه برای
تجرید از علاقهای دنیوی وتعلقات نفسانی وطول امل بسیار
مجرب است وسالک را باید که درین آیات تصور کند که همه چیز در
زمین است ماسوی الله مستحق دوستی نیست بجز ذات حق که باقیست
ومستحق دوستی ذات حق جل شانه است سبق دوازدهم مراقبه
دیگر است این مراقبه در دائره امکان ودر دائره ظلال است

یعنی باین مراقبہ سالک را فنای امکانی حاصل می شود و ظلال
اسما یعنی عکوس بر سالک ورود می یابد مراقبہ این ست آللّٰہُ
حَاضِرِیْ اَللّٰہُ نَاظِرِیْ اَللّٰہُ مَعِیْ این قاعد نیست لکن اینقدر
باید کرد کہ حضور حق یکبارگی بر سالک متجلی گردد و مخفی مبادکہ درین
دو مراقبہ آیات و اسما بزبان بخوانند لکن تصور معنی آیات و اسماء اللّٰہ
بدل بکنند **فصل ششم** در بیان اشغال و اذکار طریقۂ عالیہ
نقشبندیہ مجددیہ است درین طریقہ نقشبندیہ مجددیہ اذکار لطائف
بچند وجہ آمدہ است بعض مشائخ این طریقہ در لطائف خمسہ
طالب را تعلیم می کنند و بعضی مشائخ این طریقہ در لطائف ستہ
تعلیم می کنند و بعضی مشائخ این طریقہ در لطائف دوازدہ تعلیم
می کنند و بعضی مشائخ این طریقہ در لطائف بست و دو تعلیم
میکنند و بعضی نقشبندیان طالب را تعلیم در سہ صد شصت
لطائف میکنند لکن در طریقۂ نقشبندیہ مجددیہ مایان تعلیم در نہ

لطائف میکنیم کہ این نہ لطائف جامع است جمیع لطائف را لطیفہ
اول قلب است در لطیفہ قلب شیخ طالب را اول تعلیم می کند باین طور
کہ دہان وزبان بند کند و نفس در بینی کشد و حرکات و سکنات ہمہ برطرف
کند و تصور بر دل لفظ اللہ ضرب کند یا از طرف فوق یا درمیان قلب
یا طالب خیال کند کہ دل من بزبان خود لفظ اللہ میگوید لطیفہ دوم زیر
پستان راست است این لطیفہ روح میگویند کہ درین محل اللہ جلشانہ
اسرار پوشیدہ روحانی مندرج نمودہ است لطیفہ سوم سر است
محل سر درمیان سینہ است لطیفہ چہارم خفی است و محل لطیفہ خفی بالای
پستان چپ است لطیفہ پنجم اخفا است محل لطیفہ اخفا بالای پستان راست است
لطیفہ ششم مصطفوی است محل لطیفہ مصطفوی درمیان پیشانی است
لطیفہ ہفتم لطیفہ عنصر خاکی و آبی است محل این لطیفہ بالای کتف راست
است لطیفہ ہشتم عنصر ہوائی و آتشی است محل این لطیفہ بالای کتف
چپ است لطیفہ نہم نفس است محل این لطیفہ ناف است و درین لطائفہا ذکر مجرد لفظ

الله به تصور می باید کرد چنانچه در لطیفهٔ ذکر قلب گذشت بآن
ترتیب در همه لطائف بکنید تا حدیکه جمعیت وحظ وشوق ودفع
خطرات حاصل شود وبعد از لطائف سبق نفی اثبات است
باین ترتیب بکند که لفظ لا به تصور و باحبس نفس از ناف تا بالای
سر بکشد ولفظ اِلٰهَ بکتف راست ضرب بکند و اِلَّا اللّٰه بدل ضرب
بکند وطالب را باید که در وقت کشیدن نفس مُحَمَّدٌ الرَّسُوْلُ اللّٰه
بخواند وبیک نفس سه بار بخواند ودر یک هفته دو عدد زیاده
باید کرد یعنی تا هفته دیگر پنج کرت بخواند ونفس به پنج کرت بکشد
وبهمین طور زیاده کند تا که بیجاه بار بیک نفس بگوید این را جهاد صغری
میگویند واگر از بیجاه بار زیاده بیک نفس بتوان خواند این را جهاد
کبری میگویند این نفی اثبات در فنای قالب وجمیع وجود سالک
شان عظیم دارد وبلفظ لا خطرهٔ شیطانی دفع می شود وبلفظ اِلٰه
خطرهٔ نفسانی دفع میگردد وبه اِلَّا اللّٰه قوت میدهد خطرهٔ ملکی ورحمانی را

دسبق دیگر ذکر سلطان ست ترتیب ذکر سلطان اینست که
سالک زبان و دهان بند کند و نفس را در بینی کشد و تصور لفظ
الله از بالای سر کند تا پای برسد و لفظ هو از پای ضرب بکند
تا که بالای سر برسد و این ذکر سلطان را عددی نیست هر چند که
زیاده می کند آثار و برکات زیاده می یابد و فنای جمیع الوجود
بطریقه جداگانه باین ذکر سلطان حاصل می شود و بعد از ذکر سلطان
سبق دیگر مراقبه است و مراقبه بچند وجه است اول مراقبهٔ
عروج و نزول است که عروج و نزول از قسم مراقبه اند باین طور
بکند که طالب به تصور یا حیُّ از ناف تا آخر دماغ برد و یا قیومُ
به تصور تا زیر عرش رساند و یا قدُّوسُ به تصور تا فوق عرش
رساند این عروج که طالب از جان خود تا عرش عروج کرد باید که
بعد از عروج نزول بجان خود کند و نزول باین طور بکند الله
سمیعٌ به تصور از بالای عرش تا زیر عرش نزول فرماید و الله

بصیبر از زیر عرش تا سر برساند اللہ علیہ از سر تا ناف بتصور
برساند و این سبق عروج و نزول را عدد معین نیست ہر قدر کہ
تواند بخواند باید کہ درین عروج و نزول تصور کند کہ حیات و قیام
جمیع موجودات بحیات و قیومیت اللہ جلشانہ است و اللہ
جل سلطانہ پاک و منزہ است از صفات بشریت این تصور
در وقت عروج باید کرد و در وقت نزول این تصور باید کرد کہ اللہ
شنوا و دانا و علیم بر حال سالکان است این عروج و نزول
طالب را اثر عظیم می بخشد این عروج و نزول تا اخفی دائرہ
امکان ست کہ عرش از عالم شہادت است ما فوق العرش
از عالم امر ست عالم امر نیز در دائرہ امکان داخل اند و انسان
مرکب از عالم خلق و عالم امر ست و عناصر اربع و نفس از عالم خلق
و شہادت اند و لطائف خمسہ و قلب و روح و سر و خفی و
اخفا این از عالم امر است و قلب برزخ است درمیان

عالم امر و عالم خلق یعنی دل دو جهت دارد بصورت از عالم خلق
است و حقیقت دل از عالم امر است صورت دل در وجود
سالک است و حقیقت دل بالای عرش است و حقیقت
دل که بالای عرش است او مناسبت و تعلق بعالم امر دارد
زیرا که دل در وجود سالک است در حجابهاست و کثافت
و ظلمت جسمی دارد و از حقیقت خود محجوب است و هرگاه که باذکار
و اشغال مشغول میشود مناسبت بحقیقت دل پیدا می کند
که حقیقت دل مناسبت بعرش دارد و عرش مظهر تجلیات آلهی
است باین مناسبت دل سالک نیز مظهر تجلیات آلهی و عرش اللہ
میگردد حقیقت دل که بالای عرش است او تعلق بعالم امر دارد
از عالم امر شمار کرده اند و انسان ازین ده لطیفه مرکب شده است
و این ده لطائف جسم که انسان ازین مرکب است این همه به هیئت اجتماعی
دائره امکانست ازین سبب عرش نصفی دائره امکان واقع

شده است سالک را باید که در سبق عروج ونزول تصور کند
باین طور لطافت وفنای تصفی دائرهٔ امکان حاصل می شود
وعرش که مظهر تجلیات الهی است سالک به سبب این عروج و
نزول اقتباس از نور عرش میکند ودل سالک مناسبت پیدا
می کند بحقیقت دل که بالای عرش است بسبب این مناسبت
دل سالک نیز عرش الله میگردد چنانچه در حدیث آمده است
قَلْبُ الْمُؤْمِنِیْنَ عَرْشُ اللهِ وحقیقت دل برزخ است درمیان
عالم خلق وعالم امر وبرزخ است درمیان ولایت کبریٰ وولایت
صغریٰ وولایت صغریٰ ماتحت العرش است وولایت کبریٰ
مافوق العرش است مراقبهٔ دوم وَاللهُ بِکُلِّ شَیْءٍ مُّحِیْطٌ ترتیب
خواندن این مراقبه این ست که بزبان این آیات بخوانند ودر
دل تصور کنند که بجمیع ممکنات الله جل شانه بعلم وقدرت محیط
است وچیزی از ممکنات از احاطهٔ او بیرون نیست باید که درین

مراقبه چنان مستغرق شوند که غنای دائرهٔ امکانی سالک را
دست دهد و این تصور باید کرد که جمیع ممکنات محتاج به الله جل
سلطانه اند و الله جلشانه بذاته غنی است از جمیع ممکنات و این
مراقبهٔ محیط بجمیع دائرهٔ امکانست یعنی عالم شهادت و عالم امر
اینها همه در احاطهٔ الله جل سبحانه است ازین سبب که فیضان از
حقیقت کعبه بر سالک وارد میشود و کعبه را دو جهت است یکی
صورت کعبه است و دیگر حقیقت کعبه است صورت کعبه در دائرهٔ
عالم خلق است و حقیقت کعبه عبارت از اسرار و تجلیات اسماء و
صفات الله جل سلطانه است که تجلیات ذاتی و صفاتی از حقیقت
کعبه برین صورت کعبه وارد می شود و حقیقت کعبه از دائرهٔ امکان
خارج است و در دائرهٔ اسماء و صفات داخل است و باین مراقبه
حجاب ظلمانی و نورانی که در دائرهٔ امکان بود همه سالک میکند
مراقبهٔ سوم اَللّٰهُ حَاضِرِیْ اَللّٰهُ نَاظِرِیْ ترتیب این است

که این اسما بزبان خواند و بدل تصور کند که الله جلشانه بما یان
حاضر و ناظر است و در بندگی حق آداب و خلاص کلی بجا آرد زیرا که
خدا حاضر و ناظر است هرگاه بحضور حق کسی بندگی میکند باید که بخلوص
نیت و کمال ادب باشد که بحضور حق بی ادبی در طریقت کفر است
و درین مراقبه سالک را باید که بدین حق مستغنی باشد و لغیر حق التفات
نه نماید و در حرکات و سکنات در هر حال سالک بحضور حق باشد این مراقبه
در دائرهٔ ظلال اسما و صفات است که عکوس اسما و صفات بر سالک وارد
میشود و عکس اسما و صفات سالک در وجود خود می بیند این دائره فوق
از دائرهٔ امکانست غرض همین است که اولیا بدرجهٔ انبیا نمی توانند
رسید که انتهای ولایت ابتدای نبوت است لاکن درین مراقبه
که کمالات نبوت سالک را حاصل میشود این کمالات نبوت
عبارت از اظلال نبوت ست مراقبهٔ چهارم
این است که این آیت را بزبان بخواند وَهُوَ مَعَكُمْ أَيْنَمَا كُنتُمْ

ترجمہ این ست کہ اللہ جلشانہ با شمایان است ہر جا کہ باشید شمایان
بزبان این آیات بخوانید و بدل تصور کنید کہ خدا جلشانہ بعلم و قدرت
با ما یان ست پس ہر کہ عبادت خدا بکمال ادب بجا آرد و بمعیت حق
اعتماد و توکل کلی دارد و از غیر حق بر چیزی اعتماد و التفات نکند
زیرا کہ سالک ہمہ حجابہای ظلمانی و نورانی کہ در دائرۂ امکان بود
طی کرد و دائرۂ ظلال اسمار و صفات نیز طی کردہ و جذبہ و محبت سالک
را حاصل آمد و محب بحکم حدیث مع محبوب باشد حدیث اَلْمَرْءُ مَعَ
مَنْ اَحَبَّ پس درینجا سالک نیز مع حق باشد و حقیقت صلوٰۃ نیز بر سالک مکشوف
شود کہ سالک در مقام شہود دید در نماز ایستادہ باشد تجلیات ذاتی
و صفاتی حق یکبارگی بر سالک وارد میگردد کہ سالک را لغیر
حق بر چیزی شعور نباشد و از صورت صلوٰۃ بحقیقت رسیدہ باشد
حقیقت صلوٰۃ باصطلاح صوفیان این را میگویند کہ در صلوٰۃ سالک
را قرب حاصل میشود و در آنوقت معراج سالک را بحق واقع میشود

در وقت معراج سالک را بچیزی دیگر شعور نباشد و عابد و معبود
هر دو در نماز باشند و درآنوقت سالک را حظ جنت برابر حظ این
نماز نباشد و درین مراقبه کمالات رسالت سالک را حاصل میشود
یعنی بعض خواص که انبیای مرسل را بود بالاصالت سالک را
نیز به طبیعت از اظلال آن نصیبه می یابد چنانچه حب موسے
علیه السلام و خلت ابراهیم علیه السلام و از خواص دیگر انبیای
مرسل سالک را بطبیعت چیزی از اظلال آن حاصل میشود نه
اصالة که انتهای اولیا ابتدای انبیاست لاکن از اظلال
خواص انبیا نصیبه می یابد نه از حقیقت و این نصیبه که از خواص
انبیای مرسل سالک می یابد ببرکت متابعت رسول الله صلی
الله علیه و آله وسلم سالک را حاصل میشود نه اصالة که تابع از
آثار متبوع مستفیض فی الجمله میگردد مراقبه پنجم اقربیت آیت
قوله تعالی شانه نَحْنُ اَقْرَبُ اِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيْدِ یعنی من نزدیک

هشتم بایشان از رگهای ایشان این آیات بتصور بخوانند بایں خیال
کہ حق جلشانہ بمایان قریب تر است از ہمہ چیزہا و درین مراقبہ اکثر
سالکان از احساس ظاہری غائب میشوند و بہ قرب حق سالک
ارادۂ خود و خواہش کونین در ارادۂ حق فانی میکنند و سالک را
درین مقام ہیچ خواہش نباشد و استغنای کلی حاصل میشود
از قربت اغیار و بہ قرب کسی محظوظ نمی شود درین مراقبہ سالک
را ولایت جامعہ و کمالات محمد مصطفے صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
حاصل میشود کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را از محبیت
و محبوبیت ازین ہر دو نصیبہ بود کہ رسول اللہ ہم عاشق بود
و ہم معشوق ازین سبب محمد رسول اللہ را ولایت جامعہ حاصل
شدہ بود کہ فیضان از جہت محبیت می یافت و از جہت محبوبیت
نیز می یافت و دیگر انبیای مرسل علیہم السلام فیض از محبیت
یا از خلت یا تنہا از محبوبیت می یافت مراقبہ ششم محبوبیت

ست لا اله الا هو رب العرش الکریم ترجمه نیست معبود
مگر معبود برحق که منزه است از جمیع العیوب وخالق عرش کریم است
درین مراقبه سالک را باید که مجرد تصور حق کند بلا تصور اسما وصفات
وشیونات وتعینات واضافات که درین مراقبه تصور اسما و صفات
وشیونات وتعینات واضافات گنجایش ندارد که این مراقبه دائره
لاتعیین ست که مقصود سالک ماوری الوریٰ یافت
این مقام الجمع الجمع است یعنی جمیع الموجودات و اسما وصفات
وشیونات درین مقام مستهلک در اسرار حق جلشانه میگردد
وسالک حق را از اشارات واضافات وتعینات ماوری الوریٰ
یافت **فصل هفتم** دربیان آداب مرید باشیخ آداب صحبت
شیخ برای حصول طریقت شرط است چه محافظت آداب
مستجلب محبت دل شیخ است هرگاه که مرید در صحبت
شیخ مودب باشد ومنظور نظر شیخ گردید و دل شیخ باو مائل

شد این نیز نعمت عظمی است کہ بعنایت ایزدی حاصل میشود
کہ دلہای دوستان حق باشارت غیبی بکسبی مائل میشود کہ دلہای
مشائخ مظہر اسرار الٰہی است چنانچہ در خبر آمدہ است قَلْبُ
الْمُؤْمِنِیْنَ بَیْنَ اِصْبَعَیِ الرَّحْمٰنِ یُقَلِّبُ اللّٰہُ اِلٰی
مَنْ یَّشَآءُ ترجمہ کہ دل مومنین در میان انگشتہای
رحمٰن است و میگرداند دل مومنان اللہ بان چیزہا
کہ میخواہد او جل سبحانہ و ہرگاہ کہ محبت شیخ با مرید پیدا
می شود او را نعمت عظمی زود حاصل می شود کہ درین
محبت شیخ با مرید سریست از اسرار الٰہی زیرا کہ شیخ در
در دعوت خلق مثل نائب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ
وسلم است بمرید لازم است کہ بر شیخ اعتقاد
تہنا کامل تر دارد کہ شیخ برای رسیدن
ما از مقام ادنیٰ تا مقام اعلیٰ کافی است

وشیخ خود را کامل از همه مشائخ دیگران باید دانست و دیگر برای
مرید لازم ست که در پیش شیخ بآواز بلند سخن نگوید و تهذیب الاخلاق
پیش گیرد و صفات رذیله به محموده بدل کند چنانچه گفته اند الطریقة
کلها ادب مثنوی از خدا جوئیم توفیق ادب * بی ادب
محروم ماند از لطف رب * در میان قوم موسیٰ چند کس
بی ادب گفتند کو سیر و عدس * بی ادب تنها نه جان را داشت
بد * بلکه آتش بر همه آفاق زد * دیگر مرید را باید که دوام قصد
بر ملازمت صحبت شیخ کند که حصول مقامات همه مشروط بر صحبت
شیخ است و بر آستانه شیخ جان تسلیم باید کرد تا مقصود زود
میرسد و در صحبت شیخ و در همه احوال تابع شیخ باشد چنانچه
سایه تابع اصل است یک صحبت شیخ کامل بهتر است از کوشش
مرید بسا لها زیرا که در صحبت شیخ دل زنده میشود و سیر استعدادی
و سیر آفاقی و نفسی زود بانتها میرسد مثنوی یکساعت صحبت

باولیا ✤ بهتر از صد ساله عبادت بیریا ✤ اولیارا هست قدرت از آله ✤
تیر جسته باز گرداند زراه ✤ هان که اسرافیل وقت اولیا ✤
... راز وشان حیاتست ونما ✤ پس غنیمت دار آن توفیق را ✤
چون بیابی صحبت صدیق را ✤ صحبت عاشق ترا عاشق کند ✤
صحبت ... ترا فاسق کند ✤ سنکر از تاثیر صحبت جاهل است ✤
هر که در صحبت رهد بس عاقل است ✤ همره اصحاب کهف آن کلب شد ✤
تا سگی از وی بکلی سلب شد ✤ باش مردان خدارا خاکپا ✤
تا رسد از مهر او نوری ترا ✤ زین سبب ... احمد مجتبی ✤
لَا تُصَاحِبْ اِلَّا مُؤْمِنًا ✤ خاک شو در پیش شیخ باصفا ✤
تا زخاک تو بروید کیمیا ✤ مرید را باید که بر شیخ اعتراض نکند نه
بر ظاهر و نه بباطن او واگر چیزی از مکروهات از شیخ می بیند او را
تاویل می باید کرد اگر تاویل نتوانست از شیخ پرسان کند که درین
امر مرا مشکلی آمده است لکن مرید را باید که باطن از اعتراض پاک

دانکہ اعتراض بر شیخ سبب زوال نعمت باشد و مرید را باید
کہ توقع از شیخ در امور دنیوی نکند و طلب و ہمت مرید از شیخ
کلی بحصول احوال باطنی باشد و بحضور شیخ سخنان بیہودہ و لایعنی
و حکایات فضول ترک باید کرد و در حضور شیخ بشیخ دیگر رجوع
نباید کرد **فائدہ** اگر مرید صحبت طویل با شیخ داشتہ بود و چیزی از آثار
باطنی از شیخ نیافت و در دل او ذوق و شوق و فرحت نیامد
باید کہ بحضور او بدیگر شیخ رجوع نکند و نقصان و قصور بر نفس
خویش حوالہ کند نہ بر شیخ و اگر شیخ دیگر از و کاملتر بود و در صحبت
او کشایش و برکات یافت مرید را باید کہ از شیخ اول اجازت
گیرد و بغیر اجازت او رجوع نباید کرد کہ سبب خرابی مرید نشود اگر شیخ
اول انتقال کرد یا بملک دیگر رفت کہ ملاقات شیخ بمرید ممکن نبود
در آنوقت مرید را اختیار است کہ بشیخ دیگر ارشاد و رجوع کند
و اگر از شیخ اول اسرار و کمالات یافتہ بود بشیخ دیگر رجوع کردن

برای ارشاد ضرور نیست بیت حافظ از آستان پیر مغان سر

چرا کشیم ✦ دولت درین سرای کشایش درین در است ✦

ما آبروی فقر و قناعت نمی بریم ✦ با بادشه بگوی که روزی مقدر

است ✦ باید دانست که صحبت مشائخ بلا ارشاد هرج ندارد

بلکه بهتر است لکن اعتقاد به پیر اول داشته باشد که درین صحبت چیزی

اسرار یافتم این نیز ببرکت و بواسطه پیر خود است فائده سالک را

باید که اول آداب در عبودیت حق دارد که او جلشانه حاظر و ناظر است

و قریب است باید که در قرب او عبادت با دب بجا آرد و از بی ادبی

در حضور الٰهی دور باشد بی ادبی در حضور جل سبحانه از همه چیز قبیح

تر است و نباید کرد و در همه اوقات و اذکار مودب باشد و از

فضول گفتن و دیدن و شنیدن بسبب آداب حق مجتنب باشد که این

آداب خاصیت کبریت احمر دارد فائده مقام محبیت و محبوبیت

مشروط است باداى فرائض و نوافل و اتباع سنت رسول الله

صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چنانچہ در خبر آمدہ است لا یزال العبد
یتقرب الیّ بنوافل حتی احبہ ہمیشہ باشد بندہ کہ نزدیک میشود
بمن بسبب گزاریدن نماز نوافل تا آنکہ اورا دوست میدارم ازین
حدیث معلوم شد کہ کثرت گزاریدن نماز نوافل درجۂ محبان و
محبوبانست کہ بسبب این طاعت درجۂ محبوبیت می یابد **فائدہ**
مرید را باید کہ لوازم آداب بآنحضرت رسالت مآب صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم بجا آرد کہ محبت وآداب با رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم از کمال ایمانست چنانچہ در حدیث آمدہ است
کہ روزی رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم از عمر بن خطاب رضی اللہ
تعالیٰ عنہ پرسان کرد کہ مرا چہ قدر دوست میداری عمر بن خطاب
رضی اللہ تعالیٰ عنہ گفت یا رسول اللہ شما را از ہمہ جہان و جہانیان
دوست میدارم سوای جان خود آنحضرت رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم گفت کہ ہنوز ایمان شما کامل نشدہ است بر عمر

رضی اللہ عنہ وجد آمد کہ یا رسول اللہ از جان خود نیز دوست میدارم
آنحضرت رسالت مآب گفت کہ این وقت ایمان شما کامل شد و در
دیگر حدیث آمدہ است کہ کسی را ایمان کامل نباشد تا وقتیکہ اللہ
جلشانہ یا و مرا از جمیع موجودات و جان خود از پدر و مادر زیادہ دوست
ندارد و دیگر آداب رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم اتباع
سنت رسول اللہ است چنانچہ در حدیث آمدہ است مَنْ اَحْیَاءَ
سُنَّتِیْ فَقَدْ اَحْیَانِیْ ترجمہ کسی کہ سنت من بجا آرد پس تحقیق
آن شخص گویا مرا زندہ کرد و سالک را باید کہ در خاطر راہ ندہد کہ بغیر
ہدایت رسول اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم بحق میرسد کہ ہیچ از اولیا
بکمال و تکمیل نمیرسد الا بواسطہ و اقتباس نور از ولایت و نبوت
محمد مصطفی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم کہ سیکند زیراکہ انوار و تجلیات الٰہی
اول بر رسالت مآب از حق نازل می شود و بعد ازان با ولیا و مشائخ
و دیگر مومنان میرسد زیراکہ مقسم فیض جمیع موجودات روح

مطہرۂ نبوی ونفس مقدس مصطفوی است اگر بعض مشائخ در
مقام تکمیل فیضان از حق می یابد بلاواسطہ و در حقیقت آن فیضان
نیز بواسطہ آن رسالت مآب است **فائدہ** شیخ را باید کہ بعد نماز
عصر یا بعد نماز فجر طالبان حق را حلقہ بہ نشاند کہ در حلقہ نشستن
بہ ہیئت اجتماعی برکات وفیضان بسیار است چنانچہ در حدیث
آمدہ است کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودہ اند کہ
ہرکدام شخص از شمایان بر حلقۂ ذاکرین بگذرمی باید کہ شمایان
ہمراہ ذاکرین بہ نشینید ہر کہ جلیس ایشان خواہد شد شقی نباشد
و در حدیث دیگر آمدہ است کہ آنحضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ
وآلہ وسلم فرمودہ اند کہ فرشتہای سیاحین کہ در زمین سیاحت می کنند
ازین فرشتہا اللہ جلشانہ پرسان می کند کہ در زمین حلقہای ذاکرین
را دیدی آن فرشتہا میگویند کہ در فلان مقام ذاکرین بطور حلقہ
نشستہ بودند و بذکر مشغول بودند فرشتہا را حکم میشود کہ آن حلقہ را

ازانوار کنید و شیخ را می باید کہ درابتدای حلقہ ہردو دست بردارد
بفاتحہ خواندن بروح مقدس نبوی و بارواح مشائخ سلسلۂ او
ایصال ثواب فرماید کہ این فاتحہ سبب ورود فیضان ازارواح
ایشان برحلقۂ ذاکران میشود و درآخر نیز مناجات باید کرد **فائدہ**
شیخ را باید کہ امانات باہل ہیر ساند یعنی در رسیدن فیضان
واسرار و تربیت مریدان ہیچ قصور نباید کرد و ہروجہ کہ شیخ میداند
بآن طور می باید کرد چنانچہ **قولہ تعالیٰ** تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا
ترجمہ بدہید وادا کنید امانات برای اوشان کہ اہلیت دارد
یعنی کسیکہ لیاقت دارد داورا محروم نسازی **باب** دربیان
بعضے احوالات و مقامات ناسوت و این باب مشتمل بد و فصل است
فصل اول دربیان حقیقت معنی ناسوت و سیر استعدادی آن
ناسوت را دو معنی است یکی معنی لغویست بمعنی لغوی عالم خلق و عالم
شہادت رامیگویند کہ مقام شریعت است و در اصطلاح صوفیان اول مقام

طریقت را میگویند که آنرا مقام شریعت و مقام تخلیه نیز میگویند
تفصیل درین مقام این ست که انسان برزخ است درمیان
ولایت کبری و ولایت صغری و برزخ است درمیان عالم خلق
و عالم امر بلحاظ اینمعنی انسان عالم اکبرست که جامع است جمیع دائرۂ
امکان را چه خلق چه امر یعنی عالم خلق نصف دائرۂ امکانست
و نصف دائرۂ امکان عالم امر است باین سبب که انسان جامع
است جمیع دائرۂ امکان را که مرکب است از ده لطیفه که دران
لطیفها اسرار الله جل شانه مخزون و پوشیده است چنانچه
گفته اند اَلْاِنْسَانُ سِرِّیْ وَاَنَا سِرُّهٗ ترجمه انسان پوشیدۂ من
ست و من پوشیدۂ انسان ام وآن ده لطیفه این است
چهار لطیفۂ عنصر و یک لطیفۂ نفس اینها از عالم خلق اند که نصف
دائرۂ امکان ست یعنی تا انتهای عرش و لطیفهای که تعلق بعالم
امر دارد که در انسان مرکوز است او نیز پنج است اول لطیفۂ قلب

دوم لطیفهٔ روح سوم لطیفهٔ سر چهارم لطیفهٔ خفی پنجم لطیفه اخفا
این پنج نیز نصف دائرهٔ امکان است که مافوق العرش
است تا انتهای دائرهٔ امکان و انسان به این معنی خزینه است
از خزانهای غیب و جمع است در وی عالم خلق و عالم امر
باین معنی انسان عالم اکبر اند بیت آدمی چیست برزخ جامع
صورت خلق و حق درو لامع + و هرگاه که انسان اول بشریعت
و اتباع نبوی آراسته باشد بعد از ان در طریقت شروع
کند و بطرف علوی رجوع کند و از خزینها که در لطائف انسان
مرکوز است آنرا بصحبت مرشد درجه بدرجه حاصل می شود
بیت از مقامات تبتل تا فنا + پایه پایه تا ملاقات خدا
غرض همین ست که انسان درین عالم خلق محجوب شده اند بحجابهای
هفتاد هزار آن حجابها که درمیان حق و خلق واقع شده اند
بعضی از نور است و بعضی از ظلمت است چنانچه در خبر

آمده است اِنَّ لِلّٰہِ سَبْعِیْنَ اَلْفَ حِجَابٍ مِنْ نُوْرٍ وَ
ظُلْمَۃٍ و این حجابہا بسبب ہر لطیفۂ عشرہ کہ نورانیت می یابد
ہفت ہزار منکشف و منقطع میگردد و این حجابہا در سیر آفاقی
بہ تمامہا مرتفع میگردد و بعد ازان سالک را وصل میشود
غرض ہمین است کہ لطائفہا از شکل نورانی جداگانہ است
یعنی ہر لطیفہ را نور و شکلی جدا جدا است نور لطیفۂ قلب در
ابتدا سفید می آید و بعد ازان سرخ و زرد نیز می آید و نور لطیفۂ
روح در ابتدا زرد باشد و بعد ازان سرخ و مختلط بسیاہ و دیگر
الوان نیز می آید و نور سِر در ابتدا سبز و بعد ازان نور سیاہ و
سفید و دیگر الوان نیز می آید و نور خفی در ابتدا سیاہ و سفید
مختلط باشد گاہی سیاہی غالب می شود و گاہی سفیدی
غالب می شود و دیگر اقسام انوار نیز می آید نور اخفا در ابتدا سیاہ
است و زرد و سفید و دیگر اقسام نیز می آید نور لطیفۂ عنصر خاکی زرد

وسفید مائل بنجاکی ست و نور لطیفهٔ عنصر آبی زرد مائل بسبزی و نور لطیفهٔ
ونور لطیفهٔ عنصر بادی سفیدی مائل بسبزی و خاکیست و نور
لطیفهٔ عنصر آتشی سبز است مائل بسفید و سرخ مائل بنجاکی نیز
می آید و نور لطیفهٔ نفس زرد است و دیگر قسم الوان انوار نیز
در رومی آید فائده مخفی مباد که سالک را دو قسم سیر واقع
میشود اول سیر استعدادی است که عبارت از حصول مقامات و درجات
وعبور مقامات ناسوت و ملکوت و جبروت و لاهوت و باهوت و هاهوت است
وحصول این سیر استعدادی تعلق بصحبت و توجه مرشد کامل دارد و دیگر
سیر مرادیست که به ریاضات و عبادات و مجاهده سالک را واقع میشود
واین سیر مرادی فی الواقع تخلیه سیر استعدادیست غرض همین است که
سیر استعدادی با این سه لطیفه واقع میشود یعنی لطیفهٔ قلب و روح و سر و دیگر
لطائف باهمه درین مندرج است و سیر مرادی که فنا و لقا بروهم است
و برین سیر مرادی حصول فنا و بقا و تصفیه و تجلی لطائف عشره می آید لکن

سیر استعدادی خاص برین سه طبقه واقع میشود غرض همین
ست که ناسوت راد و اعاده است که سالک را عود و سیر
باین سه لطائف واقع میشود اول سیر بر لطیفهٔ قلب واقع
میشود یعنی قلب را سه طبقه است نور قلب در طبقهٔ اولی نور
سفید است و نور قلب در طبقهٔ ثانی نور زرد مختلط بسرخ است
و نور قلب در طبقهٔ ثالث سرخ عقیق شکل است هرگاه که این
سه طبقهٔ قلب بتوجهٔ مرشد کامل طی می شود بعد ازان نور در
طبقهٔ روح متجلی می شود و محل لطیفهٔ روح زیر پستان راست
است و لطیفهٔ روح را نیز سه طبقه است نور لطیفهٔ روح در طبقهٔ
اولی زرد خالص است و در طبقهٔ ثانی سرخ است مختلط به سفید
و در طبقهٔ ثالث سرخ است مائل بسیاه و بعد ازان که طبقات
روح سالک را بتوجه مرشد کامل طی می شود بعد ازان نور
در طبقهٔ سر متجلی میشود و محل لطیفهٔ سر درمیان سینه است

وسیر را نیز سه طبقه است نور سیر در طبقهٔ اولی سبز خالص است
و در طبقهٔ ثانی سیاه است مائل بسبز و در طبقهٔ ثالث مائل بزرد
است و سالک را معلوم باد که سیر استعدادی سالک بر این
سه لطیفه واقع میشود خواه سالک نقشبندی باشد یا قادری
یا چشتی یا سهروردی و سیر استعدادی سالکان را همه
یک است که بر این سه لطیفه واقع میشود خواه مرشد سالک را
درین سه لطیفه تعلیم کرده باشد یا نکرده باشد یا در یک قلب
تعلیم کرده باشد یا در لطائف عشره تعلیم کرده باشد یا ذکر
و تسبیح و تهلیل تعلیم نموده باشد سیر استعدادی اینها همه را
برین سه لطائف واقع می شود غرض همین است که تا سالک
را دو اماده است که بتوجه مرشد در ابتدا در لطیفهٔ قلب نور متجلی
می شود و سه طبقات قلب همه طی میگردد و بعد ازان نور
در لطیفهٔ روح متجلی میگردد و سه طبقات بتوجه مرشد نیز طی میگردد

و بعد ازان نور در لطیفۂ سر متجلی میگردد و سہ طبقات سر نیز طی میگردد
و این سہ مقام را یک اعادہ میگویند و درین وقت سالک را
یک اعادہ حاصل شد و بعد ازان بتوجہ مرشد نیز نور در
لطیفۂ قلب متجلی میشود بدستور سابق و طبقات قلب بتوجہ
مرشد طی میگردد و بعد ازان نور در لطیفۂ روح متجلی میشود و سہ
طبقات روح نیز بتوجہ مرشد طی میگردد و بعد ازان نور در
لطیفۂ سر متجلی میشود و سہ طبقات سر نیز طی میگردد بدستور
اول درینوقت سالک را دو اعادۂ ناسوتی حاصل شد و سالک
بر مقامات ناسوت عبور کرد و مقامات ناسوت سالک را
حاصل شد ہرگاہ کہ این قدر سیر استعدادی سالک را حاصل
شد و مقامات ناسوت سالک عبور کرد درین وقت عروج
سالک بتوجہ مرشد بمقامات ملکوت می شود و مقام ناسوت
و وجہ تسمیہ او باصطلاح صوفیان بچہار قسم است قسم اول

این مقام ناسوت را مقام جہاد میگویند یعنی سالک را درین
مقام ناسوت از خطرات شیطانی و نفسانی نجات نباشد یعنی
ہمہ خطرات بردل سالک وارد می شود و سالک این خطرات
را بتکلیف دفع میکند زیراکہ درین مقام ناسوت سالک را
با نفس و شیطان محاربہ زیادہ واقع میشود اگر سالک درین
جہاد مُرد درجہ شہادت می یابد ازین سبب کہ در جہاد اکبر مرد
قسم دوم وجہ تسمیہ مقام ناسوت با عادۂ جنونیت است زیراکہ بعض
سالکان را درین مقام ناسوت بجنات و شیاطین ربط پیدا می شود
و جنات و شیاطین اطوار خود بر سالک عرض و پیش میکنند و اشکال
مختلفہ و گوناگون سالک را می نمایند اگر سالک درین مقام
غرور کرد و بتوجہ مرشد ازین مقام زود نگذشت در اغوای شیاطین
و جنات می آید قسم سوم مقام ناسوت را مقام وسواس نیز میگویند
زیراکہ درین مقام وسواس شیطانی و خطرات نفسانی

بر دل سالک وارد میشود اگر سالک ازین مقام زود
نگذشت خوف زیادت وسواس وخفقان بیدار دکه قریب
بجنون میشود سالک را باید که ازین مقام وسواس زود بگذرد
وجان خود را بمقام ملکوت رساند قسم چهارم مقام ناسوت
این مقام انانیت میگویند وجه تسمیه مقام ناسوت با انانیت این
سبب است که درین مقام صفات مذمومه در دل سالک همه
باقی باشد مثل انانیت وتکبر وخودبینی وتهذیب الاخلاق یافته
نباشد وعلامات انانیت این ست که دعویهای بیهوده در
طریقت وحصول مقامات ومکاشفات بلا حاصل بسیار می
کند ومدعی مطلق باشد **فصل دوم** در بیان بعضی مکاشفه
مقام ناسوت است غرض همین است که سالکان چند قسم
اند بعضی سالکان را مکاشفه در اصل فطرت می باشد که از ابتدا
تا انتها احوالات واردات وانوار واسرار بر و مکشوف می شود

وبعضی سالکانرا در توسط سیر استعدادی مکاشفه حاصل میشود
وبعضی سالکانرا مکاشفه بسبب ریاضات شدیده و در خلوتها
پیدا می شود وبعضی سالکانرا مکاشفه در انتها پیدا می شود
وبعضی سالکانرا که از مقام جمع بساحل تفرقه می آید او را مکاشفه
در آن وقت پیدا می شود وبعضی سالکانرا در آخر حالات همه
پیدا او را حاصل میشود و در مقام تمکین میرسد و در آن وقت
پیدا می شود وبعضی سالکانرا چیزی اسرار اجمالا در هر مقام که
عبور می کند معلوم می شود وبعضی سالکان بر مقامات عبور
می کنند و سیرها بجا می آرند لاکن چیزی مکاشفه بر ایشان
نمی شود و این سالکانرا نیز امر از قبل شوق و ذوق و استقامت
و اتباع سنت نبوی حاصل می شود و اگر بچشم دل چیزی نمی
بیند این راهیچ غمی نیست سالک را باید که بر مکاشفه و دیدن
و شنیدن غرور نباید کرد که از مقصود محروم نشود که مقصود

اصلی حصول مقامات کہ بسیر استعدادی تعلق دارد کہ سبب وصول
الی اللہ است بعضی سالکانرا درین مقام ناسوت بعضی از مکاشفہ
حاصل می شود و در بعضی اوقات نور قلب یا نور دیگر لطائف
می بیند یا نور مرشد بنظر او می آید یا اسرار صحبت مرشد می داند
کہ بسبب صحبت مرشد کشادگی در دل پیدا می شود یا اذکار از
عروق می شنود یا حرکت عروق می داند یا حرکت دیگر لطائف
میداند یا ذکر در بعضی اوقات از سر می شنود یا ذکر دیگر لطائف
جداگانہ می داند یا می شنود یا انوار مختلفہ و گوناگون در وقت مراقبہ
بنظر او می آید یا نور لطائف بعالم مثال بالوان مختلفہ می بیند
یا جمعیت دل از خطرات در وقت ذکر می داند یا شوق و ذوق
بحد کثرت در دل او می آید یا آثار جذبہ و کشش بسوی حق
میداند یا در آفاق تجلیات سہ گانہ کہ عروج بآسمان کند می داند
یا در وقت توجہ مرشد حرارت و سوزش در دل می آید یا دل او

بتوجه مرشد کشاد گی میگردد یا دل او در وقت توجه مرشد سلیم و
لطیف و محظوظ می گردد یا دل از خطرات در صحبت مرشد
محظوظ می بیند یا نور می بیند که از طرف مرشد بدل وارد میگردد
یا ظلمت می بیند که بنور عبادت یا بنور صحبت مرشد که از دل
سالک میرود و بدل او صفائی می آید یا دل و سینه سالک
تنگ میگردد بخوردن چیزهای مکروهات یا ذکر بند می شود
وقبض بر و طاری میگردد بخوردن چیزهای شبه ناک یا از طرف
شیاطین چیزی الوان و اشکال مثل نور می بیند از طرف
یمین و یسار یا پس و پیش یا بالا و زیر یا بشکل آتش از اشرار
شیطانی برو ظاهر میگردد یا در صحبت فسقا و فجار در دل و
سینه سالک تنگی و خفقان بی سبب می آید اینها همه که بیان شد
مکاشفه ناسوت اند و درین مقام ناسوت خوابهای گوناگون می بیند
اگر طبع خاکی غالب باشد شهرها در خواب زیاده می بیند و اگر ابا

سالک صاف از کدورت و فساد بود شہرہا نیز صاف
می بیند و اگر در باطن سالک نقصان بود شہرہا نیز شکستہ
وخراب می بیند اگر بطبیعت سالک طبع آبی غالب باشد
در خواب دریاہا بسیار می بیند اگر باطن او از کدورت و نقصان
خالی بود آب دریا نیز صاف می بیند و اگر در باطن او نقصان
بود آب دریاہا را مکدر می بیند و دیگر عناصر ہم برین قیاس است
مثل آتش و ہوا و اکثر در مقام ناسوت سالک در خواب
جنگ می بیند اگر سالک در جنگ خود غلبہ یافت بر شیطان
و نفس غالب خواہد شد زیراکہ مقام ناسوت مقام محاربہ
است با نفس و شیطان خطرات فاسدہ در دل سالک
می اندازد و سالک در دفع او مشغول می شود این عین جہاد
است با نفس و شیطان این را جہاد اکبر می گویند و اگر سالک
درین جہاد مرد درجہ شہادت می یابد زیراکہ در جہاد اکبر مرد و اگر

سالک مالک دل از اغیار خالی کرد و نفس و شیطان
خطرات در دل سالک نمی تواند انداخت درین حالت سالک
بادشاه شد که سلطنت دل بدست او آمد و اغیار از ملک دل
خالی کرد فائده گاهی سالک را در مقام ناسوت وجد و جدان
روی نماید لکن درین مقام وجد و جدان را اعتباری نیست
بسبب قلت استعداد و عدم ابقا وجد و جدان آنرا میگویند
که شوق و ذوق با طراط یکبارگی در دل سالک می آید بوجود
[illegible] چیزی که آن چیز دلالت میکند
بوصول محبوب وجد و جدان بر دو قسم است یکی از خود رفتن
دری شعور بودن است [illegible] این قسم وجد از اهل جبروت
و لاهوت می آید قسم دیگر که سالک را در وجد چیزی شعور باشد
لکن مغلوب العقل در جذبات عشق می آید و قسم دیگر آنست
که سالک را وجد شعور باقی باشد بر حرکات و سکنات خود

لکن خطر به سبب رویت انوار یا یافتن چیزی اسرار و تجلیات
از زیاده مکاشفه می یابد یا بیکبارگی در دل او شوق سوزش
آمیز وجود می یابد و ضبط خود را به تکلیف می تواند کرد این قسم وجد
وجد به راظهور نباید کرد که درین مقام پوشیدن اولی است
تا در ممنوعات واقع نشود **فائده** بعضی سالکان تواجد در
لباس وجد میکنند تواجد آنست که به تکلف و اختیار بلا شوق
و ذوق وجد به رقص میکنند این قسم تواجد نزد سالکان ممنوع است
که مقتضای عدم صداقت و مستحیل بکذب است و گاه اهل ناسوت
آواز از طرف شیاطین و جنات می شوند بمجرد شنیدن در
دل او کدورت و سیاهی می آید برین قسم اطوار باطله سالک اعتبار
نباید کرد و برویت این قسم مکاشفه مشغول نباید شد که خوف ارتباط
شیاطین و جنات است و ارتباط بشیاطین و جنات خطر عظیم
است **فائده** فرق در میان کرامات و استدراج بچند نوع است یکی کرامات

آنست که بسبب ریاضات شاقه واتباع سنت رسول الله
صلی الله علیه وآله وسلم وبعد از فنا وبقا وتمکین اولیاء الله
را حاصل میشود وبعضی کرامت خاص برای اولیا الله است
که آن کرامات خالیست از استدراج چنانچه جمعیت قلب
سالکان در صحبت شیخ وپاک شدن دلهای سالکان از
ماسوی الله وزیادت شوق وذوق بسبب صحبت شیخ در
عبادات وسنت نبوی وسرد شدن دل از محبت غیر الله وحصول
تخلیه وتزکیه وتصفیه وتجلی وتهذیب الاخلاق وازالهٔ اخلاق
رذیله حاصل می شود این قسم کرامات خاص برای اولیاء الله است
که مستدرجان درین قسم کرامات شرکت ندارند وکرامات قسمی دیگر نیز اهل
استدراج را دران شرکت نیست مثلاً وقوع سیر استعدادی ناسوتی و
ملکوتی لاهوتی وسیر مرادی وفنا وبقا وتمکین این قسم کرامات خاص برای اولیاء الله
است که مستدرجان را درین هیچ نصیبه نیست وقسمی دیگر خرق عادات اند بوعیکه

از سالکان ظاهر میشود و در بعضی وقت خرق عادات مستدرجان
با سالکان شریک اند یعنی از مستدرجان نیز ظاهر می آید
چنانچه از سالکان می آید چنانچه از اجنا سپهاری که گذشت
یا از چیزیکه در زمانهٔ حال باشد یا دیگر خرق عادات که از مستدرجا
بظهور می آید که با کرامت اولیا ملتبس میشود و فرق میان اولیا
را از مستدرجان اینست که مستدرجان از صوم و صلوة و دیگر
انواع عبادت متکاسل و متنفر اند و ادای صلوة و دیگر اعمال
حسنه مستدرجان را خفقان می آید زیرا که ازین اعمال حسنه شیاطین
و جنات میگریزد و مستدرج تاب آن ندارد مستدرج بظاهر
ظلمات را بصورت نوری می بیند اما در حقیقت آن نور نیست بلکه
از ظلمات جنات و شیاطین است اما مستدرج ایشان را بسبب جهل
نور می بیند و میگوید که این نور از انوار حق است و فی الحقیقت
آن نور نیست بلکه از ظلمات و اطوار شیاطین است و مستدرج

را صورت مسخیت بعد از کثرت مجاہدہ حاصل می آید و در
غرور می افتد کہ این صورت روحانی مرا حاصل شد و فی الحقیقت
او صورت روحانی نیست بلکہ صورت مسخیت است کہ بسبب
زیادت کفر و اتباع شیطان و جنات او را حاصل می شود
ہرگاہ کہ صورت مسخیت از کثرت ظلمت و اطوار شیطانی
او را حاصل می شد او را دعویہای بیہودہ و غرور بسیار میشود
و این صورت مسخیت مستدرجان ترقی می یابد بران چیز کہ
در و کراہت و حرمت باشد و مستدرج نیز بفعل مکروہات و حرام
خوش می شود زیرا کہ مبدء و منشاء قیض مستدرجان از مشرب
شیاطین و جنات اند و شیاطین و جنات بفعل حرام خوش
می شوند و از اعمال حسنہ میگریزند **فائدہ** درین زمانہ این
قسم مدعیان بسیار اند کہ دعوی ولایت و بزرگی میکنند
و مجتنب از منہیات نمی باشند بلکہ مرتکب کبائر باشند و بعض

الفاظ کفر نیز بزبان می ارند و میگویند که ما یان از شریعت بیرون

هستیم و در طریقت رفتیم بر ما صوم و صلوٰۃ نیست باین قسم الفاظ

کافر میشوند زیراکه نماز و دیگر فرضیات و واجبات از کسی ساقط نشده

است نه از انبیا نه از اولیا هر چند کسی راکه قرب الٰہی زیاده حاصل

میشود او علی الدوام در طاعت الله جلشانه مثل صوم و صلوٰۃ و دیگر

حسنات مستغرق می باشد و از کسی صلوٰۃ ساقط نشده است و

نمیشود الا از مجانین که از عقل بیرون رفته باشند و اولیا آنند که بعد

از کثرت مجاهده و اتباع سنت نبوی به صحبت و توجه مرشد کامل سیر

استعدادی و فنا و بقا و تمکین حاصل میکنند و صورت روحانی

موهوبی و نورانی او را حاصل میشود باین درجات اولیاء حقانی

فائز میگردد **باب** دربیان مقامات ملکوت و بعضی احوالات

ملکوت این باب مشتمل بر پنج فصل است **فصل اول** در بیان حقیقت

مقام ملکوت و سیر استعدادی که بحصول اعاده تعلق دارد ملکوت

درمعنی لغوی عالم غیب را میگویند و در اصطلاح صوفیان عالم معنی
و عالم ارواح و عالم غیب را میگویند و درین مقام ملکوت سالک
بعد از حصول مقام ناسوت میرسد و مقام ملکوت را نیز دو اعاده
اند غرض همین است که سالک بر مقام ناسوت عبور میکند بمقام
ملکوت مشرف میشود بعد ازان نور در قلب سالک متجلی میشود و
طبقات قلب همه طی میکند چنانچه در مقام ناسوت طی میکرده بود
و بعد ازان نور در لطیفهٔ روح متجلی میشود بتوجه مرشد کامل که هر سه طبقات
روح طی میشود و بعد ازان نور در لطیفهٔ سر متجلی میشود هرگاه که توجه مرشد
کامل هر سه طبقات طی میگردد و درین وقت سالک را یک اعاده
ملکوت حاصل شد و بعد ازان ثانیا نیز نور در قلب سالک بتوجه
مرشد متجلی میشود هرگاه که هر سه طبقات قلب طی میگردد بعد ازان نور
در لطیفهٔ روح متجلی میگردد که هر سه طبقات او نیز طی میگردد بعد ازان نور
در سر متجلی میگردد که هر سه طبقات سر نیز طی میگردد درین وقت سالک را

هر دو اعادهٔ ملکوتی حاصل شد و بر مقامات ملکوت عبور کرد و
بمنتهای مقام ملکوت رسید و انتهای ملکوت ابتدای جبروت است
و مخفی مباد که اعادهٔ ناسوتی و ملکوتی که بسیر استعدادی سالک را
حاصل میشود این هر دو بیک طور است در شکل و رنگ لکن
مقامات ملکوت از مقام ناسوت بسیار عالی تر است و بسیار
وسیع تر است و خزانهٔ اسرار حق است و سالک درین مقام
ملکوت از خطرات نفسانی و شیطانی و شرارت نفس امارگی اکثر
محفوظ می شود **فصل دوم** در بیان بسط این بسط خاص
برای آن سالکانست که مشرب او مقام ملکوت باشد بسط در
عرف صوفیان کشادگی دل را میگویند که دل سالک کشاده
و خوش میگردد و برویت اسرار و تجلیات حق بسط که درین مقام
ملکوت که بسالک می آید بچند نوع است هرگاه در وقت بسط
سالک در نماز حضور بسیار دارد و از نماز و دیگر عبادتها حظ بسیار

میگردد و درخواندن نماز دل خوش و دلشاده میگردد که نماز
غذای روح سالک است و حضور در نماز درین مقام ملکوت
برین طور است که سالک خیال میکنند که مرا خدا اجل سلطانه
درین نماز می بیند و بادب و شرمندگی بپیش او ایستاده باشد
و حقیقت صلوٰة بر سالک مکشوف میشود و حقیقت صلوٰة
رهبر سالک میگردد و سالک سر جداگانه ارکان صلوٰة مثل
قیام و رکوع و سجده می شناسد و بحظ و شوق تمام در نماز باحق
حاضر باشد و اهل ملکوت را در صلوٰة فتوحات و اسرار غیبیه
وارد میگردد و ابواب علم لدنیه در صلوٰة بر سالک رومی آرد
و درین مقام ملکوت در حالت بسط سالک را رائی و مرئی
و مرآت همه باقی باشد زیرا که این مقام علم است و درین مقام
سالک را محویت و فنای کلی حاصل نمی شود که استعداد
ولیاقت درین مقام اینقدر ندارد و درین مقام سالک

آثار حق در آئینه مصنوعات می بنید سالک رائی باشد و مصنوعات
مرآتست و اسرار حق مرئی است این مقام ملکوت غیب اول است
که سالک را دست میدهد **فصل سوم** در بیان قبض ست که این
قبض خاص برای آن سالکانست که سیر استعدادی او شان
بقدر ملکوت رسیده باشد قبض در عرف صوفیان تنگی دل را میگویند
که امد حل سلطانه از دل سالک خط عبادت و رویت انوار و نشاط ا
عبادت میگیرد و سالک درمیان دو حالت گاهی در قبض باشد و گاهی
در بسط حکمت الهی در قبض و بسط این است که سالک در بسط غره نمی کند
و در قبض نا امید نمیشود مخفی مباد که هر گاه قبض بر سالک طاری میشود
در انوقت عبادات و دیگر اذکار و خواندن نماز بر و بسیار مشکل میشود
و مکاشفها همه بر و بند و مستور میگردد و احوالات همه بر و
مخفی می شود در آنوقت سالک خیال میکند که مرا هیچ حاصل نشده
است و شوق و ذوق و حظ و حضور سالک را در نماز نباشد

وچیزی از انوار نمی بیند و در دل خود تنگی وقبض می بیند سالک را باید که وقت قبض بریاضات وعبادات واذکار مشغول شود چنانچه در وقت بسط مشغول بود واستغفار بسیار بگوید که ازین مقام زود گذشتن بهتر است سالک را باید که هر وقت که علامات قبضیت بر وظاهر شود غسل کند و دو رکعت نماز ادا کند وصد بار کلمهٔ استغفار بخواند و در تنهائی بذکر مشغول شود که سبب انبساط دل او میگردد وگاهی قبضیت از جهت خوردن حرام یا مکروه بر سالک می آید ازین سبب که اکل حرام نورانیت وحرکت دل در ظلمات مضمحل میکند وسینه او تنگ می شود واز نماز واذکار خطر بر سالک پوشیده می شود سالک را باید که از خوردن حرام زود تائب باشد تا قساوت قلبی زیاده نشود وبعضی سالکان را از خوردن چیزهای مکروهات و

مشکوکات نیز کدورت می آید لکن این کدورت که از خوردن
مکروهات بر دل سالک آمده باشد این اندکی است ازان
کدورت که اکل حرام خورده باشد سالکان بنور مکاشفه آثار
اکل حرام و مکروهات و مشکوکات بچند نوع میدانند اول
دانستن سالک از چیزی حرام باین طورست که بعد از خوردن
حرام در دل او تنگی و ظلمت می آید و حرکات واذکار باطن همه
موقوف می شود سالک می داند که این چیزکه من خوردم از
قسم حرام یا مکروه بود و بعضی سالکان که در دهان چیزی از
حرام یا مکروهات می نهند کراهیتی و کدورتی و سیاهی در دل او
می آید و میداند که این چیز از قسم مکروهات است و بعضی سالکان
که چیزی از مکروهات برای خوردن بدست میگیرند در دل او
کدورت و سیاهی می آید و میداند که این چیز از قسم حرام
یا مکروه است سالک را باید که در قبض و سستی در عبادت

نور زوزیرا کہ در قبض خطرات نفسانی وشیطانی بردل سالک
وارد میشود وسستی بسیار در دل او رو نماید و مایوس میگردد
سالک را باید که در قبض صابر باشد وطالب دولت سرمدی باشد

مثنوی تو زحسرت دست بر سر میزنی ✤ گاه ریش خام خود بر میکنی ✤ ای دریغا گنج را بگذاشتم ✤ آب حیوان را بخاک انباشتم ✤ ای دریغا بود ما را برد باد ✤ تا ابد یا حسرتا شد للعباد ✤ ای دریغا ای دریغا ای دریغ ✤ ماه من پنهان بماند زیر میغ ✤ ای دریغا وقت خرمن گاه شد ✤ لیک روز از بخت ما بیگاه شد

ودر فضیلت قبض وبسط اختلاف مشائخ است بعضی قبض را
افضل [illegible] گفته‌اند [illegible] و حالت قبض نیز بهتر شمار کرده
اند زیرا که سالک در حالت قبض از انانیت وخودبینی بری باشد
وعبادت بر سالک شاق میباشد واز ذکر وعبادات حظ
کم میگیرد ازین سبب عبادت در حالت قبض بر سالک بسیار

تشکل باشد و هر عبادت که بر بند ه تشکل باشد اجر و ثواب دران
عبادت زیاده باشد و بعضی سالکان بسط را افضل دانسته اند
زیراکه در بسط سالک در محضره و معائنه و مکاشفه باشد و عبادت
بحضور حق میکند و عبادات او بشوق و باتصال حق باشد و اجر
عبادت در حالت بسط بعضی مشائخ زیاده دانسته اند مثنوی
اتصال بی تکیف بی قیاس * هست رب الناس را با نوع ناس
فصل چهارم در بیان بعضی مکاشفه و احوالات و اذکار ملکوتی
که درین مقام ملکوت سالک را حاصل میشود و مقام ملکوت غیب
اول را گویند که درین مقام ملکوت بعضی سالکان را علم لدنی
حاصل می شود و علم لدن در اصطلاح صوفیان جنید نوع است
قسم اول وحی است که خاص برای انبیاست و قسم دوم از علم لدن
الهام است این برای اولیا الله است و قسم سوم از علم لدن معاینه
و مشاهده و مکاشفه و فراست است که سالک بنور قلب یا چشم دل

یا بقدر وسعت باطن یا در واقعه چیزی از مغیبات می داند از احوالات
ازمنه ماضی گذشته باشد یا در زمانهٔ حال باشد الهام بچند
نوع است هر الهامیکه درین مقام ملکوت بر سالک وارد می شود
در طرف و در جهت باشد زیراکه سالک را درین مقام ملکوت
فنای جهت حاصل نمی شود از قلت سیر استعدادی او و الهام
که درین مقام ملکوت بر سالک وارد میشود این الهام نیز در جهت
باشد یا در جهت فوق یا در جهت تحت یا یمین و یسار یا در قلب می باشد
الغرض سالک را تمیزی باید کرد درمیان الهام حقانی و ملکی و نفسانی
و شیطانی و جناتی غرض همین است هر الهام که موافق از شرع
شریف بود و در قلب سالک در وقت الهام چیزی کدورت و
ضیقیت نیاید بلکه وسعت و فرحت و نورانیت
آید این الهام حقانی و ملکی است و هر الهام که مخالف
از شرع شریف بود در قلب سالک وقت الهام چیزی

کدورت و ضیقیت و سیاهی می آید این قسم الهام شیطانی
و نفسانی و جناتی است باید که سالک درین وقت غسل کند
و دوگانه نماز گذارد و لاحول و استغفار بخواند و الهام از طرف
یمین و فوق یا در حوالی دل که سالک چیزی میشنود یا درمیان
دل چیزی میشنود این قسم الهام اکثر رحمانی یا ملکی است و اگر
از یسار یا پس پشت چیزی شنید یا در وقت الهام چیزی بشکل
آتش نمایان گردید این قسم الهام اکثر شیطانی و جناتی باشد
فائده بعضی سالکان درین مقام ملکوت در بعضی اوقات
در دل نقش زمین و آسمان می بیند نورانی بآن نور که بسالک
در آنوقت وارد می بود و گاه در دل خود لفظ الله می بیند بروشنی
سیاه و بعد ازان که ازین حالت ترقی میکند سالک در دل خود
نقش لفظ الله بشکل سفید مثل نقره می بیند و بعد ازان در دل
خود نقش الله مثل زر سرخ می بیند و بعضی اوقات سالک

کوه ها و جنگلها و مشرق و مغرب از عالم مثال می بنید و بعضی اوقات
سالک در وقت مراقبه آفتاب و مهتاب و ستارها در باطن خود
می بنید و در بعضی اوقات نور و فیضان رسول الله صلی الله علیه
وآله وسلم می بنید که در دل سالک وارد می شود و دل سالک
بران فیضان منبسط میگردد و در بعضی اوقات سالک عکس عالم
غیب از عالم مثال مشاهده میکند و در بعضی اوقات سالک تسبیح
وتهلیل از سجاده میشنود و در بعضی اوقات در دل سالک در
مقام ملکوت علم گوناگون می آید درینوقت سالک را علم بر اکثر مسائل
پوشیده ها که درمیان صوفیان مشهور است بر آنها می آید و در بعضی۔
اوقات سالک را دل مثل شیشه صاف میگردد درانوقت هر شخص
که پیش سالک هی نشنید خطره دل آنشخص در دل سالک منقش میگردد
و سالک را علم در خطره و اراده که در دل او باشد حاصل میگردد
گاهی باشد که انوار و مشارب شیخ و دیگر اولیاء الله بر سالک ظاهر

میگردد و می بیند و می داند و مقامهای مشائخ نیز میداند **فائده**
مخفی مباد که ذکر ملکوتی بچند نوع است ذکر در ابتدای مقام ملکوت
بحرکت قلب و دیگر لطائف می باشد و در توسط ملکوت سالک را
تسکین قلبی و جمعیت خاطر حاصل میشود و در آخر ملکوت در وقت
ذکر قلب ساکن می باشد و خطرات بسبب غلبهٔ نورانیت از قلب
هر قسم که غیر الله باشد سلب میگردد و در حُبِ حق مستغرق باشد
و در ابتدای سالک در مقام ملکوت در حالت ذکر در دل اسرار حق
می بیند و درین مقام سالک رائی باشد و عالم شهادت مرآت باشد
و حق مرئی باشد و در آخر حالت وقت ذکر ذاکر نباشد لکن ظهور مذکور
می باشد و سالک درین مقام از اسرار مذکور اضمحلال می یابد
چنانچه در ظهور آفتاب آثار ستاره مضمحل میگردد لکن ذات ستاره
باقی باشد و ذات سالک نیز باقی باشد بعد ازان سالک را
در وقت ذکر حق نه رائی باشد نه مرآت باشد و ظهور حق نیز

محقق میگردد و در صرف حب مذکور سالک مستهلک باشد
این را مقام مقام الجمع و توحید اول میگویند و بعضی سالکانرا
محو کلی رومی نماید هر چیز یکه از ممکنات باشد محو می بنید در اسرا
حق در انحالت ظهور تجلی ذاتی بر سالک مستولی میگردد خطابها
از حق صورت روحانی سالک می شنود بلا طرف و بلا جهت
و بلا قرب و بلا بعد و صورت روحانی سالک در ینحالت در مقام
تمکین باشد از تجلیات حق اضمحلال نمی یابد بلکه از تجلیات قوت
میگیرد و مخاطب بخطابات حق باشد این حالت بعد
از مقام تمکین سالک را حاصل می شود و در بعضی اوقات صورت
روحانی سالک مجیب جوابهای حق میباشد و در بعضی اوقات
بر روحانیت سالک سکر و حیرت و غلبه می آید و از جوابهای خطابها معطل میشود
لکن در انحالت از هر عضو و هر رگ سالک لفظ هو و یا هو الحق ظهور می آید
در ینوقت از بعض سالکان شطحیات بر زبان جاری می شود چنانچه از

سلطان العارفین بایزید بسطامی رحمۃ اللہ علیہ صادر شدہ بود
مثل سبحانی ما اعظم شانی یا انا الحق از حسین بن منصور
حلاج رحمۃ اللہ علیہ صادر شدہ بود ازین قسم الفاظ شطحیات
خاص درینوقت از سالک صادر میشود کہ سالک درین وقت
در بحر محو و سکر مستغرق باشد و اسرار حق برو مستولی میشود
آن تصرف در باطن سالک میکند و سالک درمیان نباشد
و نام و رسم سالک از عالم شہادت درانوقت محو شدہ باشد
این احوالات کہ بیان شد بعضی لائق مقام ملکوت است و بعضی
لائق مقام جبروت و بعضی لائق مقام لاہوت است و ہرگاہ
کہ سالک از بحر حیرت و محو و مقام جمع بغایت ابزدم در مقام اذا تم
و تفرقہ می افتد در آنوقت می گوید لا الہ الا ہو الحق المبین
مخفی مباد کہ اگر سالک این الفاظ شطحیات درحالت افاقہ و اختیار
میگوید و مقام محو او را حاصل نباشد البتہ آن شخص سزاوار فرو نہ شکند

باشند **فصل پنجم** در بیان فنا و بقای ملکوتیه که این فنا و بقا تعلق
بعالم ملکوت دارد و فنا و بقا سالک را بقدر سیر استعدادی او حاصل
میشود غرض همین است که اگر سالک را سیر استعدادی بقدر یک
اعادهٔ ملکوت بود یا بقدر یکنیم اعادهٔ ملکوت بود یا بقدر دو اعاده یعنی
تا آخر ملکوت بود و فنا و بقا سالک را بقدر سیر استعدادی او حاصل
می شود مخفی مباد که سیر باصطلاح صوفیان سه قسم اند اول سیر استعدادیست
که تعلق بزیادهٔ صحبت و توجه مرشد دارد که در صحبت و زیاده واقع
می شود چنانچه مذکور شد در ابتدای ملکوت و ناسوت و سیر قسم
دوم سیر مرادیست و سیر مرادی بعرف صوفیان آنرا میگویند که بعد از
سیر استعدادی این سیر مرادی واقع می شود و این سیر مرادی اکثر
تعلق بریاضات شاقه و خلوت دارد و سیر مرادی باین طور سالک
را حاصل می شود که نور ریاضت و عبادت بر دل سالک و بر لطایف خمسه
عشره متجلی میشود و بعد ازان نور ریاضت بر قالب انسان متجلی میشود

بعد ازان بر لطیفهٔ نفسانی انسان نور ریاضت متجلی میشود و بعد
ازان نور ریاضت بر جمیع وجود سالک متجلی میگردد و فنای جمیع
وجود سالک باین سیر مرادی می آید تا حدیکه هیئت وحدانی سالک را
ازین نور حاصل میشود این سیر را سیر الی الله میگویند و فنای ذاتی
وصفاتی سالک را بنور این سیر مرادی حاصل میشود لاکن درین
سیر مرادی بارها بارها از هیئت وحدانی رجوع بنفس و لطائف
می کند تا حدیکه حجابهای ظلمانی و نورانی منقطع و مرتفع میگردد
و بعد ازان نور ریاضت ثانیاً به هیئت وحدانی سالک رجوع می شود
و درین سیر مرادی که عبارت از سیر الی الله است و سیر آفاقی است
سیر دیگر مندرج است که سیر فی الله و سیر مع الله و سیر من الله
است هرگاه که سالک بعنایت ازلی ازین سیرها همه را بتمام
رسانید و هیئت وحدانی از نور سالک را حاصل شد و بعد ازان
سالک بنفس و لطائف رجوع نکرد و اسرار و تجلیات حق بذات

وصفات سالک ازو ار دشد سالک درین حالت بمقام تمکین رسید
مقام تمکین آنرا میگویند که سالک را هیچ سیر باقی نمی ماند و سالک را
در مقام تمکین صورت موهوبی بعنایت اللہ جل سلطانه حاصل میشود
و باصطلاح صوفیان صورت موهوبی را صورت روحانی نیز میگویند و
صورت انسانی نیز میگویند و صورت رحمانی نیز میگویند و صورت نورانی نیز
میگویند باب در بیان مقامات و بعضی احوالات جبروت این باب مشتمل بر
شش فصل است فصل اول در بیان حقیقت جبروت و وجه تسمیه جبروت در عرف
صوفیان بجبروت از ین سبب است که جبروت دبدبه و عظمت و شوکت را
میگویند و درین مقامات جبروت نیز دارد ات و آثار صفات الٰهی بسالک ظاهر
و وارد میگردد و این مقام جبروت غیب ثانی نیست یعنی غیب الغیب است
ملکوت غیب اول بود و جبروت غیب ثانی ست و در مقام جبروت
گاهی بر سالک سه تجلی منکشف میگردد و گاهی سالک در استتار باشد
غرض همین است که سالکان سه قسم اند بعضی سالکان که در مقام جبروت

رسیده باشند لکن فنا و بقای او را بکمال حاصل نباشد این قسم سالکان از ظهور و انکشاف تجلیات محو و متلاشی میگردد بعد ازان بوجود قالب خود بازرجوع می نماید و بارها بارها از ظهور تجلیات محو میگردد و باز بوجود قالب خود می نماید **مثنوی** همچو سبزه بارها روئیده ام * یک صد و هفتاد قالب دیده ام * و سالکان قسم دوم از تجلیات چیزی بر و منکشف نمی شود اکثر در استتار باشد و اوقات بصبر و شکر می برد و سالکان قسم سوم آنند که بقدر سیر استعدادی او بقدم صدق مقامات سلوک و سیرها و فنا و بقا همه را بجا آورده باشد و فنای کامله و بقای کامله او را حاصل شده باشد و در مقام تمکین رسیده باشد این سالکان قسم سوم را صورت موهوبی و روحانی بعطای الهی جلشانه ارزانی شده باشد و این سالک از ظهور تجلیات الهی خواه صفاتی خواه ذاتی باشد مضمحل و متلاشی نمیگردد بلکه از رویت تجلیات حظ و نما و نشو می گیرد زیراکه وجود سالک قبل فنا یافته باشد و سالک

در مقام ابقا و تمکین رسیده باشد از رویت تجلیات محو نمیشود
بلکه در مقام تمکین از رویت تجلیات اکثر صورت روحانی و موهوبی
زیاده قوت میگیرد مخفی مباد که مقام جبروت را نیز سه اعاده است
باین طور چنانکه در ناسوت و ملکوت مذکور شده اند یعنی بعد از طی
مقامات ملکوت در سیر استعدادی که در ابتدای جبروت سالک
را بتوجه مرشد کامل حاصل میشود باین طور است اول نور در دل سالک
بتوجه مرشد کامل متجلی میگردد تا که طبقات دل طی میگردد و بعد ازان
نور در لطیفه روح متجلی میشود تا که سه طبقات روح نیز بتوجه مرشد کامل
طی میگردد بعد ازان نور در لطیفه سر متجلی میگردد تا حدیکه سه طبقات سر
بتوجه مرشد کامل طے میگردد درینوقت یک اعادهٔ جبروت سالک را
حاصل شد و بعد ازان ثانیاً نور در قلب سالک متجلی میگردد بدستور
سابق که سه طبقات قلب طی میگردد و بعد ازان نور در لطیفه روح متجلی میگردد
تا که سه طبقات روح نیز طی میگردد بعد ازان نور در لطیفه سر متجلی میگردد

تا که سه طبقات سر طی میگردد درینوقت سالک را دو اعادهٔ جبروت
حاصل شد بعد ازان ثالثاً نور در لطیفهٔ قلب متجلی میگردد و سه طبقات
قلب بدستور سابق طی میشود و بار در لطیفهٔ روح نور متجلی میشود
تا که سه طبقهٔ روح طی میشود و بعده نور در لطیفهٔ سر متجلی میشود و سه
طبقات سر نیز طی میشود درینوقت سالک را سه اعادهٔ جبروتی
حاصل شد و بآخر مقامات جبروت رسید مخفی مبادکه بر سالک
درین مقامات جبروت که منکشف میگردد سه تجلیات انداول
تجلی افعالی است که در اعادهٔ اول جبروت بر سالک ظاهر
میگردد درین تجلی افعالی همه افعال مخلوقات در افعال حق
محو می بیند یعنی هر چیز از فعل حق می بیند و فعل مخلوقات در فعل
حق بر سالک پوشیده باشد درین مقام سالک را نفع و ضرر
از غیر نمی رسد هر چیز که بیند از حق بیند و درین تجلی
افعالی سالک در حجاب ظلمانی و نورانی محجوب نباشد

زیراکہ حجابات ظلمانی و نورانی ہمہ در دائرۂ امکان وآفاق
طی شدہ بود و دائرۂ امکان وآفاق در مقام ملکوت بتمام رسید
واین تجلی افعالی دائرۂ ظلال اسما وصفات اند دائرۂ ظلال
اسماء وصفات فوق از دائرۂ امکان است چنانچہ در مکتوبات
امام ربانی مجدد الف ثانی رحمۃ اللہ علیہ اشارت کردہ اند **فصل**
دوم دربیان دوم تجلی جبروت است ومحل دوم تجلی جبروت
دوم اعادۂ جبروت است واین دوم تجلی جبروت از تجلیات اسما
وصفات حق اند زیراکہ درین تجلی اسما وصفات الٰہی جلشانہ برسالک از
اسرار جلال وجمال وارد ومنکشف میگردد وگاہی تربیت سالک اللہ
جلشانہ بتجلی جلال میکند وگاہی تربیت سالک اللہ جل سبحانہ بجمال میکند وصفا
الٰہی صوفی درباطن خود منقش می بیند ودرین مقام سالک از صفات
الٰہی فیضان میگیرد وہر صفات الٰہی را اسرار جداگانہ است کہ سالک
ازان اسرار جداگانہ فیض می یابد وساعت بساعت شوق وجذبہ

سالک بسبب یافتن ازان فیض زیاده میگردد و این تجلی صفاتی
را سیر نفسی و سیر فی الله نیز می گویند زیراکه سالک درین مقام جان
خود درمیان اسرار صفات حق می بیند مثل ظرف و مظروف و مثل
محیط و محاط یعنی سالک در آنوقت اسرار حق مثل ظرف می بیند
و جان خود را مثل مظروف می بیند و اسرار صفات حق محیط می بیند
و سالک جان خود را محاط می بیند درین مقام سالک رائی و مرأت
و مرئی را یک می بیند ولکن بعضی سالکان را درین مقام شعور و تمیز
باقی باشد و کلمه انا الحق چنانچه حسن بن منصور حلاج رحمة الله علیه گفته
بود سالک بزبان نمی آرد بسبب بقای شعور سالک و این دوم
تجلی صفاتی در اصطلاح صوفیان در دائره صفات داخل اند که
کمالات ولایت درینجاست و درین دوم تجلی سالک را فنا از الفناء
و غیب الغیب حاصل میگردد و این تجلی دوم را مقام جمع میگویند
یعنی سالک درین مقام جمیع مخلوقات و جان خود را همه بهیئت

اجتماعی در حق پوشیده و مستهلک می بیند و اشارات خارجی

ازمیان برخیزد **فصل سوم در بیان تجلی سوم جبروت** و محل

این تجلی سوم اعاده سوم جبروت است این سوم تجلی جبروت در

عرف صوفیان تجلی ذاتی را میگویند یعنی تجلی ذات حق بر ذات

سالک وارد و منکشف میگردد ذات سالک و صفات سالک

درین تجلی یکبارگی فانی و متلاشی میگردد و جمیع موجودات بنظر

نظر سالک مختفی میگردد و هرچه می بیند او می بیند و هرچه می شنود

ازو می شنود و این تجلی سوم را غیب سوم میگویند زیرا که درین

تجلی افعال و صفات و ذات سالک اینها همه محو در افعال و صفات

و ذات حق میشود و این تجلی سوم را باصطلاح صوفیان سیر مع الله

نیز میگویند که درین تجلی سیر سالک مع ظهور تجلیات ذاتی و صفاتی

و افعالی باشد و معیت محب با محبوب درین حال می شود درین حال

توحید وجودی بر سالک بکمال رو می نماید مخفی مباد که محل توحید

وجودی از ابتدای جبروت تا انتهای جبروت است هرگاه که از
جبروت سیر استعدادی سالک بتوجه مرشد کامل بمقام لاهوت
رسید که لاهوت لبسی مقام عالیست درین وقت سالک بتوحید
شهودی مشرف میگردد توحید شهودی اینست که سالک
حق وممکنات برجای خود می بیند نه ممکنات حجاب حق میشود
ونه حق حجاب ممکنات میگردد توحید شهودی مقام
اخص الاخاص است چنانچه حضرت غوث الاعظم شیخ عبدالقادر
جیلانی رحمۃ الله علیه وخواجه بهاء الدین نقشبند رحمۃ الله علیه
وخواجه معین الدین چشتی رحمۃ الله علیه وامام ربانی مجدد الف
ثانی رحمۃ الله علیه این همه بزرگواران برین توحید شهودی گذشته
اند تجلی سوم جبروت است این را دائره ذاتی میگویند که فوق از
دائره اسما است درین دائره کمالات انبیا وکمالات رسالت بر
سالک مکشوف میشود وسالک ازین کمالات رسالت فیض

میگیرد بقدر مشرب خود وحقائق وکمالات رسالت بر سالک مکشوف

می گردد **فصل چهارم** در بیان بعضی مکاشفه و احوالات مقام

جبروت سالک را درین مقام جبروت مکاشفه بچند اقسام حاصل

می شود بعضی وقت سالک آثار صفات و اسما در باطن خود می بیند

و از صفات و اسما فیض بر سالک وارد می شود و فنای صفات

سالک در آثار صفات الٰهی جلشانه میگردد و فنای ذات سالک

در تجلی ذاتی میگردد و حالت بیخودی بر وطاری میگردد و

در ابتدای جبروت هر چیز بعضی سالکان همه را بشکل نور می بیند

و در توسط جبروت حق حجاب میگردد و ممکنات محجوب میشود و در آثار

حق و در آخر جبروت عالم ممکنات از نظر سالک مختفی میگردد از چیزی

ممکنات سالک نشان نمی تواند داد و خود سالک نیز

نمی ماند درین وقت بعضی صوفیان میگویند که همه

اوست زیرا که بغیر وجود حق در نظر سالک وجود

دیگر چیزی نمانده است لاجرم میگوید که همه اوست و بعضی سالکان
در ابتدای جبروت در تجلی صوری یا در دوم تجلی جبروت فنای صفات
وجود سالک در اسرار صفات حق محویت و فنا یافته باشد لکن فنای
ذات سالک در تجلی ذاتی حق یافته نباشد ازین سبب در آنوقت
سالک اشاره بانا میکند چنانچه حسین بن منصور حلاج در تجلی صوری
کرده بود که گفته بود انا الحق زیرا که درین مقام تجلی صوری سالک
فنای ذاتی بکمال یافته نباشد و علم و شعور سالک را باقی باشد
ازین سبب گفته اند اَلعِلمُ حِجَابُ الاَکبَر زیرا که اگر منصور را
علم و شعور باقی نمی بود انا الحق نمی گفت هو الحق میگفت هرگاه که
صفات و ذات سالک بالکلیه فانی میگردد در آنوقت اشارهٔ
بانا کی تواند گفت که اشارت بانا مشعر بوجود سالک است هرگاه
که سالک نباشد اشارت بانا برای کی میکند و بعضی سالکان به تجلی
صوری مانده باشد و حالت سکر بر وطاری می شود لاکن ازین

الفاظ شطحیات محفوظ می باشد که او را عنایت الله جلشانه وحقیقت
محمدی مربی می باشد و بحفظ الله محفوظ می ماند بعضی سالکان
در تجلی اول جبروت که عبارت از تجلی صوریست ابسا الهامی ماند
لکن سکر بر وطاری نمیشود فائده مکاشفه درین مقام جبروت
سالک را گوناگون رو می نماید بعضی وقت سالک درین مقام
جبروت در وجود خود عکس زمین وآسمان و دیگر ممکنات در باطن خود
می بیند وگاهی نقش اسماء الهی منقش می بیند وگاهی جسم خود وسیع
می بیند وگاهی جسم خود تا شرق و مغرب منتشر می بیند وصورت
روحانیات درمیان این وسعت جسم خود گوناگون می بیند
ودربعض اوقات آیات کلام الله بلوح دل می بیند یا بدیگر چیز
منقش می بیند وگاهی سالک فرشتها می بیند وگاهی سالک را
درین مقام حیات ابدی که از صورت موهوبی وروحانی حاصل
میشود آن می بیند واین زندگی باقی است که هرگز فانی نمیشود

حافظ هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق ❊ ثبت است بر جریدهٔ عالم دوام ما ❊ و بعضی سالکان که از سیر استعدادی و سیر ارادی و دیگر سیرها همه بجامی رساند و ازین سیرها فارغ می شود دران وقت سالک را مقام تمکین حاصل می شود و صورت روحانی سالک بقدر استعداد او ظهور می آید وان صورت روحانی سالک از حق خطابها می شنود و از خطابهای حق روحانیت سالک محو و فانی نمیگردد زیراکه سالک ثانیاً متولد شده است که روحانیت او از بیضهٔ بشریت بعنایت ازلی بیرون آمده است چنانچه گفته اند کہ لن یلج ملکوت السموات من لم یولد مرتین ترجمہ یعنی سیر زمین و آسمان کسی نمیتواند کرد مگر آنکسان که دوباره زائیده باشند یعنی یکبار زائیدن از پدر خود است که عبارت وجود جسمی است و زائیدن این

وجود جسمی تعلق به پدر دارد و زائیدن صورت روحانی تعلق
بمرشد دارد زیراکه بصحبت مرشد مقامات و سیر استعدادی سالک
را حاصل می شود و بعد ازان صورت روحانی بقدر سیر استعدادی
سالک را حاصل میگردد و گاهی سالک درین مقام جبروت
از دور و نزدیک یکسان می شنود و گاهی سالک درین مقام
صورت مثالی باشکال مختلفه می بیند و در بعضی اوقات صورت
هر دمان که قصد زیارت او دارند بیشتر ممثل می بیند در باطن خود
یا بیرون از باطن خود سالک می داند که فلان شخص قصد ملاقات من
دارد و درین مقام جبروت در وقت خاص دعا قبول میشود و در بعضی
اوقات سالک مستجاب الدعوات میگردد مثنوی اشک میرفت
از دو چشم اندر دعا * بجو داز وی می برآمد بر سما * ان دعا بیخودان
خود دیگر است * آن دعا زو نیست گفت داور است * ان دعا
حق میکند چون او فنا است * آن دعا و آن اجابت از خدا است

آن دلیکه از آسمانها برترست ✤ آن دل از ابدال یا پیغمبر است ✤

و درین مقام جبروت سالکان را خرق عادات و کرامات بدست

می آید هرگاه که سالک از خواهش نفسانی وخودبینی فانی میگردد

و از صفات و ذات خود نیز فانی میگردد و ارادهٔ خود فانی میکند

در ارادهٔ حق در آنوقت سالک را کرامات رومی دهد **مثنوی**

اولیا راهست قدرت از آله ✤ تیر جسته باز گرداند ز راه ✤

هرگاه که سالکان درین مقام جبروت بفضل الله جلشانه

بمقام تمکین رسید در آنوقت هر رگ و لطیفه و قالب اینهارا

صورت روحانی جداگانه حاصل می شود که این صورت روحانی

هبه است از طرف حق بر سالک یعنی که سالک جان خود در محبت

او فانی کرد جذبهٔ محبت محب را کشید و بدل وجود حسی وجود روحانی

حق سبحانه تعالی سالک را داد و الهامات اکثر بر سالک در

واقعه و بیداری و در مراقبهٔ رحمانی وملکی بر سالک می آید **فصل پنجم**

درمیان حقائق آنکه تعلق بسه تجلی جبروت دارد حقیقت کعبہ در
اول تجلی جبروت است کہ این اول تجلی دائرہ اسما و صفات
است و درین مقام بر سالک اسرار وحقیقت کعبہ منکشف
می گردد و در بعض اوقات سالک در وقت مراقبہ جان خود
درمیان کعبہ می بیند یا در حوالی کعبہ می بیند و سالک فیض از
حقیقت کعبہ بواسطۂ صورت کعبہ میگیرد و تجلی دوم جبروت
غیب الغیب است کہ عبارت از غیب الغیب و فناء الفنا است
ومحل این تجلی دائرۂ شیونات آلہی است وحقیقت صلوٰۃ
است یعنی درین تجلی دوم دائرۂ شیونات بر سالک
حقیقت صلوٰۃ مکشوف میگردد و از و معراج سالک را در نماز
باحق واقع میشود بقدر استعداد سالک درین وقت در نماز
عابد و معبود ہر دو در نماز باشند بعضی اوقات سالک کہ
درین مقام حضور حق میکند خود را می یابد اگر سالک حضور

جان خود میکند حق جلشانه را می یابد درین مقام سالک
از نماز خط وافر میگیرد که هیچ چیز مقابل این خط نمیگردد و در
خواندن نماز و طاعتهای الٰهی سالک مانده نمیشود و عبادت
شب و روز در چشم سالک اندک می نماید و تسکین سالک
بذکر شب و روز نمی شود و جذبه و عشق محبوب سالک را کشان
کشان بکوی دوست می کشد **مثنوی** عشق جوشد بحر را مانند
دیگ * عشق ساید کوه را مانند ریگ * عشق بشگافد فلک
را صد شگاف * عشق لرزاند زمین را از گزاف * با محمدؐ
بود عشق پاک جفت * بهر عشق او را خدا لولاک گفت *
منتهی در عشق او چون بود فرد * پس مرا او را ز انبیا تخصیص کرد
غرض همین است که بردن گنج بقدر کشیدن رنج است
هر سالک که رنج و محنت و ریاضات در راه خدا زیاده کشید
گنج و راحت و نعمت عظمیٰ آن سالک زیاده می برد که سنت

الٰهی جلشانه بریشان جاریست مثنوی هیچکس را تا نگردد او فنا

* نیست ره در بارگاهِ کبریا + زیراکه در قرآن شریف و در حدیث

اجر صبر بر بلا زیاده فرموده اند و در بسیار حدیث آمده که

سخت و عظیم بلا بر انبیا وارد میشود و بعد ازان بر اولیا وارد

میگردد که اولیا تابع انبیا اند سبب ورود این بلا امتحان

الٰهی جل سلطانه است تا که کدام در بلای حق استوار و

صابر باشد و نگریزد چنانچه بر ابراهیم علیه السلام امتحان

بارها میکرد و در امتحان ثابت قدم آمد بعد ازان ابراهیم

علیه السلام را خطاب خلت و امامت داد یعنی هر کس که در

ابتلای حق ثابت قدم می شود و نمیگریزد و بار بلا و محبت ها

می کشد در راه حق جل شانه از ظلمات جسمانی و خواهش بشری بسبب

شدت و محنت و ریاضت پاک میگردد و از هوای نفسانی

خالی میشود آنوقت سالک را حق تعالیٰ گنج و نعمت عظمیٰ عطا

فرماید **مثنوی** جمله اطفال اند جز مست خدا ٭ نیست بالغ جز رهیده از هوا ٭ از هوای کی رهی بی جام هو ٭ آه ز هو قانی شده با نام هو ٭ هیچ نامی بی حقیقت دیده ٭ یا ز کاف و لام وگل گلچیده ٭ همچو آهن ز آهن بیرنگ شود ٭ در ریاضت آهن بیرنگ شو ٭ بینی اندر دل علوم انبیا ٭ بی کتاب و بی معید و اوستا ٭ برتراند از عرش و کرسی و خلا ٭ ساکنان مقعد صدق وصفا **فائده** تجلی سوم جبروت که عبارت از غیب الغیب است این تجلی ذاتی ست که تجلی اسرار ذات حق بر ذات صوفی منکشف و متجلی میگردد و آثار ذات صوفی و صفات صوفی در و محو می شود این تجلی سوم جبروت از دائرهٔ اسما ذات الهی ست و درین تجلی حقیقت قران بر سالک منکشف میگردد غرض همین است که یکی صورت قرآن است که عبارت ازین حروف و نقوش است و دیگر حقیقت قران ست که عبارت

ازان معنی که قائم بذات حق است و آن معنی قدیم است
از تغیر محفوظ اند و صورت قرآن دلالت میکند بران معنی که
قائم بذات حق است و صورت قرآن دال ست و آن معنی
قدیم مدلول است غرض همین است که ایمان بر صورت قرآن
فرض است و تکریم و تعظیم این صورت قران نیز فرض است
و اهانت این صورت قرآن کفر است که مستلزم است اهانت
صورت قرآن اهانت حقیقت قرآن را و از حقیقت قرآن سالک
درین مقام فیض میگیرد و اسرار قرآن بر سالک مکشوف میگردد
و آن اسرار که پوشیده در قرآنست الله جل شانه بعنایت
ازلی او بر سالک درین مقام مکشوف میکند و درین مقام
سالک از شطحیات محفوظ باشد و در امواج انوار تجلیات ذاتی
مستغرق باشد و درین تجلی سوم سالک را اشارات و اضافات
به ممکنات نمی شوانند کرد علی الدوام در شهود حق باشد انچه می شنود

از و می شنود **فصل ششم** در بیان بعضی احوالات که متعلق بمقام جبروت است این مقام جبروت نسبی عالیست اگر به نسبت لاهوت کم است لکن از مقام ملکوت بسیار عالی است بیت آسمان نسبت بعرش آمد فرود * ورنه بس عالیست از خاک کبود و سیر این مکان ما فوق از دائرهٔ امکانست یعنی سیر در اسرار صفات و اسرار اسما و اسرار ذات آلهی است اینها همه فوق و محیط بدائرهٔ امکانست و در مقام جبروت سالک حجابها همه بارا طی میکند و آن حجابها که سالک بران حجابها محجوب اند و مقام وصل میرسد درین مقام که سالک را وصل حاصل می شود این را وصل اول میگویند و درین مقام که سالک را سیر استعدادی بتوجه مرشد هر قدر که حاصل می شود بعد ازان هر ریاضات و مجاهده شاقه فنا و بقا سالک را حاصل میشود هرگاه که فنای اتم و بقای اتم سالک را حاصل می شود در آنوقت سالک مقام

تمکین میرسد و سیرہا ہمہ منقطع میگردد و صورت روحانی بقدر
استعداد سالک للہ جل سلطانہ سالک را عطامی فرماید ہر
رگ ولطیفہ وقالب را صورت روحانی جداگانہ حاصل
میشود درین وقت سالک طیار میگردد یعنی بصورت روحانی
سیر ہوا میرود تا عرش وتا فرش و بروحانیات انبیا واولیا وانبیا
ملاقات میکنند و از اوشان فیض میگیرد و روحانیات بمقام
جبروت بہ نسبت مقام ملکوت سالک را کلان حاصل میشود
و در انتہامی جبروت صورت روحانی نیز کلان حاصل میگردد
بہ نسبت ابتدامی جبروت **فائدہ** این مقام جبروت مقام
اتفاقیست یعنی سالکان کہ درین مقام جبروت قیام
میکنند و سیر استعدادی اوشان تالاہوت میرسد و در جبروت
تمکن میگردد یعنی مقام تمکین اور حاصل میشود اللہ جل شانہ
بعنایت ازلی این سالک را منصب قطبیت عطامی فرماید

اقطاب بچند نوع است یکی قطب یمین غوث است دوم
قطب یسار غوث است سوم اقطاب اقلیم است چهارم قسم
اقطاب ارشاد است و بعضی صوفیان را درین مقام جبروت
منصب قطبیت حاصل نمیشود ازین سبب که او در بحر شهود
علی الدوام مستغرق باشد و بچیزی متوجه و ملتفت نمی شود
و برای دعوت خلق مامور نمیگردد و بعضی سالکانرا درین مقام
قطبیت ارشادی حاصل می شود یعنی قوت قطبیت دارد
لکن مصروف بارشاد خلق باشد بندگان خدارا بخدا میرساند
و بعضی سالکانرا علم مکاشفه حاصل نمیشود و سیر استعدادی
و فنا و بقا هیچ ازینها را منید اند لاکن او همیشه در استتار حق
باشد این قسم اولیارا ارباب جهل میگویند لکن کرامات و برکات
اجابت دعا و دیگر اسرار ازینها نیز صادر می شود چنانچه از دیگر
اولیاء الله صادر میگردد اگر او منید اند و بعض مشائخ مکاشفه

افضل دانسته اند وبعضی مشایخ استتار افضل دانسته
اند فائده مقام جبروت باصلاح صوفیان مرتبۂ وحدت
اول راگویند که عبارت از حقیقت محمدی صلی الله علیه
وآله وسلم است وحقیقت محمدی تعین اول است که این
تعین مقام صفات است **باب** در بیان مقامات و
بعض احوالات لاهوت مقام لاهوت درعرف صوفیان
اسرار وتجلیات ذات آلهی جلشانه رامی گویند که دران موطن
بجز تجلیات ذوات حق مشهود سالک چیزے نباشد
ودرین مقام ذات سالک درتجلیات ذات حق فانی
میگردد واین باب مشتمل بسه فصل است **فصل اول** دربیان
مقامات واعاده لاهوت مخفی مباد که مقام لاهوت را دو
اعاده است که بتوجه مرشد کامل سیر استعدادی درین
دو اعاده سالک راحاصل میشود اعادۂ اول ده مقام

لاهوت از قلب شروع می شود بعد از طی مقامات جبروت
یعنی طبقهٔ اولی قلب نور سفید بتوجه مرشد کامل متجلی میگردد
و در طبقه دوم نور زرد مختلط بسرخ متجلی میگردد و در طبقهٔ ثالث
نور قلب سرخ عقیق شکل است هرگاه که این طبقات قلب
سالک را بتوجه مرشد کامل طی می شود بعد ازان نور در
لطیفهٔ روح متجلی میگردد و در طبقهٔ اول روح نور زرد خالص است
و در طبقهٔ ثانی سرخ است مختلط بسفید و در طبقهٔ ثالث سرخ است
مختلط بسیاه بعد ازان که طبقات روح سالک را بتوجه مرشد
کامل طی میگردد نور در لطیفهٔ سر متجلی میگردد و سر را نیز طبقه است
و رنگ در طبقهٔ اول سبز خالص است و در طبقهٔ دوم سیاه است
مائل بسبز و در طبقهٔ سوم نور سفید است مائل بزرد هرگاه که
سالک این طبقات سر بتوجه مرشد کامل طی میکند در نیوقت
سالک را یک اعادهٔ لاهوتی حاصل میشود و حصول دیگر اعادهٔ

لاہوت نیز باین طور است این سیر استعدادی تعلق بتوجہ
مرشد کامل دارد ہرگاہ کہ سالک ریاضات ومجاہدہ اختیار می کند
وجمیع سیرہا بجامی آرد وبعد از انقطاع جمیع سیرہا مثل سیر آفاقی
وسیر الی اللہ وسیر نفسی وسیر فی اللہ وسیر مع اللہ وسیر من اللہ
کہ این جمیع سیرہا سالک تمام میرساند بعد ازان سالک را
ہیچ سیر باقی نمی ماند بمقام تمکین میرسد واگر درین مقام لاہوت
قیام وتمکین کرد وازین بالا نگذشت اورا درین مقام تمکین
صورت روحانی بسیار حاصل میشود وبہ نسبت صورت روحانی
جبروت این صورت روحانی لاہوت بسیار کلان باشد
زیراکہ لاہوت بسیار مقام عالی است وہرگاہ کہ درین مقام
لاہوت سالک را صورت روحانی حاصل می شود درین وقت
وجود بشری سالک تابع صورت روحانی میگردد وہمراہ صورت
روحانی رفتن میتواند بعرش وبفرش ازین سبب کہ درین مقام

لاهوت صورت روحانی را قوت بسیار باشد اگر صورت
روحانی میخواهد بردن صورت بشری سالک را همراه خود بصورت
روحانی هیچ تکلیف نباشد و صورت روحانی می توان برد
صورت بشری سالک را مثال صورت روحانی مثل باز است
هرگاه که در گردن باز رشته باشد باز بیرون رشته هیچ تکلیف
نمی یابد و سیر او خلل واقع نمیشود و هرگاه که صورت روحانی
سالک بکمال وجود می آید به بردن صورت بشری تکلیف نمی یابد
چنانچه باز بیرون رشته تکلیف نمی یابد و درین مقام لاهوت
سالک اکثر در شهود حق مستغرق باشد و از دریچه هویت
ذات حق تجلیات ذاتی بر صوفی مستولی باشد و سالک
در محاضره و معائنه و مشاهده محفوظ باشد و جذبات حق بر
سالک وارد میگردد چنانچه گفته اند جذبة من جذبات الرحمن
افضل من عمل الثقلین بیت هرکرا آن آفتاب جذبه

بیافت * هرچه آن وعده بود اینجا بیافت * در قبر برم از
سر گیسوی تو تاری * تا سایه کند بر سر من روز قیامت * درین
مقام لاهوت تجلیات صفاتی در جنب تجلیات ذاتی مختفی
میگردد و شهود صوفی بر ذات حق باشد و ممکنات همه محجوب میگردد
ازین سبب که تجلیات ذاتی حق بر سالک مستولی باشد درین وقت
سالک را شعور بجز حق نباشد و لفظ انا که برای اشارت ممکنات
است اینها همه در کتم عدم میرود و لفظ من و انا در مقام لاهوت
گنجایش ندارد و درین مقام سالک در حالت سکر میگوید هو الحق
و انا الحق نمیتواند گفت که درین مقام گنجایش لفظ انا نیست
که لفظ انا بوجود سالک اشاره میشود و درین مقام وجود سالک
نیز از نظر سالک مختفی باشد این درجهٔ دوم صدتست این را
مقام تعین خلت میگویند که اظلال خلت ابراهیم علیه السلام سالک را
درین مقام نیز چیزی نصیبه بدست می آید **فصل دوم** در بیان

بعض احوالات ومکاشفه مقام لاهوت که بعضی سالکانرا درین
مقام حاصل میشود وبعضی سالکان درین مقام لاهوت رسیده
باشد لکن مکاشفه واحوالات بروی اندکی ظاهر می شود وبر
بعضی اصلا ظاهر نمیشود وبر بعضی سالکان مکاشفه مقام لاهوت
باین طور است که بعضی سالکانرا بعد از مقام تمکین روی نماید
ودر بعضی اوقات سالکان در وقت مراقبه همه روی زمین
مثل ناخن می بیند یا مثل سجاده می بیند بیک نظر رویت جمیع
امکنه اورا حاصل می شود وانوار وتجلیات می بیند ومقامات و
احوالات دیگر مشائخ میداند وبا ارواح انبیا وبفرشتها ملاقات
می کند وگاهی سالک جمیع دائره امکان خواه عالم خلق وعالم
امر او همه در باطن خود می بیند وبعض وقت سالک بر عرش
دیگر ممکنات جان خود محیط می بیند وگاهی عرش ودیگر عالم
در کوچه دل می بیند والهامات بر سالک درین مقام لاهوت

باین طور ورود می یابد که سالک الهام را می شنود واز پیش
طرف بیرون باشد و از قرب و بعد نیز بیرون باشد گاه سالک
در میان دل می شنود و گاهی میشنود بلا جهت و در وقت
الهام سالک در انوار ذاتی جل سبحانه مستغرق باشد و بعضی
سالکان را درین مقام لاهوت الله جلشانه بزبان سالک سخنها
با سالک می گوید و اسرار بشریت سالک و آنوقت در میان نباشد
و بعضی قسمی از الهام و راز و نیاز درین مقام لاهوت سالک که با حق راز
که ازان راز و نیاز تعبیر خارجی نمیکرد و آن نیست در میان حق و سالک
و آن سر سالک فاش نمی تواند کرد که سبب هلاکت او می شود

فصل سوم در بیان آنکه درین مقام لاهوت بعضی سالکان را منصب
غوثیت حاصل میشود غوث در عرف صوفیان فریاد رس را میگویند
و غوثیت عبارت از درجه ایست از درجه ولایت کبری که
و آن درجه بعض سالکان را منصب غوثیت حاصل میشود و غوث

را ازین سبب فریادرس میگویند که دیگراولیا باقطاب فریادی
میکنند واقطاب بغوث فریادرسی میکنند وغوث بحق فریادری
میکنند وغوث متصرف درجمیع دائرہ امکانست غوث راشش ولی
است که ازان مشرب فیضان برومی آید غوث را دو قطب
معین است یکی قطب بطرف یمین غوث است وقطب دیگر
به یسار غوث است واین قطب یمین بعدازانتقال غوث
قائم مقام غوث میگردد وقطب یسار قائم مقام قطب یمین
میشود ودیگرازاقطاب قائم مقام قطب یسار میشود واین
مقام لاهوت را ترک ترک نیز میگویند بیت سر برهنه نیستم
دارم کلاه چارترک ✤ ترک دنیا ترک عقبی ترک مولی ترک ترک ✤
غرض همین است که درین بیت اشاره بآنست که سالک
ممکنات وخطوط دنیا وآخرت این همه رافانی میکند دراسرار
حق وسالک اسرار وصفات حق رانیز فانی میکند در ذات حق

درین مقام نه ظهور عارف باشد نه ظهور معروف و ظهور حق نیز
بر سالک درین مقام مختفی میگردد و علم سالک باسرار حق باشد
لکن نه برین علم بشری که تعلق بصورت بشری دارد این علم دران
موطن باقی نباشد سالک را دران موطن الله تعالیٰ دیگر عطای
فرماید بدل آن علم که از سالک فانی شده بود مثنوی علم حق
در علم صوفی گم شود ✤ این سخن کی باور هر دم شود ✤ علم صوفی عین
ذات حق بود ✤ علم حق علم صفات حق بود ✤ درینوقت در علم سالک
ذات حق باشد و صفات حق در تجلی ذاتی حق مستور باشد و علم
صوفی بر ذات حق باشد نه بر صفات حق غرض همین است که مقام
لاهوت از نعمت عظمیٰ است آن کسی را که الله جلشانه عطا می کند
آن شخص مختص بفضل عظیم باشد قوله تعالیٰ وَاللّٰهُ يَخْتَصُّ بِرَحْمَتِهٖ
مَنْ يَّشَآءُ لکن گنج بردن بقدر رنج کشیدن
است هر قدر که رنج کشید و ریاضات و

مجاهده بالنفس خود ساخت آنقدر گنج سیلکشد والله قادر است که بلا رنج کسی را میدهد لکن سنت الٰہی جل سلطانه برین جاریست که گنج بردن باندازهٔ رنج کشیدن مقرر کرده اند **مثنوی** جابجا میجویدی من درد تو * می شنودم دوش آه سرد تو * می توانم هم که بی این انتظار * راه دهم بنمایت رهگذار * تا ازین گرداب دوران وارهی * بر سر گنج وصالم پا نهی * لیک شیرینی ولذات مقر * هست بر اندازهٔ رنج سفر * چه آسان یافت آسان اوده * گر مشکل یافتی برجان نهی * هر کا او اندر بلا صابر نشد * مقبل این درگه فاخر نشد * **باب**

در بیان بعض احوالات باهوت * باهوت در اصطلاح صوفیان مقام است فوق از مقام لاهوت مشتمل بر دو اعاده است و این باب مشتمل بر دو فصل است **فصل اول** در بیان مقامات و احوالات باهوت مقام باهوت بر دو اعاده مشتمل است این دو اعاده

باهوت بتوجه مرشد کامل بسیر استعدادی طی میشود بدستور
سابق چنانچه در ملکوت وجبروت ولاهوت ذکر شده است
غرض همین است که سیر استعدادی جمیع مقامات بیک طور است
که سیر استعدادی باین سه لطائف واقع میشود یعنی قلب روح
وسر دیگر لطائفهای عشره در سیر استعدادی تابع این سه لطیفه
اند هرگاه که سالک بتوجه مرشد کامل یک اعاده باهوت حاصل
کرد یا دو اعاده حاصل کرد بقدر سیر استعدادی سالک را برکات
ونتائج حاصل میشود واحوالات مقام باهوت برو رومی آرد
مخفی مباد که باهوت لسبی مقام عالیست که فوق از لاهوت
است آنچه احوالات در مقام لاهوت بود سالک را در مقام
باهوت آنهمه حاصل میشود وبر احوالات مقام لاهوت زیاده
احوالات نیز می یابد که این باهوت مقام مقربین است واین
مقام باهوت مقام فردانیت است هرگاه که سالک درین

مقام باہوت رسید او را مقام فردانیت حاصل شد و مقام فردانیت
فوق از غوث است درین مقام فردانیت سالک را قوت دو
غوث حاصل میشود ہرگاہ کہ سالک را سیر استعدادی تا مقام
باہوت حاصل شد و بعد از سیر استعدادی و سیر آفاقی و سیر
نفسی و سیر مع اللہ و سیر من اللہ انتہا ہمہ سیرہا را بجا رسانید
و جمیع سیرہا منقطع گردید و بعد ازان سالک بمقام تمکین شرف
میشود و مقام تمکین آنرا میگویند کہ سالک در مقام تمکن میگردد
و از جمیع سیرہا خلاصی می یابد این را مقام تمکین میگویند سالک را
درین مقام تمکین کہ در مقام باہوت حاصل میگردد نتیجہ این مقام
تمکین ظہور صورت روحانی و موہوبی است غرض ہمین است
کہ سالک را از لطائف عشرہ و ہر رگ و ریشہ صورت روحانی
بکمال ظہور می آید و این صورت بشری فانی میگردد
و در آن صورت روحانی و آن صورت روحانی فانی

در اسرار حق و درین مقام باهوت صورت روحانی و
صورت موهوبی بہ نسبت لاہوت کلان می آید کہ باہوت
از مقام لاہوت بسی عالی ست کہ این مقام مقام افراد
مقربین است و درین مقام باہوت صورت روحانی سالک
نیز ذکر می کند بلغات مختلفہ کہ سالک بزبان بشری یکبر فرذکر
می کند صورت روحانی این قدر بیک آن سیکند وطی لسان
سالک را درین مقام باہوت نیز حاصل می شود و درین مقام
باہوت سالک در نماز از حق بواسطہ جسم خود سخن و آواز
و کلمات می شنود و در کسوت بشریت خود چنانچہ
موسیٰ علیہ السلام کلمات حق شنید از کسوت شجرہ چنانچہ
حق گفت یا موسیٰ لا الٰہ الا انا و گاہی باشد کہ از ورای
حجاب عظمت و کبریائی کلمات حق می شنود و درین مقام
کرامات و خرق عادات بسیار حاصل میشود اگر یک بیک شمار نگشت

از بیخ بر می کند می تواند درین مقام سالک را خلعت منصب و فردانیت عطا می شود و این مقام قیومیت است که سالک در بعض احوالات قیام ممکنات بقوام صورت روحانی خود می بیند و درین مقام باهوت سالک مستجاب الدعوات میگردد اکثر اوقات در شهود حق مستغرق باشد

فصل دوم

در بیان بعض احوالات که تعلق بمقام باهوت دارد سالک درین مقام باهوت بغیر از حق چیزی احتیاج ندارد زیراکه احتیاج آثار از خواص و آثار جسم است و درین مقام باهوت آثار جسمیت بعد از فناء اتم و بقاء اتم و حصول تمکین مرتفع میگردد چنانچه گفته اند اذا تم الفقر لا یحتاج الی اللہ درین مقام سالک علی الدوام در بندگی و ذکر حق مستغرق باشد که یک لمحه غافل نمی شود و درین مقام روحانیت سالک مشغول بمشاهدهٔ حق باشد و درین مقام غذای صورت روحا

سالک ذکر حق است و غافل شدن از ذکر حق مردن صورت روحانی سالک است و درین مقام باهوت غذای صورت بشری سالک نیز ذکر می گردد زیراکه درین مقام باهوت صورت بشری سالک تابع صورت موهوبی باشد و درین مقام سالک ارادهٔ ذات خود در اراده حق فانی کرده باشد و نفع وضرر برای سالک یکسان باشد که هردو از دوست است

ابیات حضرت عبدالقادر جیلانی رحمة الله علیه

گر بیائی بسر تربت ویرانه ما	بینی از خون جگر آب شده خانهٔ ما
فتنه‌ئی بلکه بشبو کاکل مشکین یکتا	تا نبیغ نخیزند ز دل دیوانهٔ ما
با احد در لحد تنگ بگوییم که اید دوست	آشنائیم توئی غیر تو بیگانهٔ ما
شکر لله که نمردیم و رسیدیم بدوست	آفرین باد برین همت مردانهٔ ما
محو بر شمع تجلای جمالش مشغول	دوست میگفت زهی همت پروانهٔ ما

واین مقام باهوت اجمع الجمع الجمع میگویند جمع آنرا میگویند

که از نظر سالک ماسوا الله مختفی باشد لکن ممکنات را قایم بصفات
و ذات حق می بیند این را جمع اول میگویند و احدیت اول
نیز میگویند و جمع الجمع آنرا میگویند که از نظر سالک ماسوا الله
مختفی میگردد در ظهور حق و چیزے از ممکنات در شهود سالک
باقی نباشد این را جمع الجمع و حقیقت الحقائق میگویند و این را
مقام وحدت مطلق میگویند و جمع جمع الجمع آنرا میگویند که در
نظر سالک صرف ذات حق باشد از نظر سالک ممکنات و مرتبه
صفات و شیونات و اسما همه مختفی باشد و در هو هویت
حق مستغرق باشد و از فنا ماسوا الله سالک را نسیان
آمده باشد این را مقام احدیت میگویند و این مقام باهوت
مقام احدیت است که این مقام باهوت را در عرف صوفیان
دائرۂ لاتعین میگویند که درین مقام باهوت اضافات و
اشارات و تعینات مرتفع شده باشد و سالک درین مقام

از کمالات اولی العزم بطریقهٔ متابعت چیزی نصیبه می یابد
بطریقهٔ ظلال یعنی از اظلال انبیا چیزی سالک می یابد مخفی
مبادکه اولیا بدرجهٔ انبیا نمی توانند رسید که انتهای اولیا ابتدای
اصحاب است و انتهای اصحاب ابتدای انبیا است لکن
چیزی فیضان از کمالات انبیا سالک می یابد بطریقهٔ تبعیت
و اظلال می یابد نه بالاصالة و سالک را برای این کمالات
زهد و ریاضت و کوشش بسیار باید کرد **بیت** از پی این
عیش و عشرت ساختن * صد هزاران جان بباید باختن
درین مقام باهوت در وقت سیر و فنا وجود سالک طاقت
تجلی ذاتی نمیدارد و از تجلی ذاتی فانی و متلاشی میگردد هرگاه
که بمقام تمکین میرسد و صورت روحانی سالک بظهور کمال می آید
آنوقت سالک از ظهور تجلی ذاتی فانی و متلاشی نمیگردد بلکه
از تجلیات حظ میگیرد که غذای روح اوست باب در بیان

فصل اول در بیان مقام ہاہوت واین باب مشتمل بر چہار فصل است

مقامات وبعض احوالات ہاہوت مقام ہاہوت را چہار اعادہ است

این چہار اعادہ اخیر مقام فقر است کہ ولایت اولیا درینجا منتہی

میگردد واین مقام ہاہوت مقام صد یقین است ہرکس کہ

درین مقام ہاہوت میرسد اورا غوثیت جن وانس حاصل میگردد

وولایت چہار فرشتہ اورا حاصل میشود ووی تصرف میکند

مثل این چہار فرشتہ ووی را قوت چہار غوث حاصل میشود

اگر در اول اعادۂ ہاہوت باشد ورا قوت شش غوث حاصل

میشود واین مقام ہاہوت مقام محبوبیت است ومقام جامع

الولایت است وسالک درین مقام از ولایت محمدی صلعم نصیبہ

می یابد کہ آنحضرت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم را ولایت

جامعہ حاصل بود یعنی مقام محبیت ومحبوبیت ہر دو آنحضرت صلی اللہ

علیہ وآلہ وسلم را حاصل بود وسالک را نیز محبیت ومحبوبیت

درین مقام حاصل میشود و آن احوالات که در لاهوت و یاهوت گذشته اند آنهمه احوالات سالک را درمقام یاهوت حاصل میگردد واز آنها احوالات نیز زیاده می یابد و سالک که درین مقام یاهوت در تجلیات عظمت وکبریائی الله جلشانه باشد خندق گرداگرد از دل سالک از عظمت وکبریائی حق بظهور می آید وخطرات ماسوا اللہ که در دل سالک می آید آن ورخندق عظمت وکبریائی بسوزد و در دل سالک درین مقام سلیم باشد قوله تعالیٰ اِلَّا مَنْ اَتَی اللّٰهَ بِقَلْبٍ سَلِیْمٍ درین مقام سالک را کشف وکرامات از حد زیاده حاصل میشود واکثر احوال در جذبات حق باشد و سالک بتکوینی قدرتی آرد و نظر همت سالک جز حق بچیزی نباشد بعد از فنای اکمل و بقای اکمل هر لطیفه و هر رگ وریشه صورت روحانی او را حاصل می شود و این

صورت روحانی در امکنهٔ مختلفه در یکساعت جان خود را حاضر می تواند کرد و هر رگ و ریشه او چشم میگردد و بدان اسرار حق مشاهده میکند **بیت** چه خوش گفت آن شاه شیرین زبان ٭ چشم گردد سو بموی عارفان ٭ و درین مقام سالک را بغیر مشاهدهٔ محبوب دل او قرار میگیرد و در سوز و گداز باشد و در ضرر و نفع درین هر دو حالت جمال محبوب مشاهده میکند و برای او یکسان باشد

ابیات حضرت غوث الاعظم رحمة الله علیه

ندارم گر چه این دیده که بینم در جمال تو
نیم نومید چون عمرم گذشت اندر خیال تو

تو جنت را بنیکان ده من بدا بد و دوزخ را
که بس باشد مرا آنجا تمنای وصال تو

من دیوانه در دوزخ بزنجیر تو خوش باشم
اگر یکبار برسی تو که مجنون چیست حال تو

تو شب تنهای جنت را بما تا کی دهی صوبت
نشد کم تشنگی ما را از آب این زلال تو

میارا روی حور عین که مستان را چه حاجت
جمال حق همی بینند از خط و خال تو

بما لک گفت نعیم ای مالک جهان الله خواهم
که از الله من شود جهنم بد سگال تو

جگرہای کباب ما نگردد تا ابد سیر آب	گر ساقی شود مارا خدائی والجلال نو
بدوزخ گر زمن پرسی که چونی محو در آتش	شوم من تا ابد ستو کشم قرطاس سوال نو

مخفی مباد که هرچند سالک را قرب زیاده حاصل شود در آنوقت بر سالک عظمت و کبریائی حق زیاده مکشوف میگردد و از خدا جلشانه زیاده می ترسد چنانچه در خبر آمده است آنحضرت رسول الله گفته اند صلی الله علیه و آله و سلم اَنَا اَعْرَفُکُمْ بِاللّٰہِ وَاَخْشَاہُ مِنْکُمْ یعنی من عارف ترام از شما یان بحق جلشانه و از شمایان از حق زیاده می ترسم غرض همین است که هر سالک را قرب حق زیاده حاصل میشود او را حیا و ادب و ترسیدن از حق زیاده باشد مخفی مباد که سالک اگر در مقامات انتها میرسد خواه در حالت جذب باشد خواه در حالت سلوک باشد در هر حالت بر سالک اتباع سنت نبوی صلی الله علیه و آله و سلم و عمل بر ظاهر شریعت لازم است و در هیچ حالت از سالک فرض نماز ساقط نمی شود و ادای نماز

فرض بظاهر صورت جسمی فرض است نه بصورت روحانی
واگر بصورت روحانی یا بخیال یا وهم ویا به تصور دل نماز
ادا کرد باین طور ادای نماز جائز نیست واز سالک فرض ساقط
نشد و بر سالک لازم ست کہ ادای نماز فرض بصورت جسمانی
کند نه بصورت روحانی و نه بخیال و وهم که این طریقهٔ ملحدان
و زندیقان و گمراهان است فصل دوهم در بیان سیر که تعلق
بسیر استعدادی و سیر مرادی دارد اول سالک را سیر استعدادی
واقع میشود بآنطور که پیشتر در مقامات ملکوت وجبروت ولاهوت
ذکر کرده شده است و این سیر استعدادی بتوجه مرشد کامل
تعلق دارد و واقع میشود و دیگر سیر مرادیست و سیر مرادی بعد
از سیر استعدادی واقع میگردد و سیر مرادی باینطور واقع میشود
هرگاه که سالک را سیر استعدادی نصف ملکوت یا تمام ملکوت یا تا جبروت
رسید یا ازین بالاتر وقت هرگاه که سیر استعدادی سالک موقوف شد

بعدازان سیر مرادی شروع می شود و سیر مرادی بریاضات
ومجاهدهٔ شاقهٔ سالک تعلق دارد غرض همین است که در ابتدای
سیر مرادی نور عبادت وریاضت برقلب و دیگر لطائفهای عشره
انسان متجلی میگردد و بعدازان بقالب سالک نور متجلی میشود
بعدازان فوق سالک وتحت سالک نور متجلی میشود بعدازان
نور ریاضت به لطیفهٔ نفس متجلی میشود بعدازان بهیئت وحدانی
سالک نور متجلی میگردد بعدازان بذات وصفات سالک بهیئت اجتماعی
نور متجلی میگردد دریں وقت یک فنا سالک را حاصل شد بعدازان بازه
بقلب و دیگر لطائفهای عشره نور متجلی میشود بدستور سابق این
فنا بقدر استعداد سالک است هرگاه که سالک را استعداد
بسیار باشد فنای او نیز بسیار مراتب می آید بقدر فنا صورت سالک را بقا
باللہ حاصل میشود دبیت از مقامات تبتل تا فنا * پایه پایه تا ملاقات خدا
واین چهار سیر در اصطلاح صوفیان که سیر الی اللہ است وسیر فی اللہ و

سیر فی اللہ و سیر من اللہ و سیر آفاقی و سیر نفسی است درین سیر مرادی
اینها ہمہ طی میکردد و سالک را حاصل میشود ہر وقت کہ سالک را
فنای اتم و بقای اتم حاصل شد و در مقام تمکین رسید درانوقت
ہیچ سیر سالک رانمی ماند نہ سیر آفاقی و نہ سیر نفسی درآنوقت
صورت روحانی و موہوبی اللہ جلشانہ بسالک عطا فرماید سالک
درآنوقت در شہود تجلیات و شیونات حق و خطابات حق باشد
و در مقعد صدق باشد قولہ تعالیٰ فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ
مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ و از تجلیات سالک محو نمیگردد و سکر بر سالک
نمی آید و ہر ساعت بر سالک احوالات و شیونات دیگر باشد
چنانکہ شیونات حق را انتہا نیست ازان شیونات بر سالک
بلا انتہا می آید و ہمیشہ سالک در مقام استقرار باشد و حال
دائمی نصیب او میگردد فائدہ درین اختلاف مشائخ است
مذہب بعض مشائخ اینست کہ او میگوید ہرگاہ کہ سیر الی اللہ

به تمام رسید بعد ازان سالک را سیر نفسی میشود و صورت موہوبی
که عبارت از روحانیت است سالک را حاصل میشود و سیر نفسی را
انتہا نیست زیرا که سالک درآنوقت سیر در اسرار صفات و اسما
می کند و اسرار و اسما و صفات حق را انتہا نیست ازین سبب
سیر نفسی را نیز انتہا نیست این مذہب شیخ شہاب الدین
رحمۃ اللہ علیہ و از اکابر نقشبندیان و چشتیان و قادریان
رحمۃ اللہ علیہم است و مذہب امام ربانی مجدد الف ثانی رحمۃ اللہ
علیہ و تابعان ایشان این است که سیر نفسی را داخل الی اللہ
کرده اند و در دائره ظلال اسما و صفات شمار کرده اند و میگویند
که سالک را سیر ہای دیگر واقع میشود که از نفس و دائره ظلال
فوق باشد و مقصود سالک ما فوق الفوق از دائره ظلال و
دائره اسماء و صفات است که از دائره اسما و صفات نیز شبہ
ظلیت دارد بعد ازان سیر در بطون بعد البطون ست که

حق ماورای الورای است ومقصود سالک نیز ماورای الوری
است ومذهب این فقیر این ست که سیر مرادی عبارت است
از سیر الی الله وسیر فی الله ومع الله ومن الله وسیر آفاقی و سیر
نفسی ودائرہ ظلال ودائرہ صفات واسماء ودائرہ لاتعین ودیگر
تعینات وبرزخ کبری وصغری وبرزخ نور محمدی وتعینات
وشیونات اینها همه در سیر الی الله داخل اند هرگاه که سالک اینهمه
سیرها راطی کرد درانوقت سالک بحق رسید وازحق خلعت
گوناگون سالک می پوشد وعنایت ازلی حق مربی سالک
میگردد ودران موطن هیچ سیر نمی ماند وبمقام تمکین رسید
وصورت موهوبی الله جلشانه اورا اعطا می فرماید وحال دائمی
نصیب او میگردد وازدریچه هوویت از نور عظمت وکبریائی
همیشه سالک حظ میگیرد وحیات ابدی سالک را نصیب
میگردد ودر عالم برزخ وقبر نیز سالک بآن حیات زنده

باشد وآن حیات را زوال ومردن نیست که از حیات
حق است **فصل سوم** در بیان مکاشفه سالکان را
کشف وکرامت باجماع متقدمین ومتاخرین ثابت اند و
منکر از کرامات اولیا منکر از اجماع است مخفی مباد که علم غیب
بدو قسم است یکی علم غیب خاص برای خدا جلشانه است
که دیگران را بران اطلاع نباشد نه انبیا را نه فرشتگان مقرب
را نه اولیا را آنرا غیب مطلق میگویند این غیب مطلق مصداق
این آیات کریمه است **قوله تعالی** عِنْدَهٗ مَفَاتِحُ الْغَیْبِ
لَا یَعْلَمُهَا اِلَّا هُوَ **ترجمہ** نزد الله جل سلطانه
کلید های غیب است ونمیداند غیب را مگر الله جلشانه مراد
ازین غیب امهات الغیب وغیب مطلق اند چنانچه آمدن
روز قیامت وبعضی کلمات حق واسرار پوشیده حق
برانها خاص علم حق است چنانچه در حدیث عایشه رضی الله تعالی

عنها امهات الغیب آمده است که گفته اند عائشه رضی الله
تعالی عنها که امهات الغیب پنج اند این قسم غیب را غیب مطلق
و مقالید الغیب و امهات الغیب میگویند که این قسم غیب خاص
برای خدا جلشانه است که درین غیب هیچ کس شرکت ندارد با خدا
جلشانه وقسمی غیب دیگر است که عبارت از غیب اضافیست
این غیب اضافی بر دو قسم است یکی صحیح و معتبر است و دیگر
قسم غیب غیر صحیح و غیر معتبر غیب اضافی صحیح و معتبر بدین طور است
که اطلاع انبیا بر وحی بواسطه جبرئیل علیه السلام باشد یا بغیر واسطه
جبرئیل علیه السلام باشد این قسم وحی خاص برای انبیا ست
که اولیا درو دخل ندارند و اطلاع اولیا بر غیب اضافی گاهی
بواسطه الهام فرشته باشد و گاهی در دیگر قسم مکاشفه باشد
و گاهی بقوت روحانی و قوت قدسی سالک را معلوم میشود
و گاهی در لوح دل صورتها منقش می بیند و گاهی اولیا را العلم

فناء و بقاء صورت ہو ہو بی الله جلشانہ عطا فرماید و آن صورت
ہو ہو بی را حواس باشد مثل حواس صورت بشری بران حواس
صورت روحانی و ہو ہو بی از نزدیک و دور یکسان می بیند
و بر وجا بہا منکشف میگردد و مکاشفہا سالکان را بسیار
افتاده است ہر سالک را بقدر استعداد مشرب او حاصل
میشود مخفی مباد کہ سالک را باید کہ آن سری کہ درمیان حق و سالک
باشد آن سر را فاش نباید کرد کہ فاش کردن سر را بوہیت باعث
ہلاکت سالک خواہد شد مگر آن سالک را کہ از حق اجازت
یافتہ باشد باشارت غیبی و کرامات و خرق عادات پوشیدہ
باید داشت مگر باجازت حق اگر ظاہر میشود آن ضرر ندارد چنانچہ
از حضرت غوث الاعظم شیخ عبد القادر جیلانی رحمۃ الله علیہ بلا
تکلیف خرق عادات و کرامات ظاہر شدہ بود و ظہور کرامات
او را ضرر نداشتہ بود و دیگر ہمین است کہ حضرت غوث الاعظم

رحمة الله علیه در انتهای فقر رسیده بود و تمکین بوجه اتم یافته
بود و فطرت اصلی اوشان نیز عالی داشته بود و در تقوی و ورع
و خوف از حق یکتا بود و قسم دیگر مکاشفه غیر صحیح و غیر معتبر است
که از کاهن و جنات یا از شیاطین چیزی کشف مغیبات
صادر میشود این قسم مکاشفه غیر صحیح است قابل اعتماد نیست
مخفی مباد که بعضی سالکان را کشف قبور حاصل میشود کشف
قبور بچند نوع است بعضی سالکان نور در قبر می بینند که صاحب قبر
بآن نور نورانی باشد یا در قبر ظلمت می بینند که صاحب قبر بآن ظلمت
ظلمانی باشد و بعضی سالکان در قبر حیات می بینند آن حیات
که سالکان را از نور پیدا می شود در حالت زندگی و هر کسی را
که حیات از نور حاصل میشود در حالت زندگی بر آن حیات
در قبر نیز زنده باشد و این حیات را حیات معنوی و
نوری میگویند که از پرتو حق که یک صفت از صفات

حق است سالک را نیز ازین پر توجی حیات ابدی حاصل
میشود و بعضی سالکان از هر قسم واردات که در صاحب قبر
می شود اطلاع می یابند و بعضی سالکان روحانیت صاحب
قبر می بیند اگر صاحب قبر ولی باشد و بعضی سالکان راز و نیاز
اموات می دانند که او با خدا دارد و بعضی سالکان ازین مرکاشفات
که بیان شد هیچ نمیداند لکن هر گاه که پیش قبر ولی به نشیند در
دل خود انبساط و فرحت می یابد **فصل چهارم** در بیان محاسبه
و تفکر سالک را باید که در محاسبه مشغول باشد برای جستن
حال خود را پیش نظر آرد که امروز چه قدر عبادت کردم و چه قدر
معصیت ورزیدم و در باطن خود بنگرد که امروز روز حساب
و وزن اعمال است و حق حاضر و ناظر است
و امروز همراه جان خود حساب میکنم که نیکی من زیاده
اند یا گناه من زیاده اند اگر نیکی او زیاده باشد

وگناه دران روز نکرده باشد بشکر حق مشغول باشد
وزیاده توفیق حسنات از حق بطلبد واگر گناه او زیاده
باشد گناه را تدارک بتوبه واستغفار باید کرد واگر از اموال
کسی ضائع کرده باشد یا خورده باشد بزودی بدل و بصاحب
مال بدهد واگر از کسی غیبت کرده باشد ازو عفو بطلبد واین
محاسبه که در دنیا است سالک را نگاه میدارد از شرمساری
ازان محاسبه که در روز عرصات پیش حق باشد سالک را باید
که درین دنیا محاسبه بانفس کند که از شرمساری محاسبه
عرصات نجات یابد چنانچه در حدیث آمده است حَاسِبُوْا
قَبْلَ اَنْ تُحَاسَبُوْا **ترجمه** که شمایان محاسبه بانفس بکنید
در دنیا قبل ازان محاسبه که در روز عرصات از شمایان گیرند
فائده سالک را باید که در مصنوعات حق تفکر کند تفکر بچند
نوع است در لغت تفکر از اندیشه کردن است امااز روی

اصطلاح صوفیان بر وجوه بسیار است اول فکر در مصنوعات
حق باشد یعنی در زمین و آسمان و در وجود خود سالک تفکر کند
که این همه آفریدهٔ حق است با این کمال علم و قدرت حق که حق
دارد من حق عبادت او بجا نمی توانم آورد و حق مستحق عبادت
است و عبادت من لائق او نیست و بر بنده لازم است
که عمر در بندگی خالق صرف کند و بگوید که حق عالم بر دل من است
و ازین فکر عظمت و کبریائی حق بر سالک مکشوف میگردد و سالک
جان خود را بعجز و بندگی میشناسد و درین فکر سالک را معرفت
و بندگی حاصل میشود و ستایش و تعریف فکر در قرآن شریف
بسیار جا آمده است **قوله تعالی** اَلَّذِیْنَ یَذْکُرُوْنَ اللّٰهَ قِیَامًا
وَّقُعُوْدًا وَّعَلٰی جُنُوْبِهِمْ وَیَتَفَکَّرُوْنَ فِیْ خَلْقِ السَّمٰوٰتِ
وَالْاَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هٰذَا بَاطِلًا ۚ ترجمه آنکسان که یاد
میکنند حق را ایستاده و نشسته و بر پهلو غلطیده و تفکر میکنند

در آفرینش آسمان و زمین و میگویند ای پروردگار این
زمین و آسمان باطل نیافریدی بلکه در آفریدن زمین و آسمان
دلیل ظهور حکمت و کمال قدرت ست چنانچه حضرت رسالت
پناه صلی الله علیه و آله و سلم فرموده اند که یکساعت تفکر بهتر
از شصت سال عبادت است و آن تفکر در دین و احوال
آفرینش و فائده جستن از حکمت صنعت آلهی ست که این مصنوعات
دلیل بر کمال قدرت آلهی ست و مستحق جمیع ثنا و صفات و انواع
عبادت الله جلشانه است و سالک را باید که بگوید که بعد از مردن
در قبر پرسش از اعمال صالحه است و در روز عرصات نیز پرسش از
اعمال صالحه است و در روز عرصات در وقت ملاقات حق
نیز پرسش از اعمال صالحه است سالک را تفکر می باید کرد که
در وقت ملاقات حق شرمسار نشوم و فکر در بسیار نوع است
هر سالک را باید که در هر موقع تفکر کند مثنوی نیست ممکن

درمیان خاص و عام ✤ از مقام بندگی برتر مقام ✤ هرکه را
شد ذوق وعشق او پدید ✤ زو دیابد هردو عالم را کلید ✤ هرکرا
مستی زعرفانی بود ✤ برهمه خلق جهان سلطان بود ✤ چون دل تو
پاک گردد از صفات ✤ تافتن گیرد زحضرت نور ذات ✤ چون
شود آن نور بر دل آشکار ✤ در دل تو یک طلب گردد هزار ✤
مخفی مباد که سالک را باید که تفکر کند در مصنوعات و آثار صفات
الله جلشانه و سالک را نباید در ذات الله جلشانه تفکر کند
هرکه در ذات خدا جلشانه تفکر کند زود باشد که در کفر افتد
بحکم آنکه درین تفکر یا در تعلیل افتد یا در تشبیه افتد یا در دیگر
مصنوعات می افتد زیرا که مرجع تفکر محصور و محدود می باید
تا تفکر در و محال نباشد و تفکر در ذات پاک حق تعالی جلشانه
گنجایش ندارد که الله جل سلطانه غیر محصور و محدود است و برتر از خیال
و وهم مخلوقات است هرچه در خیال و در وهم مخلوقات می آید آنها همه سوی الله

وحق ماور بی الوری از ینها است **رباعی** در آئینہ گر عکس
جمالت بنید ÷ با ناز کرشمہ و دلالت بنید ÷ گوید کہ بدو رسیدم
آن ہست محال ÷ کی ذرہ بخود نور جلالت بنید **مثنوی** یک
از شور فنا از جان شد ÷ در مقام جمع شطح افزان شد ÷ شور شی و
وحشتی آغاز کرد ÷ خویش را با قرص خود انباز کرد ÷ گشتہ
در آئینہ تابان آفتاب ÷ محو آئینہ از تجلی آفتاب ÷ خود گمان
آفتاب او نمود ÷ لیک در واقع بجز عکسش نبود ÷ موجد
معنی ہمان لذات دوست ÷ اختفا با خود ظہور نور اوست

باب در بیان تعریف و کرامات و خرق عادات بعضی از
اجداد بزرگواران از خاندان جناب حضرت مولانا مرشدنا
سید فدا محمد عبد الکریم رحمۃ اللہ علیہ درینجا تیمناً و تبرکاً ذکر مشود
واین باب مشتمل بر سہ فصل است **فصل اول** در بیان تعریف
و فضائل و کرامات و خرق عادات حضرت قطب الاقطاب

شیخ سید محمد عمر رحمۃ اللہ علیہ کہ حضرت سید محمد عمر رحمۃ اللہ علیہ
خلیفہ شیخ الشیوخ شیخ شہاب الدین سہروردی رحمۃ اللہ علیہ
است و حضرت قطب الاقطاب سید محمد عمر رحمۃ اللہ علیہ
قطب الوقت بود و ریاضات و مجاہدہ بحساب کردہ بود
و در کرامات و خرق عادات در عصر خود یکتا بود و سیاحت
بسیار کردہ بود **نقلست** کہ حضرت قطب الاقطاب سید
محمد عمر رحمۃ اللہ علیہ باشارت غیبی از بغداد بولایت غزنی
آمد و سکونت در موضع ورگون ورزیدن و ورگون نام موضعی است
از غزنی چہل کوسن بسمت مشرق دور است و مردمان ورگون
در آنوقت مذہب اہل تشیع داشتہ بودند و حضرت سید
محمد عمر رحمۃ اللہ علیہ مردمان ورگون را فرمودند کہ شمایان
مذہب اہل سنت و جماعت اختیار کنید مردمان ورگون گفت
کہ اگر شما ولی ہستی یک کرامات برای مایان ظاہر کنید

بعد ازان مایان مذهب اہل سنت و جماعت اختیار کنم حضرت
شیخ سید محمد عمر رحمۃ اللہ علیہ قول ایشان قبول کرد مردمان ورگون
او را گفت کہ در زیر فلان کوه یک سنگ کلانست بروید و
آنجا دعا کنید کہ ازان سنگ برای مایان آب بسیار بیرون
آید حضرت سید محمد عمر رحمۃ اللہ علیہ گفت خوب روز دیگر بامردمان
اورگون نزد آن سنگ کلان رسید آنجا رفت و آن سنگ را
بعصا سه کرت زد آن سنگ پاره پاره شد و نهر کلان ازان
سنگ جاری شد بلکہ تا هنوز جاری است و مثل این کرامت
عظمی از حضرت سید محمد عمر رحمۃ اللہ دیگر کرامات نیز بسیار بوجود
آمده است و نقلست کہ از حضرت سید محمد عمر رحمۃ
علیہ سه صد و شصت سالکان خلافت و درجه ولایت یافته
بودند و حضرت سید محمد عمر رحمۃ اللہ علیہ این سه صد و شصت
خلفا را کہ از و بوجود آمده بودند خرقه پوشانیده بود و در

آفاق خلفای او برای دعوت و تجدید دین نبوی صلی الله
علیه و آله وسلم منتشر گشتند و از مزار حضرت سید محمد عمر
رحمة الله علیه تا هنوز فیض و کرامات و خرق عادات جاری
اند و قبلهٔ حاجات سالکان اند و مزار شریف او قریب بفاصله
یک کوس از اورگون است و از حضرت سید محمد عمر رحمة الله
علیه یک پسر معروف بسید محمود رحمة الله علیه بوجود آمده
بود و سید محمود رحمة الله علیه در بحر جمع مستغرق گشته بود
در ساحل تفرقه نآمده و بدعوت خلق نپرداخت **فصل دوم** در بیان
کرامات و خرق عادات حضرت غوث الاغواص و غوث جهان
حضرت شیخ الاسلام و المسلمین حضرت شیخ سید محمد روحانی رحمة الله علیه
شیخ سید محمد روحانی رحمة الله علیه پسر شیخ سید محمود رحمة الله علیه بود و نواسه
سید محمد عمر رحمة الله علیه است و حضرت شیخ سید محمد روحانی رحمة الله علیه غوث الوقت
و یکی از اولیای روحانیان بود بقلت کدرامت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم

چند اولیا که معروف بروحانیان بودند گذشته اند یکی از اولیا
الله که معروف بروحانیت است حضرت غوث الاعظم شیخ
سید عبد القادر جیلانی رحمة الله علیه است و دیگر حضرت شیخ
سید محمد روحانی رحمة الله علیه است و چند اولیای دیگر اند
و بعضی میگویند هفتاد تن است از روحانیان و بعضی میگویند
که ازین کم است والله اعلم بالصواب **نقلست** که حضرت
شیخ سید محمد روحانی رحمة الله علیه شش ده چله کرده بود و در
ریاضات و مجاهده نظیر نداشته بود **نقلست** که حضرت
سید محمد روحانی رحمة الله علیه هفتاد روز در میان کوه می نشست
و در میان این شبها چیزی افطار نمی کرد و بعد از گذشتن
هفتاد روز به برگ درختان افطار می کرد و وی ولی مادرزاد
بود **نقل** مشهور است نزد عام و خاص در ولایت غزنی که
حضرت سید محمد روحانی رحمة الله علیه که از مادر متولد شد

در انساعت بهوا الشبکل مرغ سفید پریده رفت و جد بزرگوار
او یعنی حضرت محمد عمر رحمة الله علیه در مسجد نشسته بود باو کسی خبر
رسانید که یکی نواسهٔ شما درینوقت متولد شد و بشکل مرغ سفید بهوا پرید
و رفت حضرت شیخ سید محمد عمر رحمة الله علیه چیزی بسکتروی که در دست
خود داشته بود و فرمان کرد که شما یان فلان جا نواسهٔ من از هوا
بزمین افتاد بیارید از انجا مردمان بخانه آورد ند و آن زمین که در و
حضرت شیخ سید محمد روحانی رحمة الله علیه از هوا افتاده بود آن
زمین از برکت افتادن او تا هنوز هشتاد من غله میکند خواه خشک
سالی باشد یا نباشد این کرامت و نیز تا هنوز جاریست نقلست
که حضرت شیخ سید محمد روحانی رحمة الله علیه را اسپها بود که در بیابان
می چریدیه روزی از گشت مردمان کلال گو آن اسپها چیزی خورده
بود کلال گو دیهه است از دیهات تُرست پس مردمان کلال گو
آن اسپهای حضرت شیخ سید محمد روحانی رحمة الله علیه در قلعه بند کرد

هر چند که حضرت شیخ سید محمد روحانی رحمة الله علیه بمردمان کلال گو
فرمود که شما یان قیمت نقصان گشت از ما بگیرند و اسپان ما را بی
بدهید مردمان کلال گو قبول نکردند بعد ازان شیخ سید محمد روحانی
رحمة الله علیه اشارت بدست بطرف قلعه کلال گو کرده گفت که اسپان
ما بیا فوراً ادیوار طرف مشرق قلعه بزمین افتاد و اسپان گریخته
بحضرت سید محمد روحانی رحمة الله علیه رسید و یک طرف قلعه که
کرامت حضرت شیخ سید محمد روحانی رحمة الله علیه افتاده بود تا هنوز
مردمان کلال گو قسم بنا دیوار آن قلعه می کنند باز خود بخود می افتد
همچو اندر ساخت و کرامات که در افتادن دیوار آن قلعه بود تا هنوز
جاری است و نقل است که امیر تیمور لنگ بادشاه در دل خود
شک داشته بود که حضرت شیخ سید محمد روحانی رحمة الله علیه از روحانی
روحانی باشد یا نه بعد ازان امیر تیمور لنگ بادشاه دعوت
کرد حضرت شیخ سید محمد روحانی رحمة الله علیه در مسجد نشسته بود

و امیر تیمور لنگ بادشاه بسیار مردمان را گفت که حضرت شیخ
سید محمد روحانی رحمة الله علیه را در یک آن برای دعوت در خانهای
جداگانه بطلبید اگر روحانی باشد همراه هر کس بخانه او برود و اگر نباشد
همراه یک کس برود مردمان همچنین کردند که تیمور لنگ بادشاه
گفته بود همه مردمان مجتمع پیش حضرت شیخ سید محمد روحانی رحمة الله
علیه آمدند و هر کس برای دعوت بخانه خود طلبید حضرت شیخ
سید محمد روحانی رحمة الله علیه همراه هر کس در یک وقت بخانهای
ایشان متفرق رفت و بدعوت امیر تیمور نیز رفت و در مسجد نیز نشسته
بود امیر تیمور ازین قسم کرامات و خرق عادات غریب و عجیب
از حضرت شیخ سید محمد روحانی رحمة الله علیه دید و معتقد و غلام
حلقه بگوش او گردید و کرامات دیگر حضرت شیخ سید محمد روحانی
رحمة علیه هنوز در زمت جاریست هر کسی از خاص و عام تو شنیده
نیست آن کرامت این است که تا بهر جا گنبد مزار او آشکارا

میشود در آنجا از برکت او مارکسی را نمیگزد و نقلست که از حضرت
شیخ سید محمد روحانی رحمۃ اللہ علیہ چہار صد طالبان حق خلافت
و ولایت یافته بودند و از کمال تکمیل سانیده بودند. و این چہار
صد را خرقه پوشانیده بود و کرامات و خرق عادات و فیضان
از قبر شریف او تا هنوز مثل زنده ولی جاریست نقلست از
حضرت سید حسن رحمۃ اللہ علیہ گفته است که حضرت شیخ سید محمد
روحانی رحمۃ اللہ علیہ قوت چہار غوث میدارد **فائده** بنده
خاکسار نقل از پیر خود یعنی حضرت سید فدا محمد عبد الکریم رحمۃ اللہ
علیہ میکنم که روزی در مزار حضرت شیخ سید محمد روحانی رحمۃ اللہ علیہ
در حالت خورد سالی در میان شب به پهلو غلطیده بودم و در وازه
مزار از طرف درون بسته کرده بودم ناگاه وقت نیم شب از قبر
شریف حضرت شیخ سید محمد روحانی رحمۃ اللہ علیہ یک شخص سفید
پوش بیرون آمده و دو رکعت نماز بوجه احسن ادا کرد بعد از ان

نزد من روبرو استاده شد وهردو دست بدعا برداشته در حق
من دعا کرد و برکت آثار دعا تا ہنوز ظاہر میشود **فائده** بندهٔ خاکسار
نقل از پیر و مرشد یعنی از حضرت سید فدا محمد عبد الکریم رحمة الله
علیه میکنیم که وی گفت روزی قریب بنارس بدو کوس در جنگل
بودم آنوقت ظہر بود برای وضو آب میخواستم چند جا آب یافتم
لکن آن آب بزعم من نجس بود در آنوقت خفقان وغم والم
بسیار بر من طاری گردید یک بیک گنبد مزار آنحضرت شیخ
محمد روحانی رحمة الله علیه درمیان آسمان وزمین بالای شہر بنارس قریب بنیان
شد دروازهٔ گنبد مزار او خوب نزدیک و ظاہر نظر ما آمد قریب یکساعت
دران حال گنبد او بر ہوا استاده بود و فرحت وسرور در دل
من بسیار آمد و غم والم و پریشانی در آنوقت زائل گردید بعد ازان
گنبد مزار شریف او از نظر غائب گردید و در آنوقت آب طاہر برای وضو الله
مرا میسر کرد **فائده** حضرت شیخ سید محمد روحانی رحمة الله علیه پنج لبیده داشته بود

یکی را نام سید فتح اللہ بیابانی رحمۃ اللہ علیہ است و نام دیگر پسر او
سید ناصر الدین رحمۃ اللہ علیہ است و نام دیگر پسر او سید اسمعیل رحمۃ اللہ
علیہ است و نام دیگر پسر او سید نیک بین رحمۃ اللہ علیہ و مزار حضرت سید
محمد روحانی رحمۃ اللہ علیہ در زرمت زیر کوہ واقع شدہ است
زرمت را از فیض و برکت مالامال کردہ اند **فصل سوم** در بیان
کرامات و خرق عادات شیخ سید فتح اللہ بیابانی رحمۃ اللہ علیہ کہ
یکی از پسر گرامی و بزرگوار از حضرت شیخ سید محمد روحانی رحمۃ اللہ
علیہ است شیخ سید فتح اللہ رحمۃ اللہ علیہ قطب وقت بود و اشارات
عالی داشتہ بود و در کرامات و خرق عادات در عصر خود نظیر نداشتہ
بود و در ریاضات و مجاہدات شاقہ مثل او از کسی ظہور نامدہ است
و کرامات و خرق عادات تا ہنوز از مزار شریف او جاریست مثل
زندہ اولیا و مزار او قبلہ حاجات درویشانست نقلست
کہ حضرت شیخ سید فتح اللہ رحمۃ اللہ علیہ در حالت زندگی چیزی

از قسم طعام نخورده بود بغیر شیر و خورد و نوش از برای خود در بعض
اوقات از حشیش بیابان میساخت نقلست که حضرت شیخ سید
فتح الله بیابانی رحمة الله علیه در وقت حیات پدر بزرگوار او
تجرید اختیار کرد و بطرف کوه طور رفت و در آنجا مدت مدید ریاضات
شاقه بجا آورد و بعد از مدت مدید پدر بزرگوار او یعنی حضرت شیخ
سید محمد روحانی رحمة الله علیه یک مرید را گفت که او معروف
حاجی ملنگ بود که شما بروید و سید فتح الله رحمة الله علیه پسر من
در کوه طور فلان جا در چله نشسته اند اینجا بیارید حاجی ملنگ
با مر پیر بکوه طور رسید که حضرت شیخ سید فتح الله رحمة الله علیه از
چله خانه که در کوه طور داشته بود بیرون آمد حاجی ملنگ حضرت
شیخ سید فتح الله رحمة الله علیه را از دور گفت که یا سید فتح الله
رحمة الله علیه شما را پدر بزرگوار طلبید و بیا همراه من که پدر بزرگوار
شما سه سال است حاجی ملنگ بقدر یک عمر گذشته ...

فتح الله رحمة الله علیه نمیتواند شد اگر بکصید گز باو نزدیک میشد بدن حاجی
ملنگ میسوخت و سید فتح الله رحمة الله علیه بگفتن حاجی ملنگ
خیال نکرد حاجی ملنگ باز بحضرت شیخ سید محمد روحانی رحمة الله
علیه رسید حال صورت واقعه گذشته باو گفت و حضرت شیخ سید محمد
روحانی رحمة الله علیه کفش خود برداشت و بر دیوار زد و بعد ازان
حاجی ملنگ را گفت که برو سید فتح الله رحمة الله علیه را بگیرد
و نزد من بیار این مرتبه نزدیک او شما نشوز ید و شوکت حضرت
سید فتح الله رحمة الله علیه را شکستم حاجی ملنگ رفت بکوه طور
نزد سید فتح الله رحمة الله علیه رسید او را گفت که پدر بزرگوار شما
طلبیده بیا همراه من که نزد پدر بزرگوار شما را برسانم حضرت شیخ
سید فتح الله رحمة الله علیه حاجی ملنگ را گفت که شما خوب نکردی
که شکایت از من نزد پدر بزرگوار من کردی که او کفش بر دیوار
زد آن کفش بر من افتاد و پرم را شکست و حاجی ملنگ شیخ

سید فتح اللہ رحمۃ اللہ علیہ را ہمراہ خود نزد حضرت شیخ سید محمد
روحانی رحمۃ اللہ علیہ آورد و بادر سید فتح اللہ رحمۃ اللہ علیہ و پدر
او شیخ سید محمد روحانی رحمۃ اللہ علیہ برای سید فتح اللہ رحمۃ اللہ
علیہ بسیار الحاح کرد کہ چیزی از طعام از دست مایان بخورد شیخ
سید فتح اللہ رحمۃ اللہ علیہ انکار کرد کہ من طاقت خوردن طعام
ندارم بعد ازان مادر او برای سید فتح اللہ رحمۃ اللہ علیہ پنیر ساخت
و پیش سید فتح اللہ برای خوردن آورد شکل آن پنیر بشکل
خون گردید بعد ازان شیخ سید فتح اللہ بیابانی رحمۃ اللہ علیہ از
پدر و مادر معذرت کرد کہ مرا بخوردن طعام تکلیف نباید داد
شیخ سید فتح اللہ بیابانی رحمۃ اللہ علیہ ہمہ عمر در تفرید و تجرید
بگذاشت و ظہور کرامات و خرق عادات از وی بلا تکلیف
ظاہر میشد **فائدہ** فقیر از حضرت سیدنا و مرشدنا و مولانا سید
فدا محمد عبد الکریم رحمۃ اللہ علیہ نقل میکنم کہ او گفت کہ روزی در

مزار شریف سید فتح اللہ بیابانی رحمۃ اللہ علیہ نشستہ بودم ناگاہ
چند مردمان آمد بمزار او بسیار التجا وزاری آغاز کرد و این سگفت
اگرچند گوسپند از مایان دزدان برده اند و مایان معتقدان سید
فتح اللہ بیابانی رحمۃ اللہ علیہ ہستیم این میخواہیم کہ گوسفند
مایان از دزدان باذن اللہ جلشانہ بمایان برساند ہمون ساعت
وقت چاشت بود بقدر گذشتن یکساعت قریب مزار شریف
گوسفندہا کہ دزدان بردہ بودند یک بیک ظاہر شد نزدیک
مزار او بمزار او آمد آن مردمان گوسفندان خود را دیدند بسیار
در تعجب ماندند کہ این گوسفندان قریب بست روز شدہ است
کہ از مایان دزدان بردہ بودند و در کرامات حضرت شیخ سید فتح اللہ
بیابانی رحمۃ اللہ علیہ عوام الناس در تحیر ماند بعد چند مدت آن
دزدان کہ گوسفندان دزدی کردہ بودند آنہا بخود بیان کرد
کہ در فلان کوہ گوسفندان میچرانیدہ بودم در بیابان در فلان روز

بوقت چاشت یک بیک آن گوسفندان را یافتم و آن تاریخ
که دزدان بیان کرد در همون روز و همون تاریخ گوسفندان بمزار
حضرت سید فتح الله بیابانی رحمة الله علیه بظهور آمده بودند و مکان
دزدان از مزار شریف سه منزل دور بود و کرامات دیگر بسیار
دارد که در تحریر گنجایش ندارد و درینجا بانیقدر اختصار آمد و
مزار شریف سید فتح الله بیابانی رحمة الله علیه بمقدار دو
کوس از مزار پدر بزرگوار بسمت مغرب واقع شده است فائده
در ذکر حضرت سید ناصر الدین رحمة الله علیه که یکی از فرزندان
شیخ سید محمد روحانی رحمة الله است که کمالات ظاهری و باطنی
از پدر بزرگوار حاصل کرده بود و شیخ وقت بود و مقام
عالی و اشارات رفیع داشته بود و در ریاضات و مجاهدات
یکتا بود از کمال تکمیل رسیده بود و مزار شریف او
پرفیض و قبله حاجات درویشانست و مزار او از پدر بزرگوار

او بیک کوس بسمت مغرب واقع است **فائده** در ذکر شیخ
سید اسمٰعیل رحمۃ اللہ علیہ که از فرزندان سید محمد روحانی رحمۃ اللہ علیہ
است کمالات ظاهری و باطنی از پدر بزرگوار حاصل نموده بود
و بمقام تکمیل رسیده بود و شیخ وقت بود و کرامات و خرق عادات
تا هنوز از مزار شریف او جاری است و در ریاضات و مجاهده بسیار
عالی همت داشته بود و مزار شریف او قریب مزار پدر بزرگوار
واقع شده است **فائده** در ذکر شیخ یکسین رحمۃ اللہ علیہ
که از فرزندان حضرت شیخ سید محمد روحانی رحمۃ اللہ علیہ است
کمالات ظاهری و باطنی از پدر بزرگوار خود حاصل کرده بود
و در ریاضات و مجاهده و در کناره نشینی نظیر نداشته بود و
شیخ وقت و کرامات و خرق عادات از و بسیار ظهور آمده بود
و مزار شریف او بسیار پر فیض و قبلهٔ حاجات درویشان است
و مزار شریف او در بالای کوه قریب موضع اورگون واقع شده

است **فائده** در ذکر فضائل و کرامات و خرق عادات قطب زمان شیخ سید سلیمان رحمة الله علیه است که یکی از نواسه سید صدرالدین رحمة الله علیه است و شیخ سید سلیمان رحمة الله علیه در عصر خود قطب بود و کمالات ظاهری و باطنی بسیار داشته بود و خرق عادات و کرامات از و بسیار بظهور آمده بود و در علوم ظاهری و باطنی شان رفیع داشته بود و مجتهد الوقت بود و مزار شریف او بسیار پر فیض است تا هنوز کرامات و خرق عادات و فیضان از مزار او جاریست و مزار او قبلهٔ حاجات درویشانست و از وی جماعت کثیر بکمال و تکمیل رسیده اند و خرقه بسیار خلفاء را پوشیده اند و مزار شریف او قریب بدهیه سیادات بالای چمن واقع شده است **فائده** در ذکر حضرت سید شمس الدین رحمة الله علیه که یکی از فرزندان شیخ سلیمان رحمة الله است شیخ سید شمس الدین رحمة الله علیه شیخ کبیر بود و کمالات از علوم ظاهری و باطنی

از پدر خود حاصل کرده بود و در ریاضات و مجاهده شان رفیع
داشته بود و کرامات و خرق عادات و فیضان تاهنوز جاریست
فقیر خاکسار از مرشدنا و مولانا سید فدا محمد عبدالکریم رحمة الله علیه
نقل میکند فرمودند که روزی در مزار شریف او در میان شب
تنها نشسته بودم یک آواز مهیب از بیرون مزار شریف او بسمع
مایان رسید از ان آواز مهیب خوف بر مایان طاری گردید
در آنوقت حضرت شیخ سید شمس الدین رحمة الله علیه از قبر
بیرون آمد بصورت روحانی پیش من استاد و گفت که بیا
کرا این را بزن اینقدر گفت آواز مهیب که من شنیده بودم
او یکدم گم شد و از من خوف زائل شد و تسکین مرا حاصل گردید
و حلاوتی در دل من یکبارگی پیدا شد از حد زیاده و یکساعت
ایستاده بود مرا دید و من او را دیدم لکن خوبصورت و نورانیت
که او داشت تا هنوز مثل او کسی ندیدم و دو دوشاله سرخ یکی پیچیده

بودو از یک عمامه بسته کرده بود و بشکل چهار ده ساله کودک بظهور
آمد و مرا چیزی گفت که از ان کلمات تا هنوز فیض مرا حاصل
میشود و کرامات او بسیار است درینجا اینقدر ذکر کرده شده اند
و مزار شریف او قریب مزار پدر بزرگوار است و بسیار پرفیض است

باب در بیان نوافل و ادعیه و این باب مشتملبر دو فصل است

فصل اول در بیان نماز تهجد و دیگر نوافل نماز تهجد مستحب
است که بعد از نصف شب یا ثلث شب بصلوٰة تهجد مشغول
شود چنانچه خطاب عزیز با صدر رسالت علیه السلام که درین
معنی ورود یافت **قوله تعالیٰ** یَا اَیُّهَا الْمُزَّمِّلُ قُمِ اللَّیْلَ
اِلَّا قَلِیْلًا نِّصْفَهٗ اَوِ انْقُصْ مِنْهُ قَلِیْلًا **ترجمہ** ای مرد چادر
در خود پیچیده برخیز برای نماز تهجد تمام شب مگر اندکی که آن
قیام نیم شب است یا کم از نیم شب غرض همین است که در ابتدای سلام بر رسول الله
صلی الله علیه و آله وسلم خواندن نماز تهجد فرض بود و قیام تمام شب در عبادت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم

ودیگر اصحاب نیز فرض بود رسول الله و دیگر اصحاب که همراه رسول الله
تمام شب نماز تهجد میگذاشت در پای ایشان ورم آمد بعد از آن
الله جلشانه رسول الله را امر به تهجد به نصف شب کرد یا کم از نصف
شب فائده در ابتدای اسلام نماز تهجد فرض بود بعد از آن
فرضیت نماز تهجد منسوخ گشت لکن استحباب تا هنوز باقی است
کما قال الله تعالی فَتَهَجَّدْ بِهٖ نَافِلَةً لَّكَ بعد از ان آیات
فرضیت تهجد منسوخ گشت نفل گردید نماز تهجد نفلست لکن در
قوت استحباب است ازین سبب که رسول الله صلی الله
علیه و آله وسلم بر نماز تهجد بسیار ترغیب داده اند بهر نماز که رسول
صلی الله علیه و آله وسلم ترغیب می داده بود و نجود نیز می کرد آن
مستحب میشد چنانچه در خبر است قال علیه السلام عَلَيْكُمْ
بِقِيَامِ اللَّيْلِ فَإِنَّهُ مَرْضَاةٌ لِرَبِّكُمْ وَهُوَ دَأْبُ الصَّالِحِيْنَ
قَبْلَكُمْ وَمَنْهَاةٌ عَنِ الْإِثْمِ وَمُلْقَاةٌ لِلْوِزْرِ وَمَذْهَبٌ

الشَّیَاطِیْنِ وَمَطْرَدَۃٌ لِلدَّآءِ عَنِ الْجَسَدِ ترجمہ رسول اللہ صلی
اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودہ اند کہ بر شمایان لازم است کہ نماز تہجد درست
بکنید پس تحقیق نماز تہجد سبب رضای پروردگار شمایان است
وگذاریدن نماز تہجد طریقہ صالحین است کہ قبل از شمایان انبیا و
اولیا گذشتہ اند و نماز تہجد منع میکند مصلی را از گناہ و بسبب نماز تہجد
گناہ میریزد و معاف میشود از مصلی و نماز تہجد دور میکند مکر و حیلہ شیطان
و دور میکند بیماریہای از بدن مصلی و در خبر است کہ رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وآلہ وسلم فرمودہ اند ہرگاہ کہ بر نماز تہجد مصلی ایستادہ میشود گناہ
او ببرکت نماز تہجد میریزد از مصلی چنانچہ برگ درخت میریزد بباد
خزان و نیز در خبر آمدہ است کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ فرمودہ
اند کہ ہر کس کہ تہجد میخواند قبر او روشن و نورانی میگردد و نیز در خبر است
کہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم فرمودہ است کہ بعد از نصف
شب کہ در آخر وقت ثلث لیل اللہ جل سلطانہ در آسمان دنیا

نزول فرماید و فرشتهای سیاحین را امر کند که بروشمایان
درینوقت به بین که کدام بنده از بندگان من به نماز تهجد و ثنا و طاعت
من مشغول است و کدام بنده غافل است فرشتها می آید در زمین
می بیند هر کس که به تهجد مشغول است حال او با الله جل شانه بیان
می کند که فلان شخص فلان جا در تهجد یا در طاعت و عبادت مشغول
است الله جل سلطانه فرشتگان را فرمان می کند که گناه او را
من معاف کردم و دعای او را اجابت نمودم غرض همین است
که نماز تهجد شان عظیم دارد هیچ نبی و ولی از نماز تهجد غافل نبود و تهجد
نماز صدیقین است و نماز تهجد فضل بر جمیع نوافل است که در روز
باشد و بسبب نماز تهجد باطن مصلی نورانی میگردد و ظلمت جسمی از و
میرود و دعا مستجاب میگردد مصرعه که دعای نیم شب دفع صد بلا بکند
و نماز تهجد دوازده رکعت است اگر هشت رکعت خواند و اگر ده رکعت
خواند یا شش رکعت خواند یا چار رکعت خواند این نیز جائز است غرض

همین است که گاهی رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم نماز تهجد چهار
رکعت خوانده است وگاهی شش رکعت خوانده است وگاهی هشت
رکعت خوانده است وگاهی دوازده رکعت خوانده است وخواندن
نماز وتر بعد از نماز تهجد افضل است چنانچه در حدیث آمده است که نماز
وتر بعد از نماز تهجد بگزارید لاکن این برای هر کسی نیست تهجد گذار
دو قسم است بعضی برخود اعتماد دارد وبقیام شب عادت گرفته باشد
وبهتر برای آن شخص آنست که نماز وتر را در آخر شب بعد از نماز تهجد بگزارد
ودیگر شخص آنست که برخود اعتماد کلی ندارد وبر نماز تهجد نیز عادت
نباشد آنرا باید که بعد از نماز خفتن نماز وتر بگزارد اگر این شخص تهجد
گزارد نماز وتر بطور اعاده نباید گزارید که دو نماز وتر در یک شب
در مذهب امام اعظم رحمة الله علیه ممنوع است وقرأت در نماز
تهجد یا سورهٔ یٰسین هر قدر که می تواند بخواند یا سورة الملک ویا سورهٔ
مزمل یا آیات کرسی یا آمن الرسول یا سورهٔ والضحی وسورهٔ الم نشرح یا در

هر رکعت قل هو الله سه کرت بخواند غرض همین است که در تهجد
قرأت معین بطریقی مسنونه از ان از حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله
وسلم نا آمده است هر قدر که مصلی میتواند اینقدر قرأت به نماز تهجد
باید خواند **فائده** و بعض از مشتاقان از غایت شوق لقای
جل شانه همه شب مستغرق در ذکر الله جل سلطانه باشد چنانچه
شیخ ابوطالب مکی رحمة الله علیه در کتاب قوت القلوب از ین طائفه چهل
کس را از تابعین شمار کرده است که ایشان نماز بامداد بوضوی
شبانگاه گذاریده اند و اکثر اولیا بعد از تابعین و تبع تابعین که
همه شب نماز و عبادت الله جلشانه نشسته بود که بسا الها در شب خواب
نکرده اند این قسم مشایخ از حد و شمار بیرون است غرض همین است
که سالکین بعد از فنا و بقا در مقام تمکین میرسد آن سالکان در قیام
شب نماز تهجد و دیگر عبادتها که در همه شب میکنند مانده نمی شوند زیراکه
نورانیت در عبادت شب بسیار است و نورانیت غذای صورتست

سو ہو بی اوشان است دیگر راز و نیاز نکہ سالک با اللہ جل سلطانہ
دارد در نیم شب ازان راز و نیاز حظ بسیار می یابد ازین سبب ملالت
در مزاج او نمی آید **فائدہ** نماز اشراق دو رکعت است و در رکعت
اول بعد از سورہ فاتحہ سورہ والضحی بخواند و در رکعت ثانی الم نشرح
بخواند یا در ہر دو رکعت سہ سہ بار قل ہو اللہ بخواند یا دیگر سورہ
کہ یاد دارد بخواند درین نماز نیز قرأت معین مسنونہ از حضرت رسول
اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نقل شدہ است یا نماز اشراق چہار
رکعت بخواند در فضیلت نماز اشراق حدیث بسیار آمدہ است و
فوائد و منافع بسیار دارد **فائدہ** نماز چاشت دوازدہ رکعت است
و اگر اکتفا ہشت رکعت بکند نیز حرج ندارد و اگر شش رکعت بخواند
نیز جائز است و اگر چہار رکعت بخواند نیز حرج ندارد و قرأت نماز
چاشت مثل نماز تہجد است **فائدہ** بعد از نماز مغرب خواندن
شش رکعت نوافل فضائل بسیار دارد کہ این نماز اوابین

است این نماز سبب مغفرت مصلی است **فصل دوم** در بیان
ادعیه که بعد از نماز تهجد یا بعد از نماز فرض یا دیگر اوقات میخوانند یا بد
که بعد از نماز تهجد یا بعد از اشراق یا بعد از نماز چاشت یا بعد از نماز
اوابین این دعای تکبیری بخواند که در فتح ابواب غیبی و فتوحات
و برای رفع حاجات بسیار مؤثر است و دیگر خواص نیز بسیار دارد
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ اَللّٰهُ اَكْبَرُ كَبِيْرًا وَّالْحَمْدُ لِلّٰهِ كَثِيْرًا
وَّسُبْحَانَ اللّٰهِ بُكْرَةً وَّاَصِيْلًا سُبْحَانَ اللّٰهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ
وَلَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ اَكْبَرُ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْاِكْرَامِ يَا
اَكْرَمَ الْاَكْرَمِيْنَ اَكْرِمْنَا وَيَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ اِرْحَمْنَا
دیگر برای دفع ظلم ظالم و آفات و بلیات و رفع حاجات و
قبول دعا خواندن این آیات کریمه بسیار مجرب است و این
دعای ذوالنون علیه السلام است بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ
لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ سُبْحَانَكَ اِنِّيْ كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِيْنَ

فَاسْتَجَبْنَا لَهٗ وَنَجَّیْنٰهُ مِنَ الْغَمِّ وَكَذٰلِكَ نُنْجِی
الْمُؤْمِنِیْنَ خلاصہ این است کہ اگر کدام شخص برای حصول مطلب
دوازده روز ہر روز دوازده ہزار بخواند اول و آخر سہ بار درود
بخواند انشاء اللہ تعالیٰ مراد او برآید و طریقہ خواندن دیگر این است
کہ یک لک بست و پنجہزار بار بخواند و دیگر طریقہ آسان این است
برای دفع بیماری یا دیگر حاجت بعد از نماز عشا چہل و یکبار بخواند
دیگر دعا برای دفع آسیب این است کہ در گوش چپ آسیب زده
این آیات ہفت بار بخواند آسیب زده ہشیار می شود
انشاء اللہ تعالیٰ آیات این است وَلَقَدْ فَتَنَّا سُلَیْمٰنَ وَاَلْقَیْنَا عَلٰی
كُرْسِیِّهٖ جَسَدًا ثُمَّ اَنَابَ و اگر این آیات کسی را یاد نباشد
در گوش راست آسیب زده سورهٔ فاتحہ سہ کرت بخواند
و در گوش چپ سورهٔ قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس
این دو سوره سہ بار بخواند فائده خواندن آیۃ الکرسی ہر روز

هفت مرتبه برای حفاظت از جمیع بلیات و واردات اثر تمام
دارد و ثواب بسیار می یابد **فائده** در حدیث عائشه رضی الله تعالیٰ
عنها آمده است که اگر کسی مثل کوه احد قرض باشد ببرکت خواندن
این دعا الله جل سلطانه قرض او ادا می کند و خواندن این دعا برای
حصول هر مطلب بسیار تاثیر دارد دعا این است بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ
الرَّحِيْمِ اَللّٰهُمَّ يَا فَارِجَ الْهَمِّ كَاشِفَ الْغَمِّ مُجِيْبَ دَعْوَةِ
الْمُضْطَرِّيْنَ رَحْمٰنَ الدُّنْيَا وَرَحِيْمَ الْاٰخِرَةِ اَسْاَلُكَ اَنْ تَرْحَمَنِيْ
بِرَحْمَةٍ مِّنْ عِنْدِكَ تُغْنِيْنِيْ بِهَا عَنْ رَحْمَةِ مَنْ سِوَاكَ این
دعا برای حاجت و ادای قرض هر روز دوازده مرتبه بخواند اول
و آخر سه کرت درود بخواند درود شریف این است اَللّٰهُمَّ صَلِّ
عَلٰى مُحَمَّدٍ مَعْدَنِ الْجُوْدِ وَالْكَرَمِ وَعَلٰى اٰلِ مُحَمَّدٍ وَّاَصْحَابِهٖ
وَاُمَّتِهٖ بَارِكْ وَسَلِّمْ بِعَدَدِ مَنْ صَلّٰى عَلَيْهِ مخفی مباد که
سالک را باید که بعد از خوردن طعام بذکر کلمه توحید بقدر

یکصد مرتبه مشغول باشد که کدورت و سیاهی طعام از دل
لطائف بنورانیت این ذکر دور شود کلمهٔ توحید این است لَا
اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهٗ لَا شَرِیْکَ لَهٗ لَهُ الْمُلْکُ وَلَهُ الْحَمْدُ
وَهُوَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ یا کلمهٔ تمجید یکصد بار بخوانند این است
سُبْحَانَ اللّٰهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاللّٰهُ اَکْبَرُ
وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ الْعَلِیِّ الْعَظِیْمِ یا کلمهٔ استغفار
یکصد مرتبه بخوانند که رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم این استغفار
بخود هر روز یکصد مرتبه میخواندند اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ الْعَظِیْمَ الَّذِیْ
لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّوْمُ وَاَتُوْبُ اِلَیْهِ یا این دعا یکصد
مرتبه بخوانند یَا حَیُّ یَا قَیُّوْمُ بِرَحْمَتِکَ اَسْتَغِیْثُ یا این
دعا یکصد مرتبه بخوانند لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ الْعَزِیْزُ الْجَلِیْلُ یَا عَزِیْزُ
یَا جَلِیْلُ یا این دعا یکصد مرتبه بخوانند لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ الْمَلِکُ الْحَقُّ
الْمُبِیْنُ و بخواندن این اذکار اگر همه اشیا که ندکیش بدهد

مرتبه بخواند کدورت وسیاهی طعام از دل سالک یکبارگی میرود
و نور دل او تجلی میگردد اگر یک دعا ازینها که مذکور شده است یکصد
بار بخواند نیز نورانیت سالک را بسیار می بخشد و کدورت و سیاهی
طعام بخواندن این دعا دور میشود و این اذکار برای رفع حاجات
نیز مجرب است و در اول دعا و آخر دعا سه بار باید که درود بخواند
سالک را باید که بعد نماز عشا از سخن فضول احتراز کند که دل سیاه نگردد
هرگاه که دل سیاه میگردد به فضول گفتن یا به مکروهات خوردن نقصان در
نماز تهجد می آید سالک را باید که با وضو خواب بکند که با وضو خفتن بر تهجد
بسیار دارد و معاون بر نماز تهجد است مخفی مباد که ملفوظات از حضرت
سیدنا و مرشدنا و مولانا سید فدا محمد عبد الکریم رحمة الله علیه مسمی به صبغة الواصلین
گردید که درین زمانه حکم کبریت احمر دارد برای مشتاقان راه سلوک
اکسیر است الحمد لله رب العلمین والصلوة علی رسوله
محمد و آله و اصحابه اجمعین برحمتک یا ارحم الراحمین

تمت

الحمد للہ والمنہ کہ این ملفوظات حضرت سیدنا و مرشدنا و مولانا سید فدا
محمد عبد الکریم رحمۃ اللہ علیہ بفضل خالق جل سلطانہ و بطفیل سید الاولین
والآخرین محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم بقید تحریر آورد جامع این ملفوظات
متبرکہ مولوی فضل الباری ولد مولوی عبد العزیز مرحوم مغفور رحمۃ اللہ
علیہ ساکن موضع نارنگانون قریب بردوان و کاتب این ملفوظات
متبرکہ سید ولی احمد خلف سید الفت حسین غفر اللہ لہما بہار یست
امید از ناظرین دعای خیر داریم اَللّٰھُمَّ اغْفِرْ لَہٗ وَلِمُؤَلِّفِہٖ
وَلِکَاتِبِہٖ اٰمِیْن یَا رَبَّ الْعٰلَمِیْنَ بِرَحْمَتِکَ یَا اَرْحَمَ الرّٰحِمِیْنَ

تاریخ اختتام این کتاب از کمترین سید علی محسن یکی از کمینہ
مریدان جناب حضرت مولانا سید فدا محمد عبد الکریم رحمۃ اللہ علیہ

۱۰۰	قبلہ اولیا و اہل یقین	کعبہ اصفیا و صد یقین	
۲۰۰	شیخ آفاق بی عدیل و سہیم	شہ فدای محمد عبد کریم	

۲۰۰	رهبر راه علم و عرفانست	پیشوای خدا شناسانست
۳۰۰	شرف خاندان ساداتست	صاحب خارق و کراماتست
۱	از مریدان خاص آن شه دین	مولوی فضل باری حق بین
۴۰	مظهر حق شد از عنایت او	محو مطلق شد از حمایت او
۶۰	سالک مسلک طریقت شد	رهبر جادهٔ حقیقت شد
۱	او شنیده هر آنچه از ملفوظ	حضرت شیخ با دل محظوظ
۳	جمع کرده بحسن سعی تمام	صبغة الوصلین نهادش نام
۲۰۰	روز یکشنبه ساعت فاخر	سیزده از جمادی الآخر
۶۰	سیزده صد و پنج هجری بود	کین نگار مراد جلوه نمود
۴۰	محسن از سال ختم با دل شاد	از سر شعرها نشان در داد
۱۳۰۵ه		

وله قطعه

فضل باری که در شمار من اهل صدقست	کرد از سعی خود این چشمهٔ رحمت جاری
هاتفی از سر اکرام بمحسن این گفت	سال ترتیب بگو مسلک فضل الباری

بسم اللہ الرحمن الرحیم

شجرۂ طیبہ سلسلۂ عالیہ قادریہ

الٰہی بحرمت رسول الثقلین نبی الحرمین حضرت محمد مصطفٰے صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

الٰہی بحرمت حضرت امام المشارق والمغارب امیر المومنین علی کرم اللہ وجہہ

الٰہی بحرمت حضرت امام الثقلین سید الشہدا امام حسن وحسین رضی اللہ تعالٰی عنہما

الٰہی بحرمت حضرت امام الاصفیا شمس الہدیٰ امام زین العابدین رضی اللہ تعالٰی عنہ

الٰہی بحرمت حضرت امام الاتقیا پیر ہدیٰ امام محمد باقر رضی اللہ تعالٰی عنہ

الٰہی بحرمت امام الصادقین قبلۃ العاشقین امام جعفر صادق رضی اللہ تعالٰی عنہ

الٰہی بحرمت حضرت امام المتقین امین مقتدائے اصدق الیقین امام موسیٰ کاظم رضی اللہ تعالٰی عنہ

الٰہی بحرمت حضرت امام جہان قبلۂ عارفان امام علی موسیٰ رضا رضی اللہ تعالٰی عنہ

الٰہی بحرمت حضرت سفینۃ الاولیا پیر ہدیٰ مرشد رہنما معروف کرخی رحمۃ اللہ علیہ

الٰہی بحرمت حضرت غوث جہان یگانۂ اہل زمان خواجہ شیخ ابو الحسن سری سقطی رحمۃ اللہ علیہ

الٰہی بحرمت حضرت سلطان العاشقین قدوۃ السالکین جنید بغدادی رحمۃ اللہ علیہ

الٰہی بحرمت حضرت قبلۃ العارفین قطب الملۃ والدین ابوبکر شبلی رحمۃ اللہ علیہ

الٰہی بحرمت حضرت قدوۃ الزاہدین قبلۂ اہل یقین حضرت ابوالفضل عبدالواحد تمیمی رحمۃ اللہ علیہ

الٰہی بحرمت حضرت شیخ المشائخ شمس العارفین شیخ ابوالفرح یوسف طرطوسی رحمۃ اللہ علیہ

الٰہی بحرمت حضرت زبدۃ السالکین عمدۃ العارفین شیخ ابوالحسن قرشی رحمۃ اللہ علیہ

الٰہی بحرمت حضرت قطب الاقطاب ابوسعید مبارک مخزومی رحمۃ اللہ علیہ

الٰہی بحرمت حضرت امام طریقت و شریعت سلطان الاولیا غوث الثقلین

محبوب سبحانی شیخ عبدالقادر جیلانی رحمۃ اللہ علیہ

الٰہی بحرمت حضرت خازن رحمت شیخ طریقت سید عبدالرزاق رحمۃ اللہ علیہ

الٰہی بحرمت حضرت امام الاتقیا قبلۃ الاصفیا سید شرف الدین قتال رحمۃ اللہ علیہ

الٰہی بحرمت حضرت قطب زمان شیخ دوران سید عبدالوہاب رحمۃ اللہ علیہ

الٰہی بحرمت حضرت زاہد جہان سید بہاء الدین رحمۃ اللہ علیہ

الٰہی بحرمت حضرت دریای وحدت سید عقیل رحمۃ اللہ علیہ

الٰہی بحرمت حضرت یگانۂ جہان امام الاتقیا سید شمس الدین صحرائی رحمۃ اللہ علیہ

الٰہی بحرمت حضرت قائم سنت و ماحی بدعت سید گدا رحمن ابن ابی الحسن رحمۃ اللہ علیہ

الٰہی بحرمت حضرت عارف باللہ باقی باللہ سید شمس الدین عارف رحمۃ اللہ علیہ

الٰہی بحرمت حضرت مخزن اسرار الٰہی سید گدا رحمن رحمۃ اللہ علیہ

الٰہی بحرمت حضرت امام الاورعین سید فضیل رحمۃ اللہ علیہ

الٰہی بحرمت حضرت نجوم ہدایت جہان شریعت شاہ کمال کیتھلی رحمۃ اللہ علیہ

الٰہی بحرمت حضرت شیخ جہان قطب دوران شاہ سکندر کیتھلی رحمۃ اللہ علیہ

الٰہی بحرمت حضرت قطب الاقطاب غوث الاغواث امام طریقت و
شریعت احمد کابلی سرہندی مجدد الف ثانی رحمۃ اللہ علیہ

الٰہی بحرمت حضرت خازن رحمت مقوم شریعت و طریقت قطب جہان شیخ احمد سعید رحمۃ اللہ علیہ

الٰہی بحرمت حضرت شمس ہدایت مظہر طریقت قطب الاقطاب شیخ عبدالاحد رحمۃ اللہ علیہ

الٰہی بحرمت حضرت شیخ المشائخ امام العابدین قبلۃ الزاہدین قطب جہان شیخ محمد عابد رحمۃ اللہ علیہ

الٰہی بحرمت حضرت مظہر طریقت و شریعت قطب الاقطاب مظہر جان جاناں شمس الدین حبیب اللہ رحمۃ اللہ علیہ

الٰہی بحرمت حضرت امام الصدیقین قبلۃ العاشقین سید غلام علیشاہ رحمۃ اللہ علیہ

الٰہی بحرمت حضرت شیخ المشائخ ہادی طریقت و شریعت قطب الاقطاب

حاجی الحرمین شیخ محمد جان رحمۃ اللہ علیہ

الٰہی بحرمت حضرت مخدوم جہان جہانگشت بحر المعنی مخزن اسرار

یزدانی آیۃ من آیات اللہ مخدوم سید علی گلشاہ رحمۃ اللہ علیہ

الٰہی بحرمت زبدۃ العارفین قدوۃ الصدیقین محی الملۃ والدین

مرشدنا و مولنا سید فدا محمد عبد الکریم ادام اللہ برکاتہ

الٰہی بحرمت و برکت آنحضرات کہ درین سلسلۂ مبارکہ مذکور اند

مراد دارین این گنہگار برآر آمین ثم آمین

بندۂ فقیر سید محمد عبد الکریم را نسبت و اجازت و خلافت

از حضرت مولانا مخدوم جہان جہانگشت سید علی گلشاہ رحمۃ

اللہ علیہ بطریقۂ قادریہ بترتیب و واسطہ کہ درین سلسلۂ مبارکہ

مذکور است رسیدہ

الحمد للہ باہتمام خوشہ چین خرمن ارباب طریقت المتوقع بفضل الباری فضل الباری انتظام و ترتیب این شجرۂ طیبۂ طریقۂ عالیۂ قادریہ بوجہ احسن صورت بست مستدعی از برادران طریقت آنست کہ عاصی ابد بدعا خیر یاد کنند

شجرۂ طیبہ طریقۂ عالیۂ نقشبندیہ

الٰہی بحرمت رسول الثقلین نبی الحرمین حضرت محمد مصطفےٰ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

الٰہی بحرمت حضرت خلیفۂ اول افضل الصحابہ بالتحقیق امیر المومنین ابوبکر صدیق رضی اللہ تعالیٰ عنہ۔

الٰہی بحرمت حضرت بانی شرع مبین سلمان فارسی رضی اللہ تعالیٰ عنہ

الٰہی بحرمت حضرت مقتدای صدیقین پیشوای متقین قاسم بن محمد رضی اللہ تعالیٰ عنہ

الٰہی بحرمت حضرت امام الصادقین قبلۃ العاشقین امام جعفر صادق رضی اللہ تعالےٰ عنہ۔

الٰہی بحرمت حضرت غوث جہان یگانۂ اہل زمان بایزید بسطامی رحمۃ اللہ علیہ

الٰہی بحرمت حضرت سلطان العاشقین قدوۃ السالکین خواجہ ابو الحسن خرقانی رحمۃ اللہ علیہ۔

الٰہی بحرمت حضرت قبلۃ العارفین قطب الملۃ والدین خواجہ ابو علی فارمدی رحمۃ اللہ علیہ

الٰہی بحرمت حضرت قدوۃ الزاہدین قبلۂ اہل یقین خواجہ ابو یوسف ہمدانی رحمۃ اللہ علیہ۔

الٰہی بحرمت شیخ المشائخ شمس العارفین حضرت خواجہ عبد الخالق غجدوانی

الٰہی بحرمت حضرت زبدۃ السالکین عمدۃ العارفین خواجہ محمد عارف رحمۃ اللہ علیہ

الٰہی بحرمت قطب الاقطاب خواجہ ابو الخیر فغنوی رحمۃ اللہ علیہ

الٰہی بحرمت حضرت خازن رحمت شیخ طریقت خواجہ عزیزان علی رامتینی رحمۃ اللہ علیہ

الٰہی بحرمت حضرت امام الاتقیا قبلۃ الاصفیا خواجہ محمد بابا سماسی رحمۃ اللہ علیہ

الٰہی بحرمت حضرت قطب زمان شیخ دوران سید میر کلال رحمۃ اللہ علیہ

الٰہی بحرمت حضرت زاہد جہان خواجہ بہاء الدین نقشبند رحمۃ اللہ علیہ

الٰہی بحرمت حضرت دریائے وحدت خواجہ علاء الدین عطار رحمۃ اللہ علیہ

رحمۃ اللہ علیہ

الٰہی بحرمت حضرت یگانہ جہان امام الاتقیا مولانا یعقوب چرخی رحمۃ اللہ علیہ
الٰہی بحرمت حضرت قائم سنت ماحی بدعت خواجہ عبید اللہ احرار رحمۃ اللہ علیہ
الٰہی بحرمت حضرت عارف باللہ باقی باللہ مولانا محمد زاہدلی رحمۃ اللہ علیہ
الٰہی بحرمت حضرت مخزن اسرار الٰہی مولانا محمد درویش رحمۃ اللہ علیہ
الٰہی بحرمت حضرت امام الاورعین خواجہ امکنگی رحمۃ اللہ علیہ۔
الٰہی بحرمت حضرت نجوم ہدایت برہان شریعت خواجہ عبد الباقی رحمۃ اللہ علیہ
الٰہی بحرمت حضرت قطب الاقطاب غوث الاغواث امام طریقت و
شریعت شیخ احمد کابلی سرہندی مجدد الف ثانی رحمۃ اللہ علیہ
الٰہی بحرمت حضرت خازن رحمت مقوم شریعت و طریقت قطب جہان
شیخ احمد سعید رحمۃ اللہ علیہ۔
الٰہی بحرمت حضرت شمس ہدایت معلم طریقت قطب الاقطاب شیخ عبد الاحد رحمۃ اللہ علیہ
الٰہی بحرمت حضرت شیخ المشائخ امام العابدین قبلۃ الزاہدین قطب جہان
شیخ محمد عابد رحمۃ اللہ علیہ۔

الٰہی بحرمت حضرت مظہر طریقت و شریعت قطب الاقطاب مظہر جانجاناں شمس الدین حبیب اللہ رحمۃ اللہ علیہ۔

الٰہی بحرمت حضرت امام الصدیقین قبلۃ العاشقین سید غلام علی شاہ رحمۃ اللہ علیہ

الٰہی بحرمت حضرت شیخ المشائخ ہادی طریقت و شریعت قطب الاقطاب حاجی الحرمین شیخ محمد جان رحمۃ اللہ علیہ۔

الٰہی بحرمت حضرت مخدوم جہان جہانگشت بحر المعنی مخزن اسرار یزدانی آیۃ من آیات اللہ مخدوم سید علی گلشاہ رحمۃ اللہ علیہ

الٰہی بحرمت حضرت زبدۃ العارفین قدوۃ الصدیقین محی الملۃ والدین مرشدنا و مولانا سید فدا محمد عبد الکریم دام اللہ برکاتہ +

الٰہی بحرمت و برکت آنحضرات کہ درین سلسلۂ مبارکہ مذکور اند مراد دارین این گنہگار بر آر آمین ثم آمین۔

بندہ فقیر سید فدا محمد عبد الکریم را نسبت و اجازت و خلافت از حضرت مولانا مخدوم جہان جہانگشت سید علی گلشاہ رحمۃ اللہ علیہ بطریقہ

عالیہ نقشبندیہ بترتیب واسطہ کہ درین سلسلہ مذکور است رسیدہ۔
الحمدللہ باہتمام خوشہ چین خرمن ارباب طریقت المتوقع بفضل الباری
فضل الباری انتظام و ترتیب این شجرہ طیبہ طریقہ عالیہ نقشبندیہ بوجہ
احسن صورت بست مترصد از برادران طریقت آنست کہ این عاصی
را بدعاے خیر یاد کنند ❖

خاتمۃ الطبع

للہ الحمد والمنہ کہ این رسالہ متبرکہ مسمی بہ **صبغۃ الواصلین** باہتمام
بندہ راجی **محمد الہداد** بن مولوی عبدالعزیز بن مولوی بدر علی
غفراللہ لہم در مطبع **دارالسلطنۃ** واقع کلکتہ مطبوع شد و در
کتاب بمقاماتیکہ حضرت مولانا ممدوح ادام اللہ برکاتہ در اثبات
ومحو و تحریر امر فرمودند ہمچنان بجیز طبع درآمد و دران مقامات
باقتضاے رائے خود در لطفے یا حرفی یا حرکتی تغییر و تبدیل نکردم امیدکہ

ناظرین مهتمم را ضرور بدعای مغفرت یاد و شاد فرمایند

تاریخ طبع

چه خوش نامهٔ صبغة الواصلین — که شد خاتم فقر را این نگین
بود عارفان را ره مستقیم — بدرگاه رب غفور الرحیم
چو تاریخ طبعش تجسس کنم — خرد گفت غرق سر هوشوم
ازین بعد گویم تاریخ نغز — گر و بند گیرند هوشیار مغز
دلم گفت این نامه دلپذیر — ره فقر را جاده توق گیر

۱۳۰۵ ھ

تصحیح اغلاط

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲	۲	العرفا	العرفان	۴	۲	نسبب	نسبت	۵	۳	طرلقیه	طریقهٔ
〃	۳	متبرک	متبرکه	〃	۵	رحمة الله علیه	رحمة الله علیه	〃	۴	نقشبندیه عالیه	نقشبندیه عالیه
〃	۹	نقشبند	نقشبندیه	〃	۸	قادریه	قادریه	〃	۷	فصل دوم	فصل دوم
۳	۱۰	زرست	زرمست	〃	۱۰	بهاوالدین	بهاءالدین	در بیان بعضی مکاشفه مقام ناسوت			

التماس ـ ناظرین باید که اولاً ازین اغلاط نسخهٔ متبرکه را تصحیح نموده بمطالعه مشغول شوند ۱۲

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۸	۸	توبه اباب	توبه انابت
〃	〃	توبه ادابت	توبه اوبت
〃	〃	مکروهات و	مکروهات و صفات مذمومه خالی کند
۹	۱	سلوک	سلوکست
۱۱	۲	نبا	نباشد
۱۲	۲	که باید	و باید
〃	۶	دراهم دنا نیز	دراهم و دنانیر
〃	۸	و در خبر	و دیگر در خبر
〃	۱۱	ادروزه	امروز
〃	۱۲	تعالی عنه	تعالی عنه زیادتی خواهم کرد که من از ابوبکر صدیق رضی الله تعالی عنه
〃	〃	عمر خطاب	عمر بن خطاب
۱۳	۱	عمر	عمر رض
۱۴	۳	بحال مسلمین	بحال عوام مسلمین
۱۷	۳	الی ایدیکم	لا ایدیکم
۱۸	۷	در هر سه ماه	در هر ماه سه
۱۹	۱۳	مالک	سالک
۲۱	۱۰	سیگرد	میگرد

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۳	۱۳	سبدا ا	سبدا
۲۴	۱۰	علقا	غلقا
۲۶	۲	قسم دیگر حدیث	قسم دیگر در حدیث
۲۸	۱	اگر ترک	اگر کسی ترک
〃	۲	مسجبه	مستجبه
۳۱	۳	زن	وزن
〃	۱۰	اصدقه	بصدقه
〃	۱۲	که از انبیا	که انبیا
۳۴	۱۰	ورادات	ووادات
۳۵	۷	زبان بند کند	که زبان بند کند
۳۶	۴	این	این نیز
〃	۱۴	یه تصور	به تصور
۳۸	۲	عکوس بر سالک	عکوس سما بر سالک
۳۹	۴	بادرمیان	یادرمیان
۴۱	۵	جمیع الوجود	جمیع الوجود واز کار جمیع الوجود
〃	۸	نرول	نزول نیز
〃	۱۰	فرق	فوق
۴۲	۱	ازسرتا ناف	ازسرتا ناف
۴۳	۱۰	حقیقت	زیراکه حقیقت

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۴۴	۲	طور	تصور
۴۷	۱۳	قرب حال	قرب حق حاصل
۴۹	۱۳	باتنها	یا تنها
۵۰	۱	است لا اله	است یعنی لا اله
۵۳	۳	مره	مرده
〃	۵	صحبت ترا	صحبت عاشق ترا
۵۵	۷	حاظر	حاضر
〃	۱۱	محتنب	مجتنب
۵۷	۹	از او نیا	کی از اولیا
۵۸	۱۰	می کند	می کنند
۵۹	۱	کیند	برکنند
۶۱	۲	پنج نیز	پنج لطیفه نیز
۶۲	۴	وصل میشود	وصل حال حاصل میشود
۶۳	۱۰	تحلیسه	تحلیه
〃	۱۲	دیگر لطائف	دیگر لطائف عنصر
۶۴	۲	که ناسوت	که مقام ناسوت
〃	۱۳	در طیفه سر	در لطیفه سر
〃	〃	[illegible]	[illegible]
۶۸	۱۳	وارادات	وارادات
۷۱	۷	بخورن	بخوردن

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۸۴	۱۰	شیطان	شیطان
		هر وقت که نفس و شیطان	
۸۷	۷	باطراط	بافراط
″	۷	بالوجود	بوجود
۸۸	۹	شوند	شوند
[illegible]	[illegible]	ادید	[illegible]
[illegible]	[illegible]	تیغش	[illegible]
[illegible]	۵	بدرین	درین
[illegible]	۳	گر وقت	اگر وقت
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
″	۷	[illegible]	[illegible]
[illegible]	۱۱	نیاید	نیاید
[illegible]	۹	پاپس	باپس
۹۰	۵	غلبه	غلبه
۹۱	۱۱	انحطابها	انحطابها
۹۸	۳	بار	باز
۱۰۰	۵	حسن	حسین
۱۰۲	۹-۸	نقشبند رحمة الله علیه	نقشبند رحمة الله علیه
		شیخ شهاب الدین سهروردی رحمة الله علیه	
۱۰۳	۵	ظهور	بظهور
[illegible]	[illegible]	بیشتر	بیشتر

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۱۳	۴	شود	شنو
۱۱۴	۵	بیرنگ	بیرنگ
۱۱۷	۲	باصلاح	باصطلاح
۱۲۱	۱۲	کراطلال	کراز اطلال
۱۲۲	۴	لاهوت	لاهوت ظاهر
		میگردد و مکاشفه مقام لاهوت	
		نیکرد	نمیتواند کرد
″	۱۴	اردرجه	از درجه
[illegible]	[illegible]	باندازه	باندازه
″	۱۲	[illegible]	دانی میلرد
[illegible]	۹	[illegible]	اوراد و سفر بسن
[illegible]	۹	آر	انگیز
[illegible]	۱۲	اصافات	اضافات
[illegible]	۸	باهوت باشد	باهوت باشم
		و اگر در آخر اماده باهوت باشد	
[illegible]	۷	سالک	سالک سید و در ارشاد
[illegible]	۱۳	داین	و باین
[illegible]	۱۳	ار	از
[illegible]	۸	داخل	داخل سیر
[illegible]	۱۲	حیاب	حیات
″	۱۳	زیده	زنده

صفحه	سطر	غلط	صحیح
[illegible]	۴	اثر	از
[illegible]	۱۰	حل شانه	جل شانه
[illegible]	۱	فنا	فنا بعد از فنا
[illegible]	۱۰	می یابد	می بابد
۱۵۲	۲	نا باز	یا ناز
[illegible]	۸	ورگون	دگرگون
″	۸	ورزیدن	ورزید
[illegible]	۴	سگ	سنگ
[illegible]	۱۱	[illegible]	[illegible]
″	۱۳	[illegible]	[illegible]
[illegible]	۱۲	م	مر
″	″	سالحین	سالحین
″	۱۴	للوزر	للوزر
″	[illegible]	کبد	کند
[illegible]	۱	مطارده	مطارده
″	۱	حسد	حسنات
″	۱۰	وآله	وآله وسلم
[illegible]	۷	شده	نشده
[illegible]	۹	برای حاجت	برای هر حاجت

۲۹۷۱۶۴ ف — ف - ص

فضل الباری

صبغۃ الواصلین